# تفنن

6
Copy
AUG 1 2 1974
SD
0272Y

مجله هفتگی شنبه ۱۰ حمل ۱۳۵۳ ـ شماره ۲ـ

زیبا رویی از کشور فرانسه

# د دولت رئیس اوصدراعظم

## دمرکزی قواؤ صاحبمنصبانو ته په خطاب وفرمایل :

# هغه وظیفه چه په مخکښی لروله مشکلاتو نه خالی نده

د دولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد چهارشنبه دحمل۷ په دریو بجو دنیالګیو کیښنولو په‌مراسمو کښی‌چه‌دمرکزی قول اردو دقو ماندانی لخوا درغی قوماندانی دخمکی په ساحه کښی ترتیب شوی ووبرخه واخیسته .

پدغه مراسمو کښی د صدارت مرستیال ډاکتر محمد حسن شرق دمرکزی کمیټی‌غړی دکابینی ځینی غړی، لوی درستیز ډګرجنرال عبدالکریم مستغنی د جمهوری اردو اودمرکز دقواؤ ستر منصبداران او افراد هم‌حاضرؤ.

دنیا لګیو کیښنولو مراسم دقرآن مجید دځو آیتونو دلوستلو نه وروسته دښه‌راغلی په هغی وینا سره چه دمرکزی قول اردو دقوماندان تور ن جنرال غلام حیدر رسولی لخوا وشوه پیل شول .

په پای کښی دانقلاب لار ښودونکی‌داسی وفرمایل :

محترمو دوستانو او ملګرو ګرانوخلمیانو اودافغا نستان دفداکاره اردو منصبدارانو.

خلور دیرش کاله دمخه یو شمیرقطعات دمرکز دقواؤ په نامه په‌مرکز کښی تشکیل شول او دهغو دلمړنی قو ماندانی ویاړماته وسپارل شو داوږدو کلو نو له تیریدو نه‌وروسته نن وینم چه دغه قطعات او هغه خلمیان چه هغوی یی‌وطن ته دخدمت‌اودګران افغانستان دعظمت اوسر لوړی په‌لاره کښی رورلیؤ په ډیرمنظم شکل اوپه ډیره عالی روحیه زما په مخکښی ولاړ دی اوله دغی ناحیی نه ډیره خوښی احساسوم .

ګرانو ورونو!

هغه وظیفه چه په مخکی لروله مشکلاتو نه خالی نده.

لکه څنګه چه دافغانستان ستر اردو دجمهوریت دستر انقلاب په مرحله کښی‌په فداکاری او جان نثاری سره ستر خدمتونه سرته ورسول اوبری یی لاس ته راوړپوره ډاډ او ایمان لرم چه بیا هم‌دوطن دپرمختګ اونیکمرغی او دملی نوامیسو دساتنی په‌لاره کښی به‌له هیڅ ډول فداکاری او ایثارنه‌خان ونه ژغوری. او دلوی خدای په فضل‌به‌ددوی په برخه تل سر لوړی اوبری وی.

زه یقین لرم‌چه دافغانستان تاریخ‌هیڅکله دهغو خلکو دقهر مانی او ایثار ارزښت‌چه دخپل وطن دپاره له ټولو شیانونه تیر شول نه هیروی.

دانقلاب لار ښودونکی خپلی ویناته‌داسی دوام ورکړ.

زمونږ وظیفی اوس نوی شروع شویدی اولمړنی ګامونه مواخستی دی زمونږ دخلمی اونوی نظام د استحکام اوټینګښت دپاره دوامداره کوښښ ، له خانه تیریدل،خالصانه ایثار او فداکاری او پرله پسی زیارایستل په کار دی.

زه یقین لرم کله چه دوطن صالح‌اولاد په دغسی ټینګ اوخلل نه موندونکی ایمان او عقیده او حقیقی نصب العین سره دخپل مملکت او خلکو په ګټه د میرانی ملاوتړی زمونږ ګران هیواد به ددوی د میرانی‌اوایمان په‌طاقت دترقی اوبری لاره ووهی.

که یوه ورځ ژوندی یامړه یوبیاهم‌دوطن په‌تاریخ ګښی دهغه ویاړ به دهغو کسانوپه برخه وی چه په رښتیاسره یی وګړای‌شول ملی خدمتونه لکه څنګه چه دوطن له‌یوصالح اولاد سره ښایی سرته رسولی وی.

ددولت ښاغلی رئیس د خپلی ویناپه‌پای کښی داسی وفرمایل :

یوځل بیا دزړه له کومی دمرکز دقواؤ دمنصبدارانو او افرادودډیرو تودواحساساتو او دمهربانی له څرګندولو نه تشکر کوم اودلوی خدای له درباره تاسو ټولوته وطن‌ته دخدمت په‌لاره کی دبری هیله کوم .

# رئیس‌دولت وصدراعظم هیأت انجمن تعلیمات

## عالی‌انجنیری را پذیرفتند

ښاغلی محمدداؤد رئیس‌دولت وصدراعظم هنگام مصافحه با اعضای انجمن تعلیمات‌عالی انجنیری .

ښاغلی محمدداؤد رئیس‌دولت وصدراعظم ساعت‌چهاربعد ازظهردوشنبه‌حمل‌هیات‌انجمن تعلیمات عالی انجنیری یونسکو حوزه‌آسیای مرکزی وجنوبی را در قصر گلخانهٔ ریاست جمهوری پذیرفتند.

ښا غلی رئیس دولت وصدر اعظم ضمن صحبت با آنها گفتند افغانستان یك کشور روبانکشا ف بوده ومشکلات زیاد دارد.ولی اطمینان داریم‌که به نیروی جوانان‌این‌کشور، قدرت، علم ودانش ، ومشوره هاوتبادل‌نظر بادانشمندان مما لك دوست این مشکلات‌را ازبین خواهیم برد.

ښاغلی محمد داؤد از برگزاری کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیر ی درافغانستان اظهار مسر ت نموده علاوه کردند که‌اشتراك کنند گان کنفرانس مدت اقامت‌شانرادرکشور ما بخوشی سپری نمایند.

ښاغلی رئیس دولت گفتند گرچه مادر مملکت خود چیز های زیادی نداریم که‌شما آنرا ببینید و لی چیز یکه داریم واز روی اخلاص عرضه کرده میتوانیم، صمیمیت‌وپاکی باطن ماست .

دراین موقع یکتن از اعضا ی کنفرانس‌به نمایندگی ازسایر اشتراك کنند گان‌ازمهمان نوازی های که از ایشان بعمل آمده است ابراز سپا سگزاری نموده گفت کشور های مانیز رو بانکشا ف بوده وپرابلم های‌زیاد دارد وتائید کرد. که مشوره ها وتبادل نظر در امر رفع مشکلا ت کشور های شان مفید است.

در موقع پذیرفتن هیات انجمن تعلیمات عالی انجنیری ښاغلی محمد اکبر رئیس‌دفتر جمهوری ، ر ئیس پو هنتون کابل ورئیس پوهنځی انجنیری نیز حاضر بودند.

زارعان و دهقانان

# از بیانات زعیم بزرگ ما استقبال نموده اند

زارعان و دهقانان ازبیا نات زعیم بزرگ ماکه به منا سبت او لین روز سال ایراد فرمو ده اند ضمن ادای نماز جمعه ومجالس سروریکه بروزاول سال درهرولایت برپاشده بود استقبال نموده اند.

نامه نگاران باختراز ولایات کشور اطلاع میدهند که زارعان و دهقانان برخود میبالند که رهبر انقلاب جمهوریت از آغاز نظام نوین متوجه رفاه اکثر یت مردم کشور بوده.

زارعان ودهقانان ولایات کشور تشویق رئیس دولت وصدراعظم را برای خدمتگذاری بیشتر وبلند رفتن معیار محصولات زراعتی موثر خوانده اند.

# پروگرام انکشاف تجارت به منصهٔ تطبیق گذاشته شد

پروگرام انکشاف تجارت پس ازتصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری رئیس دولت به منصهٔ تطبیق گذاشته شد.

هدف اساسی این پروگرام که بتاسی ازخط مشی دولت جمهوری که در بیانیه «خطاب به مردم» قاید ملی ما توضیح گردیده است ارتقای سطح زندگی مردم کشور میباشد.

یك منبع وزارت تجارت گفت که افغانستان بحیث یك کشوردرحال رشد وباداشتن نفوس باعاید نسبتا کم اتکای بیشتر به تجارت خارجی جهت بد ست آوردن عواید اسعاری دارد واین وضع ایجاد صنا یع صادراتی را مساعد می سازد.

منبع گفت که هدف اساسی این پروگرام ارتقای سطح زند گی مردم کشور ازطریق ازدیاد تولیدات ملی، تقویه طبقه مولدوحمایه مستهلکین میباشد.

منبع افزود که سیاست اقتصادی دولت دریك سیستم اقتصاد مختلط ورهبری شده عبارت است از تثبیت دولت در انعکاس منافع ملی ورهبری تشبثات خصوصی درراه فعالیت های سالم که موافق به منافع مسلی کشور میباشد.

منبع درزمینه اهداف پرو گرام انکشاف تجارت وفعالیت آینده وزارت تجارت گفت که انکشا ف صادرات ، تنظیم تجار ت خارجی وداخلی و ترانسپورت و ترانزیت از جملهٔ فعالیت های آینده این و زارت میباشد.

بناغلی محمد نعیم بحیث نماینده خاص

# رئیس دولت وصدراعظم عازم عراق گردید

بنا غلی محمد نعیم نمایندهٔ خاص بناغلی محمد داؤد ر ئیس دو لت وصدراعظم برای مسافرت رسمی ودو ستانه قبل ازظهرروزسه شنبه ٦حمل عازم عراق گردید.

درمیدان هوایی کابل دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه دگر جنرال عبدالکریم مستغنی لوی درستیز، دکتور غلا م سخی نورزاد، بناروال کابل، سفرای کبیر کشور های عربی وبعضی دیگر ازسفرای مقیم کا بل با بناغلی محمد نعیم وداع نمودند .

بناغلی محمد نعیم بنا بد عوت حکومات عراق ، لیبیا، الجزایر و مصر بحیث نماینده خاص بناغلی ر ئیس دو لت وصدر اعظم از کشور های مذکور بازدید رسمی ودوستانه مینماید.

درین مسافرت بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت ا مور خارجه نیزبا بناغلی محمد نعیم همراه میباشد.

# محاکم پولیس تأسیس گردید

به اسا س تصویب شورای عالی قضا ومنظوری رئیس دولت محاکم پولیس به دومرحله محکمه ابتدایی ، اختصاصی پولیس ودیوان اختصاصی پولیس درچوکات محکمه عالی تمیز بحیث محکمه نهایی درارگان قضایی وزارت عدلیه وخارنوالی پولیس درارگان ادارهٔ عالی لوی خارنوالی وزارت عدلیه تشکیل وتاسیس گردید.

یك منبع ریاست ذاتیه آمریت عمومی ادارهٔ قضای وزارت عدلیه ضمن توضیح این خبر گفت به اساس مادهٔ ۹۸ قانون پولیس وبه منظور توحید مجاراآت ومراجع قضایی وسرعت عمل در حل و فصل قضایای مربوط به جرایم ناشی ازو ظیفه پولیس وژاندارم اعم از جرایم جنحه وجنایت موافقت نامهٔ بین مامورین ذیصلاح وزارت عدلیه وقو ماندانی عمومی ژاندارم وپو لیس وزارت داخله این تصویب بعمل آمده است.

منبع افزود اعضای اداری وقضایی آنها بزودی تعیین وبه فعالیت شروع خواهندکرد.

# قرارداد های قرضه ۲۱ هزار تن کود کیمیاوی باشرکت های پخته عقد گردید

به تاسی از رهنمایی های دولت جمهوری وبه مقصد تو سعه زراعت پخته وتشویق زارعان پخته کار شرکت کود کیمیاوی افغان قرار داد ها ی بیست و یك هزار تن کود کیمیاوی را باشرکت ها ومو سسات پخته کشور عقد نمود.

مجلس عا لی وزراء باسا س پیشنهاد وزارت زراعت و آبیاری اخیر تصویب کرده بود تامقدار بیست و یکهزارتن کود برای بلند رفتن حا صلات پنبه طور قرضه به زراعان توزیع گردد.

یك منبع وزارت زراعت وآبیاری گفت که شرکت کو د کیمیاوی افغان به موجب این مصوبه وتجو یز آن وزارت قرار داد های قرضه کود را ازطریق بانك انکشاف زراعتی باشرکت های پخته سپین زر، سخی لیمتد، ا مین لمیتد ـ با ختر لمیتد موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند، شرکت پخته هرات وشرکت قند بغلان عقد نمود.

منبع افزود کودمتذکره از طریق مراکزی که ازطرف مو سسات پنبه تعیین شده توام باپنبه دانه بذری و تخم لبلبو به زراعان توزیع میگردد.

منبع همچنا ن گفت که در اکثر ولایات توزیع کود وپنبه دانه آغاز شده وروزانه عدهٔ زیادی از زارعان کود طرف ضرورت رادریافت میدارند.

سپین زر شرکت

# برای ۱۷۰ هزار جریب زمین پنبه دانه بذری توزیع میکند

برای یکصدو هفتاد هزار جریب زمین امسا ل سپین زر شر کت پنبه دانه بذری توزیع مینماید که نسبت بسال گذشته اضافه ازسی وسه هزار جریب زمین تحت زرع پخته خواهد آمد.

انجنیر عبدالملك رئیس سپین زرشرکت گفت باساس پیشبینی متخصصین برای زرع پخته امسال دوهزار و سه صد هفتادوشش تن پنبه دانه بذری به زارعان ولایات کندز تخار وبغلان توزیع میگردد که این مقدار برای یکصد و هفتاد هزار جریب کافی میباشد.

وی متذکر شد سال گذشته یکصدوسی و شش هزار وسه صد جریب زمین تحت زرع پخته قرار داشت که با ین حسا ب امسال سی وسه هزارو هفتصد جریب بیشتر پخته زرع خواهد شد.

رئیس سپین زر شرکت علاوه کرد باساس هدایت دولت توز یع پنبه دانه بذری طور رایگان در حوزه های معینه شروع گردیده است.

# وزیر فواید عامه از جریان کار یونت میخانیکی که مغشول ترمیم شاهراه کابل کندهار میباشد دیدن کرد

بناغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه در راس یك هیا ت انجنیران آنو زارت برای باز دید کار یونت های سرك سازی قوایکار ویونت های حفظ ومراقبت شا هراه غربی وامورمواصلاتی ولایت نیمروز عازم هلمند شد .

بناغلی وزیر فواید عامه درعرض راه کابل ، کندهار از جریان کار یونت میخا نیکی که مشغول ترمیم شاهراه کابل ، کندهار در حصهٔ شاه جوی و کلات میباشد دید ن نمود .

ژوندون

شماره ۲شنبه ۱۰ حمل ۱۳۵۳ برابر با ٦ ربیع الاول مطابق ۳۰مارچ ۱۹۷٤

# پروگرام انکشاف تجارت

پرو گرام انکشاف تجا رت، اکه‌هدف آن ار تقای سطح زند گی‌مردم از طریق ازدیاد تولیدات ملی،تقویه طبقه مولد و حما یه مستهلکین میباشد .درمجلس عالی‌وزراتصویب‌وبه منصه تطبیق گذا شته شد.

برای اینکه تجارت تابع مصا لح‌احیای اقتصادی وسپس صنعتی‌کردن کشور در رشته های مختلف مور دنیاز، گردد، بسط و گستر ش‌تجارت خارجی جهت بد ست آور د ن عواید‌اسعاری شا یان اهمیت بسیار است زیرا تجارت منا سبت و بستگی نزدیك در افزایش سطح تو لید ات دارد.

در تجارت خارجی صا رات آیینه‌اقتصاد یك کشور است که با عرضه مواد تو لیدی اش در مار کیت های‌خارجی انعکاس میابد. در حال‌حاضر محصو لا تیکه در داخل کشور تولیدمیگردد، در با زار های خار جی مارکیت های زیاد دارد. که باتقویه‌طبقه مولد میتوان میزان و کیفیت تولید را بیشتر از پیش بلند برد. وپیمانه تجارت خارجی را وسعت بیشتر بخشید.

تقویه طبقه مولد به منظور ازدیادمحصولات و حما یه مستهلکین وسیله ایست که زمینه را هر چه بیشتر برای تقویه اقتصادوانکشاف صنایع چند ین ر شته ای مسا عدمیسازد.

هم آهنگ بودن پرو گرامها ی‌انکشافی زراعت، معا دن و صنا یع نیز نقش قاطع در افزایش میز ان‌محصولات در ساحات مختلف دارد. درگذشته صنایع در رشته های‌ایجادشده بود که ازنظر نحوه تو لید ، عدم هم آهنگی بصورت مشهوددرآن‌دیده میشود، ازهمین سبب است که‌این رشته ها در رشد وتقویه متقابل، کمتر موثر بوده‌اند.

احداث صنایع که در قدم اول بتواند نیاز مند یهای مردم رامرفوع سازد و ایجاد صنایع سنگین که‌نما من پیشر فت سریع و تحکیم استقلال اقتصادی گردد، تشویق‌حمایه و کنترول تشبثات خصو صی در سکتور سر ما یه گذا ر ی خصوصی، تاثیر بارزی در تقویه بنیه اقتصادی کشور دارد. بر ا ی تحقق بخشیدن این مامول‌همچنانکه دربیانیه «خطاب بمردم» تذکر رفته، لازم است گامهای سریع وو سیع برای رفع عقب ماندگی بر داشته‌شود .

افغا نستان با نفوس و قوای بشری زیادیکه دارد میتوان‌بانیروی کار در تسریع آهنگ رشد اقتصادی‌وانکشاف صنایع گامهای و سیعی بر داشت.

طرح پروگرام انکشا ف تجار ت‌و تطبیق آن در عمل، قدم موثری است در جهت انکشا ف‌تجارت خارجی وایجاد صنایع مختلف که در تقویه واستحکام اقتصا دکشور نقش مثبت خوا هد داشت.

# تصمیم قاطع، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت میتواند او را به هدف عالی اش برساند

## دردفتر مدیر

مجله ژوند ون از چند هفته به‌اینطرف بحثی‌راپیرامون مشکلات‌محیط خانواده واز جمله مساله از دواج واختلاف نظر ها ییکه در زمینه میان پدران و ما دران و فر زندان شا ن‌وجود دارد راه انداخته است، تااگر بتواند برای از میان بر دا شتن‌این‌مشکل حد اقل زمینه وراه چاره های را مسا عد سا زد.

باید بگو یم که نتایج این مباحث‌تااندازه سود مند هم بوده ونا مه های زیادی از آن تعداد کسا نیکه باپر ابلمهای خانوا دگی سرد چار هستند در یافت نموده ایم . ازهمه‌مهمتر اینکه چند روز قبل دختر جوانی بد فتر مجله آمد. در هما ن نظر اول غم بزرگ در چهره اش‌بطور محسوسی خوانده میشد. شیارهای‌کوچکی که در اطراف چشما نش‌خط کشیده بود و اورا بیشتر از سن‌که داشت، مینما یا ند. او در اول ساکت بود و به اطرا فش نگاه‌میکرد مثل این بود که چیزی را گم کرد ه باشد. بعد از اندکی درنگ و ملاحظه‌ی گرد ونواحش زبان‌بازکرد و خیلی آهسته به سخن گفتن‌آغاز کرد.

میگفت: دو هفته میشود مجله‌ژوندون میز مدوری دایر میکند ودر اطراف مو ضو عاتیکه برای من جالب‌است صحبت های میشود. جا لب ازین بابت که‌در ظر ف مدت کمی‌ژوندون توا نسته راه های حلی‌برای مشکل از دواج جستجو نما ید وهم‌وعده نموده که‌گروه‌مشورتی‌میزمدور ژوندون‌به مشکلات خانواده ها د ر مواردی خاص جواب میگوید .

دخترك در دو راهی عجیبی گیر کرده‌وبقرار گفته خودش دو سال میشود رنج این درد را متحمل‌میگردد.

از او دعوت کردیم فر دا هما ن روزبیاید وبا گروه مشو رتی ژوندون صحبت کند او نیم سا عت قبل ازساعت مو عود بد فتر مجله آمد و بیش از بیست دقیقه را بابی‌قراری‌انتظار کشید تا گروه مشورتی ژوندون که اکثراً در جا های دیگری‌کار رسمی دارند، بد فتر آمدند.

بقیه در صفحهٔ ٦۲

# اسلام و زندگی

ترجمه وتتبع ع، هبا

پیوسته بگذشته

# ممیزات مساوات اسلامی

چنانچه اسلام درین باره بطـــور خاص میفرماید :

خداوند حق‌هرصاحب حق ر اداده است ودرمورد کسیکه ازنگاه قانون اسلام ، مستحق اموال و دارایـــی بازماندهٔ شخص‌وفات شده، شناخته میشود، هیچگونه وصیت وسفارشی که حقوق اورا سلب ویامحدود سازد نافذ شناخته نمیشود ... ».

د : مساوات اسلامی، قبیله، قوم رنگ وامتیازات جغرافیایی و غیره رانمی شناسد ، فقط بسوی انسان وانسانیت نظر دارد وانـدازه نگا ه گسترده‌اش سراسر جهان مارا فـرا می گیرد وهمه را بسوی آن فـــرا میخواند وتاآنجاکه پیامبر اسـلا م می فرماید :

«انسان هاچون دندانه های شانه باهم مساوی وبرابرند » .

این مساوات عنصری، رنگـی و نژادی‌که اسلام ازصدهاسال باینسو پایه گذاری‌گردیده، حتی درین عصر یعنی عصر پیشرفت دانش وثقافت وحقوق بشر باز هم د ر پیشر فته ترین کشور ها وملل جهان این‌اصل مساوات بمنصهٔ تطبیق‌ومراعات‌قرار نمیگیرد وولایت هـای ارکیساس ، الاباما ، ورجینا و... کـــه مربوط پیشرفته ترین قسمت این دنیـــا هستند ، مرکز اشتعال آتش تفرقه هاامتیازات نژادی وغیره بحسـا ب می آیند .

بازهم درین مرحله متوجه وسعت دیدمساوات اسلا می ازطریق طـرد امتیازات ودشمنی‌های‌نژادی وطبقاتی میشویم، اسلامی‌که‌میان بلال حبشی وصهیب رومی ... ومیان سلمـا ن فارسی وعلی ابن ابوطالب، آن مرد بزرگوار هاشمی ... پیوند برادری می بندد ودست آنها رابهم میدهـد وایشان راچون برادری صمیمی باهم نزدیك ونزدیکتر میسازد . . .

اسلا می‌که‌بلا ل،آن غلام‌سیاه حبشی راموقع میدهد برفراز مناره هـــای اسلامی بالابرود وازآنجا ندای آذان اسلامی رابه اکناف پخش نمـایـد وحتی اورا متولـی مدینه سازد ... میمون فارسی راسمت ولایت یمـن بدهد ، سپس مهران، پسرش رابه آن وظیفه بگمارد. عباده بن صامت راسفیر ونمایندهٔ اسلامی بجا نـــب مقوقش حکمروای مصر بسازد .

این مرد بحدی سیاه بودکه وقتی جلوچشمان مقوقش قرار گـرفت ، مقوقش حکمرو ای مصر بسازد. احساس حقارت کرد ودستور دادکه وی رااز جلو نگاهش بدور سازند.. عباده سرخود رابلند کرد وگفـت : بدنبال من اشخاصی قرار دارند که ایشان سیاه ترازمن اند ومن باتـو صحبت‌رنگ ندارم‌واصلااین موضوع مطرح نیست وبلکه وظیفه دارم تو رابه اسلام دعوت نمایم ...

مساوات دربرابر قانون :

این مساوات بنابه تعبیر همگانی وموجز، عبـــارت از مساوات میان انسانهـا دراصل ودر نوع وجنس است وحال برای تفصیل این اجمال این مساوات رابه سه دسته وبه‌سه نوع آتی الذکر منقسم میسازیم :

یك ـ مساوات میان قاطبهٔ بشر دراصل انسانی واحد .

دو- مساوات بین زنان بطورعموم دراصل انتساب به‌پدردرخانواده...

سه ـ مساوات میان تمام مـردم درامور قضایی وحکم های قانونی .

اولا: مساوات میان تمام افـراد بشر درمنسوبیت شا ن بیك اصل واحدانسان،حقی‌است‌که انسانیکه‌هر فردازافراد انسان بدون تفاوت ازآن یکسان‌برخور داراست زیرا ( آ دم) پدر همه انسانها و (حوا) نیز مادر کلیه بشریت‌است ومادامیکه انسان ها منسوب بیك اصل وریشه‌واحد استند، لازم است به اساس پیروی ازین مساوات اصلی وبـــنیادی ، مساوات درکلیه امور مربوط بـــه انسانیت مراعات وعمل گردد .

حضرت پیامبر اسلام، موقعیکه خط مشی اساسی اسلام راتوضیـح میفرمود خطاب به گروهی چشمگیر مسلمانها گفت :

«مرد م! به یقیـــن خـــد ای شمـــا یکی و پدر شما یکـــی است، شماهـمه ازآدمید و(آدم) از خاك بود وعربی برعجمی وعجمی بر عربی، وسرخ‌پوست برسفیدپوست وسفید پوست‌بر سرخپوست،برتری وامتیازی ندارد، بلکه ملاك برتـری وفضیلت همانا تقوا وکردار هـــای نیکو وپسندیده است و.. و...» .

موقعیکه ابوذر غفاری ، دربرابر بلال حبشی ابراز تفاخر نموده و اورا به (پسرسیاه) خطاب کـردو موضوع بگـوش حضرت پیا مبـر اسلام رسید، پیا مبر اسلام بـــا برافروختگی ابوذررا مخاطب قرار داد وفرمود :

«ازحدخود، وازچوکات شایستگی تجاوزکردی، (پسرسفید) هیچگونه برتری وارجمندی نسبت به (پسر سیاه) ندارد جز درپرتـو پاکـــی واعمال نیکو » .

ابوذر که مشاهدهٔ بر آشفتگـی وتاثر پیامبر اســـلام ، و شنیدن حرفهای ناشی از عدم رضا نیت‌او ، برایش غیر قابل تحمل بود، بـرای حصول رضای خا طر پیامبر اسلام وبمنظور دریافت عفو وبخشش‌وی، باعجله خود را نزدیك بلال رسانید ورخسار خودرا برزمین نهاد وازوی صمیمانه خواهش کرد تاقدم خودرا بروی رخسارش بگـذارد تا بدیـن وسیله مورد عفو پیامبراسلام واقع گردد .

بقیه درصفحهٔ ۵۹

مولوی عبدا لر حیم عینی از دارالعلو م اسد یه بلخ

شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

## حضرت سلمان فارس (رض)

ابن صحابه به جلیل القدر وشخصیت برازنده اسلا می طور یکه از نا مش هویدا است اصلا از فارس بوده قبل از اسلام‌بنام مابه‌بن بوذخشان مسمی بوده بعداز اسـلام آوردنش به ابو عبدالله مو لای رسول خـدا(ص) شهرت داشت .

مؤر خین میگو یند کـه سلمان «رض»ازمردمان رامهر فر است ولی صحیح تر یـن اقوال اینست که وی در قریه ای نام (جی)ازمربو طات اصفهان چشم بجها ن بازنموده است.

خانواده اش از عظما و بزرگان‌قبیله‌خودبوده پدر ش از روسای قریه بحسا ب می‌آمد ودر وسعت رزق‌و محبو حه عیش‌زندگی‌میکرد شخص ممسك و بخیل بوده مال‌ومتاع دنیا رانهایت‌دوسـ ت داشت. داستان زندگی‌سلمان فارس (رض) مملو ازین دوستی و خدا پرستی است.

هنگا میکه وی قدم بجوانی گذ اشت‌پدرش‌درتعلیم وی اهتمام وسعی زیاد به خرج‌داده عملیات مجوسی راکه درآن عصرمتداول‌ومردم‌بدان گرویده بو دند به فرزندش آمـوخت چون‌وی اندکی از دین و زند گی نیاکان خوداطلاع‌حاصل کرد حیات الهو ولعب را تر ك گفت راه حقیقت را جستجو میکرد ساعتی‌درخانه‌نمی نشست.

چون پدرش میان قبیله رسو خ زیاد داشت‌خواست تعمیر عالی بخودبنا کند، سلما نرا خواست‌و گفت بایدبا من همدست شوی‌و ازینکه نام‌و نشان من زنده باشد در اتمام عمارت مذکور سعی به خر چ‌د هی واوقا ت خودرا در ریاضت وانزوا سپری نکنی.

پدرش در اندیشه بود که‌وی حتما لباس‌مفارقت رادربرمیکند سلمان«رض»دراجرای‌امر پدرکمر همت بست درین اثنا صدای‌ازکلیسای نصارا شنید وخـواست از اعمال واقـوال آنها اطلاع حاصل کند زیرا تا آندم ازینگونه‌اعمال مطلع نبود وآن فر صتیکه سلمان وارد کلیسا شدوقت ادای نماز آنها بود چون‌روش‌نماز وطرز گفتار شانرا دید تعجب نموده‌بدین نصرانیت تمایل نشان داد ازکیفیت‌واساسات‌دین‌شان سوال نموده دانست که این دین‌نسبت به‌روش آبا واجدادش بهتر میباشد هما ن‌بودکه ازرجال دینی ومدارس دین آنها پرسید، ایشان گفتند که طلبه مادر بلاد شام‌مصروف‌تحصیل اندچند لحظه آنجا توقف کرداعما ل

بقیه در صفحه ۵۹

# در کنفرانس وزرای خارجه جامعه عرب چه گذشت

نوشته کاظم :

## مذاکرات کیسنجر با دایان و هیأت سوریه چه نتیجه خواهد داد؟

طی هفته ایکه گذشت کنفرانس وزرای خارجه کشور های عضو جامعه‌عرب درتونس بعد چهار روز بحث و مذاکره روی مسایل مورد علاقه بروز هشتم حمل بپایان رسید ، داکترهنری کیسنجر وزیر خارجه‌ایالا تمتحده امریکاکه‌مسافرت چهار روزه اش در مسکو به پایان رسیده و به واشنگتن باز گشت، دینس هیلی وزیر مالیه انگلستان بودجه آنکشور را به پارلمان تقدیم نمود که گفته میشود نسبت به پیشنهاد اتی در زمینه از دیاد تکس شاید باز هم حکومت کار گر به مشکلاتی مواجه گردد همچنان در اخیر هفته مذکور انور السادات رئیس جمهوریت عربی مصر برای‌یك مسافرت سه روزه وارد یوگو سلاویا گردید و ضمناشایع‌شده‌است‌که انورالسادات بروز چهار شنبه آینده راز مهمی را با ارتباط به یکی از قوای بزرگ جهان افشامی سازد .

**کنفرانس وزرای خارجه جامعه عرب :**

از خلال مطالب مذکور معلوم میشود که باز هم معضلات ومسایل شرق میانه تقریبا در راس موضوعات مهم جهانی قرار داردچه نخست از همه وزرای خارجه‌جامعه عرب که اکثرا مربوط به‌کشور های شرق میانه اند در کنفرانس خویش در تونس به یك سلسله مذاکرات پرداخته و تصامیمی اتخاذ نمودند چنانچه‌وزرای مذ تور راجع به پیشامد اعراب با اروپا و مذاکره با کشور های اروپایی باین نتیجه رسیدند که‌برای مطالبه شرایط مذاکره با کشور های اروپایی کمیته ای تعیین شود اعضای این کمیته شامل نمایندگان الجزایر ، جمهوریت عربی مصر ، کویت ، لبنان ، لیبیا ، المغرب ، عربستان سعودی ، اردن ،سوریه تونس و اتحادیه امارات عربی می باشد .

در کنفرانس وزرای خارجه جامعه عرب راجع به تحکیم مزید جهان مخصوصا راجع به صنعت اسلحه مذاکرات صورت گرفته و تصامیمی اتخاذ شد . به همین ترتیب درین کنفرانس فیصله شد که کنفرانس عالی سران عربی بعوض ماه اپریل در ماه سپتمبر صورت بیگیرد و طوریکه بعضی از مبصرین گفته اند علت احتوای کنفرانس مذکور این است که در وضع فعلی که بین بعضی از کشور های عربی راجع به مسایل مربوط نظریات مخالفی موجود است از بر خورد احتمالی بین‌آنها ، جلوگیری شود . و بالاخره درین کنفرانس راجع به موقف گیری اعراب در جلسه مخصوص مجمع عمومی ملل متحد تصامیمی اتخاذ گردید قرار است جلسه مخصوص‌مجمع عمومی ماه آینده در نیوریاك بر گزار شده و در آن راجع به مواد خام و انرژی مذاکراتی صورت گیرد . این جلسه از طرف الجزایر پیشنهاد شده و اکثریت اعضای ملل متحد به بر گزاری آن موافقت کرده اند .

**باز گشت کیسنجر و مذاکره بادایان :**

داکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه ایالات متحده امریکا بعد از چهار روز مسافرت به مسکو و مذاکراه با مقامات مسوول اتحاد شوروی روی مسایل تقلیل سلاح امنیت اروپا ، مسایل شرق میانه و روابط دو جانبه به واشنگتن باز گشت . مدت کمی بعد از ورود به واشنگتن مذاکرات خود را در باره جدا ساختن قوا در جبهه گولان با موشی دایان وزیر دفاع اسرائیل آغاز نمود .

مذاکرات‌واشنگتن بین کیسنجر و دایان و بین کیسنجر و مقامات سوریه به تعقیب مسافرت کیسنجر به شرق میانه صورت میگیرد وی درین مسافرت زمینه مذاکره را در واشنگتن مساعد ساخت اما مذاکره به شکل غیر مستقیم یعنی نمایند گان سوریه و اسرائیل در مذاکرات مقابل هم نخواهند نشست بلکه این امر بصورت جداگانه با کیسنجر بعمل خواهد آمد .

اکنون موشی‌دایان‌وزیردفاع‌اسرائیل باپلان اسرائیل بر ای جدا ساختن قوا در محاذ گولان در واشنگتن میباشد در پلان اسرائیل نخست از همه مباد له تمام اسرای طرفین شامل میباشد همچنان این پلان حاوی موادی در باره عقب نشینی اسرائیل از اکثر قلمرو هاییکه طی جنگ ماه میزان سال گذشته تحت اشغال اسرائیل در آمده است و بالاخره در پلان تذکررفته که‌به عرض ده تیلو متر یك ساحه حایل بین هر دو جانب بوجود آید که در آن عساکر صلح ملل متحد اخذ موقع نمایند .

راجع به مسایل مذکور کیسنجر و دایان بروز نهم حمل برای سه ساعت مذاکره کرده و مذاکرات شان بروز دیگر هم ادامه داشت قرار است پلان اسرائیل و نتیجه مذاکرات کیسنجر و دایان راجع به آن بعدا به هیات سوریه تقدیم‌شده و مذاکراتی در زمینه با هیات مذکور صورت گیرد .

راجع به اینکه پیشنهادات اسرائیل ونتیجه مذاکرات کیسنجر و دایان مورد قبول سوریه قرار خواهد گرفت یا خیر جواب منفی معلوم میشودچه سوریه تخلیه کامل سر زمینهای خود را در قلمرو گولان تقاضا دارد یعنی تمام آنچه طی جنگ ماه میزان اشغال شده و تمام ساحاتی که در جنگ ۱۹۶۷ اشغال گردیده است . اما در پیشنهاد اسرائیل مسلما این تقاضا مدنظر گرفته نشده است . البته یك راه باقی میماند و آن این است که‌کیسنجر وایالات متحده امریکا دایان و اسرائیل را مجبور سازدبه تقاضای سوریه جواب مثبت بگوید البته آرزوی اعراب هم همین خواهد بود چه آنها در قبال رفع مقاطعه نفت در برابر امریکا همین آرزو را دارند . طبعا وقتی اسرائیل حاضر شود تمام سر زمینهای اشغالی سوریه را در محاذ گولان تخلیه نماید درآنصورت شرایط دیگر آن یعنی مبادله اسرا وتشکیل منطقه حایل قدم دومی بحساب می آید .

بهر حال مبصرین باین عقیده اند که کیسنجر مساعی نهایی خود را بخرج میدهد کار اهی را پیم کند که از طرف هر دو جانب قابل پذیرش باشد و طوریکه گفته می شود اگر کیسنجر در مذاکرات خود با جوانب مربوط در واشنگتن نتواند به نتیجه ای واصل شود احتمال دارد در ظرف یکماه آینده باز هم به شرق میانه به مسافرتی بپر دازد .

# نخست خاموش ساخت و آنگاه عروسی کرد

جوز که ۲۸سال دارد مردمحافظه کاری است . اوبه دنبال هر دختری که دامن کوتاه (مینی ژوب) بپوشد نمی دود و از روابط جنسی بشکلی رسوا و افتضاح آمیز امروزی آن سخت متنفر میباشد . او مامور اطفائیه است ازمدتها پیش دختری را دوست میداشت مطابق به رسم و رواج قدیم از وی خواستگا ری کرده ، رسما بهم نامزد شدندزمانی به معاشش افزود ند به فکر از دواج شد .

روز بزرگ در زندگی جو ز فرا رسید . جوز و نامزد شس در لباس مخصو ص عروسی برای‌عقد نکاح شان حاضر شدند هر دو به همراهی شاهدان معرفت بعزم رفتن به کلیسا و بمنظور جاری ساختن مراسم نکاح سوار تکسی شد ند نخست به دفتر مناکحات محل بنام ویکتوریا رفتند . مهمترین قسمت کار رسمی از دواج ترتیب نکا ح خط بود، که‌شروع شدو قاعدتاً ترتیب نکاح خط ،ثبت نام و در ج شهادت شهود چندان طول نمی کشد ولی خوب این بار زیاد طو لانی شد .

تا خیر در تکمیل نکاح نامه و بر همخوردن مراسم عروسی به اثر بلند شدن صدای زنگنا لخطری که برای اهالی آن منطقه آشنا بود بوجود آمد .

موتر های اطفائیه به سرعت از خیابان ها گذشته ، یکی از آنها به مقابل دفتر مناکحات متوقف شد در یك چشم بهمزدن زوجی که برا ی ترتیب نکاح خط مراجعه کرده بود نامکمل شد.داماد ویك‌تن از شهو د معرفت که او هم در دستگاه ضد آتشسوزی کار می‌کرداز دفتربیرون رفته به یك جست سوار موترشدند و به سایر رفقای که کلاه های آهنی ولباس مخصو ص پوشیده بود ند پیوستند و بدون معطلی به سو ی محل آتشسوزی روان شدند حریق در یك مغازه فروش موبل رخ داده بود داماد در حالیکه شعله های عشق ازقلبش زبانه می ز د، مشغول فرو نشاندن آتش در مغازه موبل فروشی شد دو سا عت تمام طول کشید تا آنها توانستند آتش را مهار کنند .

طبعا مامور ثبت مناکحات بیکا ر و دست زیر الاشه به انتظار با ز گشت داماد نه نشست و به دگر کار هایش پر داخت اما عروس از جا تکان نخورد و با حوصله‌مندی به اتفاقی که روی داده بود می اندیشید . با خود فکر کرد آیا به حال خود بگیرید یا به وجود جوز افتخار کند ، به آدمی که در حساسترین مرحله از زندگی زنا شوهر ی به شیوه بسیار قدیمی وظیفه رابر زندگی شخصی تر جیح داده بود .

اما عروس نسبت به همسر آینده اش اطمینان خاطر داشت .

وقتی داماد به دفتر مناکحات بر گشت عروس ،آماده بوذ باو صف مشکلات‌و ناراحتی‌هایی که‌داماد از ناحیه کار خود داشت ، با اوزندگی کند .

به این ترتیب آنها میعاد جدیدی را برای از دواج شان تعیین‌کردند.

# توزیع تذکره جمهوریت

## توزیع تذکره در بیست ویک حوزه داخل شهر کابل جریان دارد

●

درین روز ها مردم شهر کابل واطراف آن مصروف گرفتن تذکره جدید جمهوریت اند اگر ماموراست ،همه میخواهند بزود ترین یا کارگر ودکاندار ویا همچنان محصل یا متعلم، همه میخواهند بزود ترین فرصت تذکره جدید را بگیرند.

در حوزه های مختلف شهر کابل که به‌اساس یك پلان منظم که قبلا ازطرف وزارت داخله تنظیم گردیده اهالی هر محل به ملك یا کلا نتر گذر خود حاضر گردیده تذکره جدید را اخذبدارند.

من در یکی از آن حوزه هاکه‌محل کار آنها در مکتبی قرار داشت،رفته ازنزدیك مشاهد جریان توزیع واخذ تذکره جمهوری شدم

جریان توزیع بسیار جالب بوده کسانی را میدیدم که مصروف کاردر مورد تذکره هستند ومردم نیز دسته دسته برای گرفتن تذکره درین‌حوزه میامدند بطوریکه هیات توزیع تذکره حتی یکدقیقه هم وقت نمی کردندتا در زمینه توزیع تذکره جمهوریت معلوماتی ارائه دارند .

بالاخره بناغلی هدایت الله یاور آمر عمومی حوزه های توزیع تذکره‌و مدیر احصائیه کابل را میابم که درمورد توزیع تذکره جمهوریت چنین معلومات ارائه میکند .

بتاریخ ۱۷و۱۰ر۵۲بنابر صوابدید دولت جمهوری افغانستان‌از طریق وزارت داخله در بیست ویك حوزه داخل شهر کابل و «۱۷» حوزه خارج شهر یعنی مربوطات این ولایت‌مانند ولسوالی هاوعلاقداری ها، کارتوزیع تذکره شروع‌و به فعالیت آغاز نموده که درهر حوزه یك گروپ متشکل از شش نفر ودر هر ناحیه از یك الی چهار گروپ نظربه حجم ومعیار نفوس آن ناحیه تعین گردیده است که هر حوزه برای پنج الی ده هزار نفر تذکره توزیع خواهند نمود.

در مورد طرز فعالیت گروپ ها بایدگفت که از شش نفریکه در یك گروپ شامل هستند سه تن شان سه نقل اساس را می نویسند یك نفر آنها کارت دیو گرافی یا نفوس شماری را خانه پری نموده ،شخصی پنجم تذکره جدید را میدهد ونیز ششمین نفر آنها کتاب اساس سابقه را باتذکره تطبیق کرده وآنرا ازروی تذکره جدید معامله می کنند.

بناغلی یاوری در مورد حوزه ها چنین اظهار کرد:

۱ ـ درناحیه‌اول دوگروپ:گروپ اولی در حصه مراد خانی وخیابان ماموریت سابقه پولیس جاده تیمور شاهی وگروپ‌دوم‌درلیسه بی‌بی‌مهرو که گروپ‌اولی‌عهده دار توزیع‌تذکره های اشخاصیکه در مراد خانی، ـ خیابان کشمش فروشی وغیره گذر های نزدیك مراد خانی قرار دارند ـ می‌باشد ، و گروپ دوم برای ساکنین شش درك ،کارته ولی،یکه توت ،بی‌بی مهرو ـ سنائی واپ ، و مربوطات آن تذکره جدید جمهوریت توزیع میدارد.

۲ ـ ناحیه دوم که‌حوزه آن مشتمل بردو گروپ است ودر تعمیرمدیریت ناحیه دوم درشهرنو فعالیت دارد بر اشخاصیکه در شهر نو قدیم‌یعنی چاراهی منك اصغر الی مربوطات ـ شهرنو به شمول یهودان افغان که

**مراکز توزیع تذکره با ازدحام مردم رو برو است**

تابعیت افغانستان را دارند، تذکره می دهند .

اماگروپ دوم این حوزه به مردم قلعه فتح‌الله ـ کلوله پشته ـ تیمنی وات درمرحله اول وبرای نفوس شهر آرا ـ باغ بالاو ثانی برکی در مرحله بعدی تذکره جدید توزیع می کند.

۳ ـ در ناحیه سوم: دو گروپ

گروپ اول: در لیسه تجارت: ـ اندرابی ـ سرآسیاب ـ ده افغانان کارته پروان وخیر خانه مینه.

گروپ دوم : گذرده غوچك ده افغان ـ نوآباد ده افغانان وثانی کارته مامورین.

٤ ـ در ناحیه چهارم دوگروپ

گروپ اول : گذر دهمزنگ ـ کلالی دهمزنگ ـ جدید آباد ثانی کار ته سه.

گروپ دوم :کارته چار ـ جمال مینه ـ گذرگاه ـ ثانی قلعه کلو خك قلعه حاجی یوسف وحصهٔ علاوالدین.

٥ ـ ناحیه پنجم دوگروپ :

گروپ اول در مسجد سرای‌غزنی :میرویس میدان ـ دامنه علی آباد ـ سرای غزنی ـ ده نوده بوری ـ ثانی قلعه شاده وهمجوار آن.

گروپ دوم :در مدیریت ناحیه : کوته‌سنگی ـ حصه های‌کار ته‌پنجم وهمجوار چاردهی ،مربوطناحیه‌پنجم کارته سیلو مرکز وثانی افشار و ـ همجوار آن.

٦ ـ ناحیه ششم دو گروپ:

گروپ اول در خود ناحیه ششم مردم مناطق بابای خودی سنگ‌تراشی کتابفروشی ـ گلاب کوچه ـ شاطر باشی ـ چوب فروشی اچکزئی ها ـ باغ نواب ـ عاشقان عارفان ـ جاده دهدادی ـ دیوان بیگی ـ گذرملاغلام وهمجوار آن سردار جان خان گروپ دوم :در ناحیه ششم سابقه که‌مقابل سینماپامیر موقعیت دارد: گذر های جوان شیرها ـ کله خورا ـ چارشوق صفا منصورا قلعه هزارها ـ خا فیا قرتای جنداول ـ سه دکان چند اول گذر کبرما وهمجوار ان.

گروپ اول‌که در ناحیه هفتم واقع

۷ ـ در ناحیه هفتم دو گروپ:

است: گذرهای باغبان کوچه ـ گذر باغ عمومی ـ جاده میوند ـ کاه‌فروشی کاه‌فروشی ـ گذریویچی باغ ـ گذر وهمجوار ان .

گروپ دوم: در لیسه‌باغ علی‌مردان باغ علی مردان پایان چوك کنگر ها تیلی کوچه ـ ریکا خانه مسجدعید گاه ـ ریکا خانه وگدری ـ

۸ ـ در ناحیه هشتم دو گرو پ:

گروپ اول به لیسه عا شقا ن ـ وعارفان :بارانه مسجد سفید گذ ر ملامحمود ـ شمع ریزها ـ صندو ق سازی ـ حمام نو ـ علی رضا خا ن ومربوطاط آن .

گروپ دوم: در لیسه ابوریحان : ـ درخت شنگ فراش خانه ساز ی ـ خواجه خوردك ـ تخته‌پل شوربازار چارده معصوم درمرحصه اول ومسجد گذری ـ گذرهای جوی‌دم گی ـ آهنگری ـ گذر ملامو من ـ گذر ـ کلالی ـ وحصه دروازه لاهوری .

۹ ـ در ناحیه نهم سابقه هشتم حالیه در مسجد شور بازار :گذر های قاضی فیض الله، حضرت‌صاحب روزیر ـ سه دکان عاشقان وعار فان پرانچه ها ـ اعظم ـ حصه گذر ملا فیروز ـ مارمولی ـ گذر خاکروبها ـ مسجد ازبکها ـ وهمجوار ان .

گروپ دوم ناحیه نهم سابقه و ـ هشتم حالیه:

در درمسال شوبازار برای اهل هنود .

۱۰ ـ در ناحیه دهم به لیسه شاه شهید :

دوگروپ دارد: اهالی شاه شهید ثانی بنی حصار قلچه خندان .

گروپ دوم: در مکتب بیتاب‌صاحب چمن حضوری حصه دوم شاه شهید زنده بانان ـ سمنت خانه پوستین دوزی وغیره.

۱۱ ـ یك گروپ در مکرویا ن ـ برای اهالی بلاك های مکرویان ،از بلاك آبرسانی .

۱۲ ـ گروپ در ولسوالی ها و علاقه داری های چاردهی ـ پغما ن شکردره ـ ده‌سبز بگرامی ـ سروبی خاك جبا ر ـ چهار آسیاب ـ سرا ی خواجه ـ قره باغ ـ کلکان استالف فعالیت دارد .

بباغلی آمر عمومی حوزه های توزیع تذکره در مورد مشکلا تیکه باآن روبرو هستندچنین گفت‌مشکلات عمده مارا تغیر خوردن ناحیه ها ی شهر کابل نقل مکانی هاو محل‌توزیع تشکیل میدهد تغیر خوردن نا حیه های شهر کابل چنین است که در سال ۱۳۳۱ شهر کابل دارای پانزده ناحیه بود ودر سال ۱۳٤۱ به دوازده ناحیه ودر سال ۱۳٤۷ به ده ناحیه تبدیل شد که این خود مشکلا ت زیادی رابرای هیئت توزیع بو جود آورده مثلا شخصی خودش در ناحیه هشت بوده وبرادر ش در نا حیه

**بقیه در صفحه٥٦**

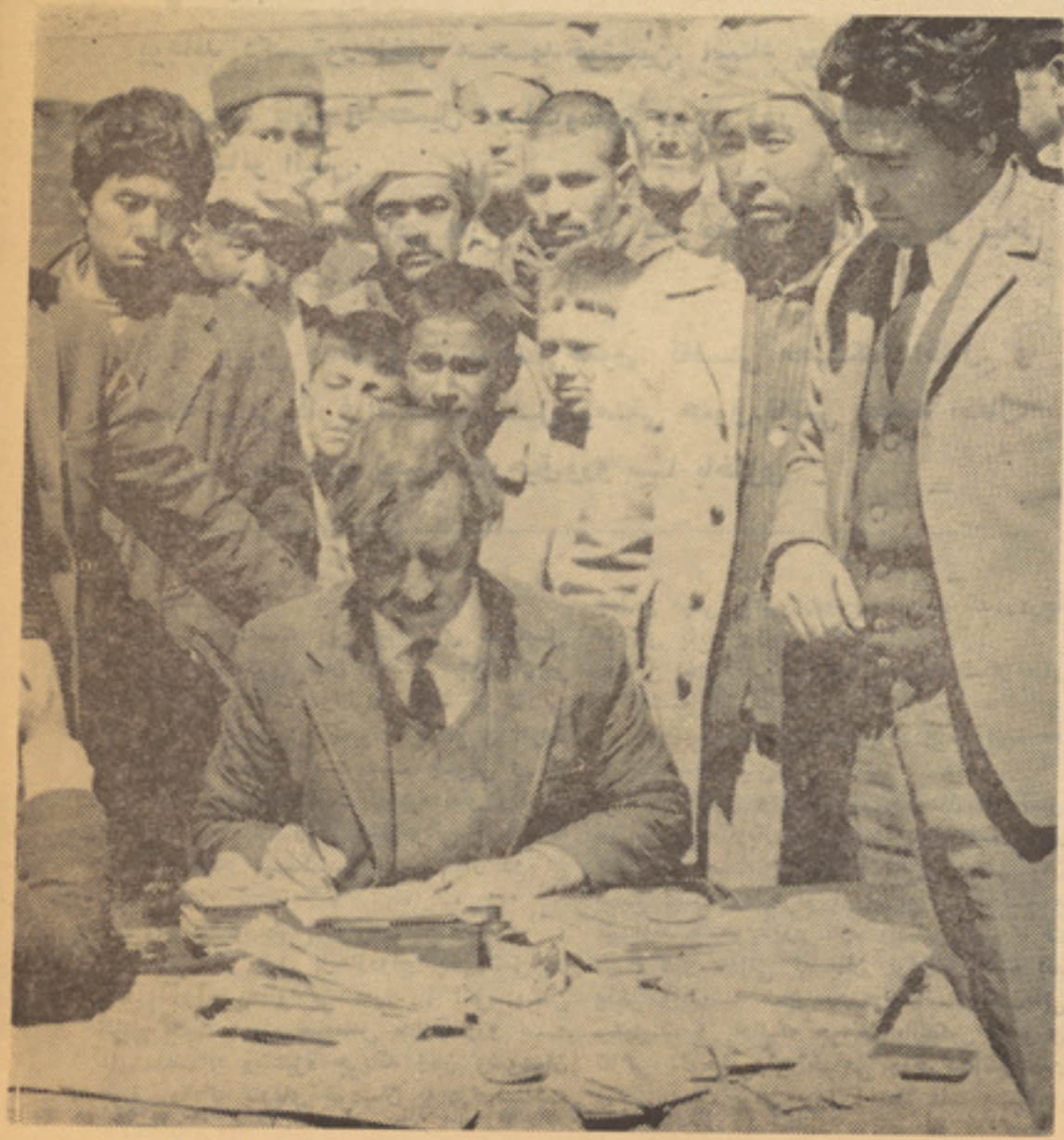

# میز مدور ژوندن

**تنظیم ونوشته :از مقدسه مخفی وروف راصع**

**زیر نظر: گروه مشورتی ژوندون**

**معر فی شویم:**

**پوهاند دکتور اختر محمدخوشبین، استاد پو هنتون کا بل،**

**شکریه رعد: فارغ التحصیل ادبیات‌وعلوم بشری، ژور نا لیست مد یر مجله کمکیانو انیس.**

**محمد هاشم ار شادی فارغ ا ز فاکو لته حقوق، مدیر ار تباط روزنامه جمهوریت.**

**ثریا پرویز : فارغ از پوهنځی‌حقوق، قاضی محکمه اطفال. و شایسته نوابی فارغ التحصیل پوهنځی حقوق،قاضی محکمه اطفال.**

**نظارت کنند گان: نجیب الله‌رحیق‌ورو ستا باختری**

پرسشگر :

دردودور گذشته این میز روی عوامل اساسی تضادفکری میان دونسل جوان وپیر بحث صورت گرفت ،ونظرات وپیشنها دا تی ارائه شد، موضو عی که‌برای گفتگو ی امروز درنظر گرفته شده است علت جویی ور اه یابی برای درك وشناخت انگیزه های واقعی اختلا فات میان زنان وشوهرانی است که باساس عشق قبلی باهم از دو اج نموده اند .

سوال اینطورمطرح میگردد:

ـعشق های قبل از ازدواج چه نقشی در تحکیم روابط خانوادگی دارند ؟ اگر این نقشی مثبت است پس‌عامل حالات ورو یه های خصمانه وستیزه جویانه زنان وشوهران جوانی را که بادعای خودشان با درك،شناخت وعشق قبلی باهم ازدواج نمود ه اند، درچه مواردی باید ارزیابی نمود ؟

این اختلافات چرا هست وچگونه از میان بر داشته میشود ؟

اکنون صحبت ازشما ویا دداشت ازما ..

پوهاندخوشبین :

تضاد فکری واند یشوی میان دو نسل همیشه بوده وباز هم خواهد بود یکی از علایم برجسته ومشخصه فطری در پیران همین است که هرنو آوری ای را محکو م میسازند و هرپدیده تازه رادر چو کا ت سنت هاو عاداتی که باآن پرورش یافته اند ونظر واندیشه شان محصول آنست ارزیابی مینمایند، در حالیکه جوانان باالعکس بسو ی تازگی ،نوجویی‌ونو خواهی درحرکت‌اندوهمین موجبی است برای بروز اختلا فات میا ن جوانان باپدران ومادران شان .

شما ازعشق های قبل از ازدواج نا م گرفتید ،اگر منظور شما احساس ها ی دور از تعقل ، بی بند وباری ولجام گسیخه عده‌ای از جوانان کم سن وسال باشد که‌با پیروی از نیاز های‌بدنی‌وکمبودهای عا طفی خود هرروز ممکن است عشق تازه وشدیدتر از عشق قبلی خودداشته‌باشندکه‌من جدا آنرا رد می‌کنم.

چنین حالاتی راشما عشق میگو یید ،امامن مرض نام میگذارم واعتقادم است که چنین جوانی اولتر بایدازنظر روانی ورو حی‌مطالعه وتداوی گردد.

اگر برای کلمه عشق توجیح عـلا قه‌مفرط راقبو ل نایم، بدلیل اینکه این عـلا قه‌ها کیفی ،شناخته شده واستوار روی تعقل‌ومنطق نیست و به‌صور ظاهری واشکال فز یکی خلا صه میگردد واز احساس صرف پیروی میگر دد، نمی تواند مبین شناخت وا قعی از وجود طرف باشد . تجارب روانشناسان در محیط ماحقایقی را روشن میسازد که بر شمردن همه آن هم‌ممکن است خسته کن باشد وهم طویل تر از گنجا یش‌صفحا ت مجله شما. برای داشتن درکی عینی تر از محیط ومسایل مربوط بجوانان واز جمله‌عشق های آتشین باید به عوامل آن تو جه قبلی داشت دراین مورد مثالی میدهم ز نی در سرویس بانگاهی گرم ومحبت آمیز به‌شوهرش مینگرد ودرمقابل اوجوان ۱۵ـ۱۴ ساله ای‌قرار دارد، اواین‌جوان نگاه زن رابخود میگیرد، از همان دقیقه بان دختر فکر می‌کند و بخو د تلقین میدهد که آن دختر یازن عاشقش شده‌است، این نوع تلقینات هر روز ممکن است تکرار شوند و چهره هایکی جانشین دیگری گردند.

به‌عقیده من‌آن جوانی که باچنین شیوه و برخوردی عاشق میشود واین عشق ز یر ضابطه ها ی تعقل وارادهٔ اوقرار گرفته نمی‌تواند ، بیماراست مریض است و باید تداوی گردد، جدا تداوی گردد . قبو ل چنین عشق هایی کور کورانه خودرا در دام انداختن است ومحیط خانواده ای را آماده پزیرش حالات غیر عا دی و خصما نه ساختن .

پرسشگر: آقای خوشبین به‌و جود یك انسان سه‌گوه بصورت مشخص و جود داردو فعالیت میکند احساس تعقل واراده و عشق ها باهر تعبیری که شما برای آن داشته‌باشید شکلی ازتجلی احساس است در وجود یك جوان ، این‌واقعیت هست، خواهد بود و نمیتوان آنرا نادیده انگاشت ، لطفا رو ی‌این موضوع که‌چرا عشق‌هامنجرباختلافات‌خانوادگی میگر دد صحبت نمایید ؟

پوهاند خوشبین : اختلاف من وشما در همین‌است ، شمادر برداشت نان میگویید ، عشق ومن آنرا نام می‌نهم مرض و طبیعی است ازدواجی که‌اساس آن برمبنای یك فکر اندیشه مرضی استوار شد ه باشد ناکام‌است ودر برگیر اختلا فات زیاد میان زن و شوهر.

شکریه‌رعد:

من‌به تایید نظر پوهاندخوشبین میگو یم پیروی صرف ازیك احساس که ممکن است یك‌حالت مرض باشد درست نیست ازجانبی احساس نظر به‌سن وسال،نظربه‌شرایط خاصی

---

**پا سخهای کو تا ه**

**شاغلی ـاـن ازشوربازار کابل !**

درست است ،رستا خیز بزرگ ملی ما آینده روشن وتابناك را درچشم انداز ماقرار داده است وانقلاب پیروزمند مانقطه شروع وعطفی است برای این مرحله تاریخی .

همانطوریکه نوشته ایدخانواده باید سر آغازی باشد برای سازند گی زندگی فردای‌ما، این صفحات هم روی همین هدف استوار است. شادباشید.

**پیغله نادره ازپوهنتون ننگرهار !**

عده ازحقوقدانان ، روانشناسان ومشاورین اجتماعی برجسته وسر شناس در گر و ه مشورتی ژوندون عضویت دارند وبا صفحات خانواده همکاری،تشکر .

**محترمه ـسـ مقدم ازنادرشاه‌مینه !**

اشتباه میکنید، نه‌زندگی در مجموع خو د زشت ونفرت انگیز است ونه‌همه انسا نها بدو درخور این‌همه نکوهش:

این شما هستید که باید این‌زیبایی‌هارا درك کنید ،بشناسید واز آن لذت‌ببرید.

توصیه مابشما اینست : بااندوه وگر یه هیچ چیز رابدست نمی آورید، فقط مقاومت خودرا میکاهید ، ازهمین لحظه تصمیم‌بگیرید، با گذشته خدا حافظی کنید، هرآنچه‌را که ممکن است خاطره ای را ازاین شخص درذهن شما باز تابی نماید، ازمیان ببرید وبعدباانتباه ازاشتباهات گذشته ثابت وپی تزلزل درراهی که روان هستید پیش بروید. آنچه که‌شمارا عذاب میدهد، ندامت درونی ، حواست های برآورده نشده واحساس شکست است، اما باتصویری که‌خود شما از عشق‌خود داده اید همه این هابنفع شما بوده است‌وانگیزه و عاملی برای یك شنا خت خو بتر از زندگی وانسانها.

اگرخواستید دراین بار ه بازهم صحبت خواهیم نمود. به‌انتظار نامه های بهتر و خوشبینانه ترشما ودر آرزوی روزهای سعادت مند درزندگی شما هستیم. موفق باشید.

# در خدمت خانواده‌ها

خانوادگی، محیطی واجتماعی فرق می‌کند، طرز تلقی و برداشت خاصی یك کودك ۱۰تا۱۵ ساله بایك جوان ۲۰ساله ویابیشتر از آن یکی نیست .

اراده نزدکسانی که‌هنوز سن خورد دارند ضعیف است ،عقل کم واحساس قوی تجربه ثابت ساخته است از دوا جهای که درسنین خورد وپایین صورت گرفته است هر چند هم که همراه باعشق های آتشین بوده باشد ناکام است ،من فکر میکنم در مساله ازدواج‌توافق مهم است وتعقل ،عقیده مهم است وهمگونه فکری از نداشتن عشق از ضابطه های‌ارادی وتعقلی .

شایسته نوابی:

جوانان ومخصو صا آنهایی که هنوز به سن‌قانونی‌خود نرسیده اندازاحساس‌دورازتعقل پیروی مینماید واجازه مداخله را هم‌در این زمینه بخانواده وپدر ومامور خود نمیدهند وهمین علتی است برای عواقب ناگوا ری که شما بان اشاره مودید به عقیده من‌مسالهٔ مهم این است که باید باسازندگی شرایطی معقول احساسی جوانان را دریك جهت مثبت رهبری کرد نه آنکه آنرا پذیرفت ویابان‌به

ستیره بر خواست ،ولی این رهبری‌چگونه‌واز جانب چه کسانی ودر چه محدود ه‌ای صورت پذیردکه مشکل‌هم‌تعیین هم‌حدودومرز است‌که کار آسانی هم نیست وبا یـد با توجه به شرایط خاصی عاطفی وظابطه های قراردادی اجتماع برای آن راه‌حلی‌یافت وآنراعملی‌نمود

هاشم ارشادی :

ازدواج تنها مفهوم یکجا شدن دو نـفر رادر زیر یك سقف ندارد ،مفهوم آن وسیع تـر از این است که بتوان آنرا در چار چوبـه

اقناع غرایز محدود ساخت به عقیده مـن از دواج های قبل‌از میزش تن هاوجسم‌هاباهم بتوافق برسند ،در یك‌حد همگونی فکری قرار باید فکر ها واندیشه‌ها باهـم امیخته‌شوند بیگرند واین ممکن نیست مگرآنکه‌جوان‌ازنظر فکری وجسمی بالغ‌شده‌باشد ، دگر ازدواج‌ها در سن خورد روی عشق های آتشین استوار باشد نتیجه آن قناعت بخش نیست دختران وپسران جوان نمی توا نند با تجربه کـم واحساس قوی وافراطی خود درکـی کامـل وواقعی از وجود همدیگر داشته باشند ودر همین جاست که مسا له ضرورت وخواست های دور از هر نوع‌تعصب بزر گتران‌درزندگی جوانان مطرح میگردد اما تاکدام سال ودرچه محدوده‌ای؟ عقیده من اینست، تاآنجا که‌جوان به‌سن قانونی خود برسد وبه رشد عقلیش.

ثریا پرویز :

دراین جا یك مشکل اساسی دیگرهم مطرح می گردد وآن میزان فکـری پدران ومادراون وچگونگی درك وبرداشت شان از مسایل است ،اگر موضوع صحبت خا نواده های روشن‌وپدر ومادران آگاه باشند همه حرف ها ونـظرات شما را می پزیرم ولی اگر این، شرایط بسا

ایجابات زمان ومنطق زمان هم آهنگ‌نباشدو جوان در اندیشه اش اشتباه‌ننموده واحساسش نیز متکی به تعقل باشد وبازهم این‌دخالت‌ها بااو تـحمیل گـردد چه باید بکند؟ آیا درست است که هر احساس را محکوم نما ییم وهر نوع آزادی ای را ازجوان سلب

شکریه رعد :

عشق تـا وقتـی مـقد سـ است‌ که‌انعکاس صرف ازخواست های تنی وپیروی

ازاحساس نباشد، دراین مورد مثالی ارائـه می‌دارم: دختری مردجوانی رادوست دارد و بعدا خبرمیشو د که این‌مردزن دارد وایـن زن‌آرزوهای درکنار شوهرش ،دراینجا تعقل باین دختر حکم میکند که‌از این‌مـرد چشم بپوشد واین‌دختر بایـداراده گـذشتـن از احساس خودرا داشته باشد، ازدواج ها در محیط مابیشتر روی مسایل اقـنـاع جنسی استوار است نه‌روی توافـق فکری وتعقل و منطـق وهمین علت وسببی است بـرا ی مشاجرات وحالات خصمانه‌درخانواده .

پرسشگر : تقریبا همه شمایك عقیـد ه دارید وآن اینکه ازدواج هانباید باپیروی‌از احساس مطلـق ودرسنین پایین صورت‌پزیرد ودیگر اینکه احساس آتشین زاده عواملـی است که باید ازمیان برداشته شود وتعقلی واندیشه جوانان درست رهبری ورهنما یـی گردد.

اکنون دربخش دوم این بحـث درهمیـن محدوده محبت خواهیم داشت، ازنظر شمـا ساده ترین طرق وشیوه های حل منطقی‌وعملی برای ازمیان برداشتن اختـلا فات میان زنان وشوهران کدام است وچگونه‌میتـوان فکـر جوانا ن را طوری پرورش داد کـه بیشتراز احساس به تعقل واراده خود متکی باشند؟

پوهاند خوشبین : برای یافتن شیوه های

حل منطقی در زمینه اختلافات وکشیدگی‌هـای خانوادگی و مخصوصا اختلافات میان زنـان وشوهران درقدم اول باید عوامـل اساسی واصلی بوجود آورنده این اختـلا فا ت‌درسطح

محترمه میر من شکریه رعد وبناغلی‌ارشادی

## مرا راهنمایی کنید !

**هیات محترم مشورتی‌ژوندون !**

من‌شوهر همان خانمی هستم که‌نامه اش‌را هفته گذشته درمجله تان نشر نمودید . از شما هم بخاطر صفحـات آمـوزندهٔ بخش خانودگی تان وهم بخاطر نشر نامه خانـمم متشکرم.

این‌نوشته ها،این گفت وشنود هاوایـن انتقادات وابراز نظر ها بـالاخره میتواندمفید باشدوراهی را بسوی یك زندگی آرامتر و باصفاتر خانوادگی بگشاید . اگراجازه بدهید می‌خواهم روی گفته های خانمـم اشاره ای بکنم وبعدقضاوت رابه‌شما وخوانندگان‌ژوندون بگذارم تارهنمایی مان کنید.

خانم من مثل بسیاری ازمیرمن های دیگر واقعیت هارا فراموش می‌کند وزیر تاثـیر رویاهای خودش اززندگی شکلی می سازد و ترسیم می‌کندکه برای خودش هم قابل قبـول نباشد. اوخیال میکند یك مردسی ساله که بقول خودش هشت سال هـم‌از ازدواجش

گذشته است می‌تواند بعداز تحمل صد هارنج درجریان کارهای اداری اش شام‌هم‌در نقش فلان اکتور سینمای هند ظاهر شودوبا قیافه عاشقانه برای زنش ترانه‌عشقی‌بخوا نـد .

اونمی خواهد بداند که‌درشرایط امروز تحمل مصارف اضافی وتز ئینی چقدر مشکل است ومتوازن نگهداشتن اقتصاد خـا نو ا د ه چقدر مهم.

زن من میخواهد خوب لباس بپوشد،خوب گردش نماید وآرایش کامل ومطابق مد روز داشته باشد تابقول خودش ازسرو همسرعقب نماند ودر مسابقهٔ شیك پوشی ومکیازازدیگران پس نیفتد واین برایش فرقی نمی کند که در بدل این مصارف شوهرش بادریشی سو راخ شده ،کفش کهنه وکرتی بی‌دکمه به‌اداره‌برود زن من‌نخواسته است ویانتـوانسته اسـت شوهرش راویا مردزندگی‌اش را ازدید خود وبادرك خود بشناسد و همیشه معیـارقضاوت های اودر این موردفلان زن بی‌سواد همسایه ویافالبین محله‌بوده است .

زن من آرزو دارد هرحرکت وعمل اووهر گفته‌وتلقی او هرقدر هم‌کهنه ودور ازایجابات زندگی خانوادگی باشدمورد قبول و تایید من واقع‌شود وگرنه دوستش ندارم، عاشقش‌نیستم وسپس لاجرم پای زن ودختر دیگری درمیان است .

زن‌من هروقت یك ساعت دیرتر بخـا نه میایم بی‌آنکه مجال رفع خستگی رابرایـم بدهد به استنطاقم می‌کشد.کجا بوده‌ام؟باکی بوده ام چرابوده ام؟ وایترا نمی‌خواهدبداند شوهرش که‌یك روزتـمام بار مشقت هـای گوناگون را بدوش کشیده است، شام به‌یك ساعت استراحت وآرامش دریك فضای‌باصفاو صمیمی ودور از جنجال ضرورت دارد واگـر این رابدانند لااقل فرصتی برای استراحـت برایم میدهدبعدمی پرسد وجواب قناعت‌بخش هم می‌شنود . خانم عزیز مـن از آینـده کودکانش نگران است وای کاش این نگرانی روی تعقل بیشتر استوار باشد. تـااحساس صرف وافراطی ، او ازطـلاق، ازجدایی واز خودکشی صحبت می‌کند ومن می‌گویم چرا ؟ به‌چه‌دلیل ؟ مگر سازش وتوافق وتفاهم‌چـه عیبی دارد ؟ او می پـندارد که‌من عاشـق زن‌دیگری هستم درحالیکه اینطور نیست واگر

باشد هم این‌کمبود عاطفی ثمرهٔ است ازشیوه زندگی وطرز پندار های خوداو.

وحال شما بگویید ، شما گروه محترم‌مشورتی

وقتی ده سال برای ایجاد تفاهم، بـرای

درك وشناخت واقعی زن وشوهر از وجـو د همدیگر شان کافی نباشدوقتی فکر هاازهـم بیگانه‌باشد ورویه ها خصمانه وستیزه جویانه وقتی کودکان معصوم هر روز زیر تاثیـر جنگ‌های خانوادگی عقدهٔ‌تازه بگیرند و بـا شخصیتی ناسالم ازنظر عاطفی وروانی رشد

نمایند ووقتی‌هیـچ راهی برای از میان‌برداشتن عوامل اساسی این ناساز گاری رو حی درمیان نباشد چه باید کرد ؟آیا جدا شدن خوبترین راه ومنطقی بر ین روش نیست؟ وآیادراین صورت وقتی کودکان در فضای آرامتری‌قرار گیرند باتربیت بهتر بزرگ نخواهند شد؟

**بناغلوومیرمن های مشاور:**

من طـلاق راخوبترین وسیله تعبیرنمی‌کنم وبه‌همین جهت خواهش دارم اززنـم که‌روز هاست خانه‌ام راترك نموده وبه‌حالت‌قهربه‌خانه

مادرش بسر می‌برد دعوت کنید، حرف های من واورا بشنویید وبعد تصمیم خودتان را رابگویید، من‌هرچه باشدقبولش دارم.

باتشکر وسپاس فراوان

(ا.ن)امضاءمحفوظ

**ژوندون:**

ازاین زن‌وشوهر جوان خواهش‌داریـم در جریان همین هفته باماتماس بگیرند تامقدمات ملاقات شان باگروه مشورتی ژوندون فراهم گردد.

مشورهٔاعضای مشاور خانوادگی مادرهفتـه آینده درهمین ستون نشر خواهدشد.

از راست به‌چپ: ثریا پرویز ـشایسته‌نوابی‌ـ پوهاند خو شبین ومقدسه مخفی.

# میز مدور ژوندن

عمومی وبا ریدی همه‌جانبه ومتکی به‌شرا یط عینی اجتماع شناخته گردد. موضوع مهم همانطوریکه اشاره نمودم شناخت ناقص ، احساساتی ودور از تعقل دختران‌وپسران‌جوان ازوجود همدیگر شان درقبل از ازدواج‌است ودر این زمینه فکتور های تربینی خاو اده

محیط ،مکتب وقوانین حاکم براجتماع نقش اساسی دارد، فکتور اقتصاد مهم وباارزش است وفکتور سن موثر درحالات بعدی که ممکن‌است اساس یك‌خانواده راتحکیم بخشد ویا اینکه آ نـر ا متز لـز ل‌سازد.

به‌عقیده من برای اینکه اساس یك خانواده باطرحی عاقلا نه پی‌ریزی گردد لازم است‌که

سطح توقعات د ر خانواده بااقتصاد ودرآمد فامیل تطابق داده شود ، در محیط ماتوقعات میرمنها غالبا بیش از اندازه است که‌بایـد باشد ومتاسفانه که‌این توقعات بازهم بیش ازآنکه معنوی باشد مادی است برای ازمیان برداشتن چنین حالتی مو سسات وانجمن‌های میرمنو تولنه و مطبوعات نقشی ارزنـده و

سازنده میتوانند داشته باشند مشروط باینکه آنچه انجام میشود بیشتر درماهیت وکیفیت خود مورد مطالعه قرار گیرد تاازنظر کمیت ودر آخر جوانان ماهم دختران وهم پسران قبل ازآنکه ازدواج‌نمایند بایست از نظر طبی مورد معاینه قرارگیرند واز سلامت جسمی وروحی همدیگر شان مطمئن گردند . باچنین شرایطی است که میتوان به بخشی ازمشکلات‌خانوادگی پایان‌بخشید.

ارشادی: من نظر آقای خوشبین‌را تایید میکنم وفقط ازمورد دیگر نیز برای رفع این مشکلات وپرابلم هایاد آور میگردم، اول ایجاد انجمن ها وموسسات تعاونی که بتوانند خانواده هارا رهنمای نمایند ودوم کوشش برای ازمیان برداشتن مداخلات دیگران اززندگی شخصی خانواده هاکه با تاسف باتوجه به‌سطح سواد همگانی این فکتور نقش اساسی در بروز اختلا فا ت دارد .

شکریه‌رعد: تدوین قوانین درکشور ما متاسفانه تاکنون بنفع مردان وبصورت یك جانبه صورت گرفته است، واین دربروز

اختلافات وباعکس آن میتواندموثر باشد ، وقتی زنی درخانواده زیرهرنوع فشار قرار بگیرد ومثلا حق طلاق‌رانداشته‌باشد، مرد خا نو ا د ه مخصو صا با ا طمینان باینکه مرا جع قانونی حافظ منا فع یکجانبه اوینده‌ممکن است از این صلا حیت استفاده ناجایز نماید، چنانکه شاهدیم که تاکنون همین طور هم‌شده است.

من ازنقش مطبوعات ،ازاهمیت شنا خت قبلی همراه باتعقل واز عامل‌خانواده ، محیط واجتماع وچگونگی شیوه‌های فکری و تلقی وبرداشت شان درزمینه وموثریت آن انکار نمیکنم ولی عقیده دارم تادر زمینه مسایل

ازدواج قانونی که‌عدالت اجتماعی و حقو ق زنان ومردان بیك اندازه درآن مد نظرگرفته شده‌باشد تدوین نگردد این‌همه مسا یل درحکم یك روبنا، یك پوسته وقشر ویك سطح است که بخشی از مشکلات را ممکن است ازمیان بردارد ونه‌همه آن‌را.

تایید اعضای مجلس :

آخرین سوال درمورد خوبترین سن برای ازدواج مطرح میگردد ونظر عمومی این‌است که‌جوانان نبایست زودتر از ۲۲سالگی ازدواج نمایند . سالهای بین ۲۲ تاسی از نظر مهمانان ما خوبترین سا لها برای از دوا ج میباشد.

# پدرهاومادرها

## لطفا این یاد داشت رابخوانید ، حتما بخوانید .

ساعت،چنددقیقه بدومانده است که‌انگشتی بدرمیخورد وپسرکی ۱۲ـ۱۳ ساله وارد دفتر ژوندون میگردد، بانگاهی خسته وزودگذرهیات نویسندگان را ازنظر میگذراند ومتوجه مدیر مجله‌میشود،میگوید:

ـشما در مجله تان نوشته بودید که‌نامه های خوانندگان رادر مجله چاپ‌میکنید؟

ـبلی.

ـپس این نامه راچاپ کنید، بپدر ومادرم نوشته‌ام.

لحنش غمگین است وبعض آشکار در گلویش گره خورده است، مدیر مجله میگوید:

ـبه‌پدر ومادر تان نوشته‌اید،چرا، آنهـا در کجـایند ،چـرا نامه رابـرایشا ن نمی فرستید ؟

سکوت میکند، جواب نمیدهد ، اما حالت چهره اش انعکاسی از آشفتگی درون اوست، میخواهد چیزی بگوید، امانمیتواند، چشمانش اشك آلود میگردد ومیکوشد از ریزش قطرات اشکش جلوگیری نماید اماموفق‌نمیشود.

ـچراگریه میکنی ، چه‌دردی داری ؟ حرف بزن، بما بگو مابا پدرومادرت صحبت‌مینمایم واومیگوید، همه‌چیز رامیگوید ، باز بـان کود کانه ولحن معصو مانه اش حکایت ازقصه هایی میکند که قلب کو چکش رامیفشارد ، چند لحظه بعد مد یر مجله با گروه مشورتی ژوندون تماس می‌گیرد و آ نها

تصمیم میگیرند باپدر ومادر این پسر خورد سال صحبت نمایند . وهمین کار راهم‌میکنند

یك ساعت بعد زن ومردی باسر و ضع‌مرتب ولباس شیك وارداتاق میگردند میگویند و میشنوند وتصمیم میگیرند به‌جبران اشتباهات گذشته خود زن‌ومرد خانواده باشند وپدرو مادری مهربان برای فرزندانشان، آنهامیروند ومانامه اورا نامه (احمد) رادراین جانشر

میکنیم بدون هیچ‌نوع قضاوت وابراز نظری بامید آنکه پدران ومادران دیگر وخانوده‌های دیگر آنر بخوانند وانتباه بگیرند و نگذارند

مشاجرات‌لفظی شان درمحیط خانواده برای فرزندانشان تولید عقده نماید، همین وبس واکنون این شماواین هم‌نامهٔ احمد بانشر خودش وزبان‌کودکانه‌اش.

پدرجان ،مادرجان:

امروز معلم صاحب قرائت دری درساعت انشاء برای ماگفت ، برایش بنو یسم که چه آرزوی داریم ؟ شاگردهای دیگر نوشتند، عابد نوشته بودکه میخواهد داکتر شود ،شجا ع نوشته بودکه آرزو دارد معلم شود و همین طور دیگران هم‌نوشته بودند که میخوا هند موتر داشته باشند باغ داشته باشندو چیز های‌دیگر، جمال شوخ نوشته بود میخوا هد بزرگ شود ومعلم حسابش رالت بزنـد و لطیف خواسته بود که مادرش‌زنده شود،امامن هیچ چیز ننوشتم فقط گریه کردم ودانه‌های هشکم (اشکم) بالای کاغذ ریخت، معلم‌صاحب ازمن پرسید، چراگریه میکنم، هما (اما ) من نگفتم ،اگر میگفتم که‌گریه من از خاتر(خاطر) شماست حتمن(حتما) ازمن قهرمیکردیداماحالا نوشته میکنم پناهم(پناهم)بخداجان.

پدرجان ومادرجان :من موترنمیخوا هم،بوت ودریشی نوهم نمیخواهم امادلم میخواهدشما باهم جنگ نکنید ،باهم قهر نباشید و من نسفهای (نصفهای)شب در بستر خابم(خوابم) گریه نکنم .

دلم میخواهد شماهم مثل بوبوجان‌وبابه جان یونس هرشو (شب)سبق هایم رابامن‌بخوانید وروزهای جمعه بامن بباغ وش(وحش) یا سینما بروید .

پدرجان ! مادرجانم میگن که‌شماهر روزو هرشو همراه رفیقای (رفقای)خود به‌سینما و گردش میرین ویاایکه پیسهٔ تانه به‌هو تلا (هوتل‌ها) خرج میکنن راس(راست ) میگه خوب نرین ویابامابریم (برویم)شمام (شماهم) مادرجان کمی به‌گپای بابه‌جانم گوش بتن ، پدرم میگن که‌شمادربازار کالای نوبجانتا میکنین،اما درخانه کالای چرك‌وچتل می‌پوشین ودستای تان بوی‌پیاز میته، دستایترابشویین، بابه‌ام میگه گپای خاله نسرین که‌هرروزخانه‌ما میایه سرش بدمیخوره، راس(راست) میگه، خوب به خاله نسرین بگین کبخانه ما نیایه نمی‌فامم (نمی‌فهمم) دیگه چه‌بنویسم، همیقه (همینقدر) میگویم که‌کم‌مانده ازدست شما خودرا ازکلکین پایین پرتم(بیاندازم)ویااینکه ازخانه فرار کنم ونزدعمه‌ام‌به...بروم.

مرا ببخشین گپای دگه‌ام (دیگری‌هم)دارم‌که نمیتانم بنویسم.

# جنایت عجیب و تکان دهنده ایکه قریهٔ جنگی خیل صحرای بهزادی ولسوالی شکردره را به لرزه در آورد.

راپور از: احد میر زاد

## جانی پس از آنکه نوکر و مادر خود را هدف گلوله تفنگ قرار داد مغز خودش را نیز متلاشی ساخت.

ساعت هفت ونیم شب سه حمل اهالی قریه جنگی خیل مشغول صرف غذای شب بودند وآرزو داشتند خستگی های روز شانرا باساعتی استراحت در این شب رفع نمایند. بی خبر از اینکه حادثه دراین شب بوقوع می پیوندد وماجرای دلخراش وعجیبی رخ می دهد ماجرایی که خواب راتا صبح آن به همه اهالی و همسایگان آن قریه حرام میسازد.

شخصی در این شب عقلش را به کلی از دست داده دیوانه وار تفنگ شکاری اش راگرفته نوکر خودرا به قتل میرساند، مادرش فریاد میزند ومی گوید دیوانه آدم کش، چه کاری کردی.. بی خبر از اینکه قاتل بیرحم مرمی دومی راحواله مادرش مینماید و توسط گلوله داغ قلب مادرش را می شگافد.

اعضای فامیل-کودکان همه و همه خانه راترک میکنند و درآن تاریکی شب هر طرف پنهان میشوند، پدر فامیل دیوانه شده مادر مهربانش راکه عزیز ترین کسش بود کشته ونوکری راقربان نموده وهنوز آتش غضب ودیوانگی اش فرو نه نشسته ودر صدد سومین قربانی تفنگ در دست گرفته است.

قریه ایکه این ماجرا درآن بوقوع پیوسته درچند کیلو متری ولسوالی شکر دره قرار دارد در تاریکی شب یکتن از اهالی قریه خود رابه ولسوالی میرساند وراپور این ماجرای شگفت رابه ولسوالی میدهد.

ښاغلی محمد اسمعیل محشور ولسوال شکر دره به مجرد اطلاع ازاین قضیه باهیات موظفی آن ولسوالی ساعت ۹ونیم آن شب به محل حادثه میرسند.

ولسوال شکر دره جریان این واقعه رااین طور توضیح مینماید:

بمجرد ورود هیات موظف ولسوالی. حویلی ایرا که محل واقعه بوده محاصره منمایند قاتل در حالی که تفنگ در دست داشت در بام منزل به چشم میخورد وی آرزو نداشت خودرا تسلیم قانون نماید، پولیس برایش اخطار دادتابدون مقاومت تسلیم شود، قاتل نه پذیرفت، پولیس باز هم باتکتیک های خاصی برای قاتل اعلام نمودتااز مقاومت خود داری نماید وتسلیم شود مرد تفنگ بدست بعد از یکساعت و شایدبیشتر ازآن ظاهرا سخنان پولیس را قبول نمود واز بام منزل پایین شد، دروازه حویلی باز بود قاتل درحالیکه تفنگ در دست داشت دهن دروازه حویلی ظاهر شد، پولیس متردد بود نمیدانست قاتل برای تسلیم شدن پایان شده یافکر دیگری دارد، با آنهم راه فراررا بر روی قاتل مسدود نموده بود، قاتل زمانیکه درچند متری مقابلش پولیس را مشاهده نمودبدون مقدمه فیری مینماید پولیس کمی به عقب بر میگردد و میداند که قاتل درصدد تسلیم شدن نیست.

قاتل دو باره داخل حویلی میشود وپولیس به تعقیب آن، پولیس با احتیاط تمام متوجه قاتل است، قاتل داخل یکی از اتاق های منزل میشود واز نظر پولیس غایب میگردد. پس ازچند دقیقه فیر دیگری شنیده میشودو دیگر آوازی برنمی خیزد، پولیس فکر می نماید قاتل خودش را توسط این فیر از بین برده است.

بلی: حدس پولیس راست بود، پولیس منحیث وظیفه داخل حویلی میشود، در بین حویلی دوجسد بیجان غرق از خون درنخستین نگاه به چشم میخورد ولی قاتل وجود ندارد.

پولیس اتاق های منزل را در جستجوی قاتل یکی بعد دیگری بررسی میکندتابالاخره به اتاقی بر میخورد که دروازه آن در داخل بسته شده دروازه رامیزندولی صدای شنیده نمیشود پولیس در حالیکه میداند قاتل تفنگ در دست دارد واز آدم کشتن باکی ندار باآنهم دروازه اتاق را می شکندو داخل اتاق میشود.

### پولیس با منظره فجیع وباور نکردنی روبرو میشود.

منظره اتاق شدیدا تکان دهنده است، قاتل بافیر آخرین مغزش را متلاشی نموده و به حیاش خاتمه داده است.

ښاغلی محشور ولسوال شکر دره بقیه ماجرا را اینطور تشریح مینماید.

با ازبین رفتن قاتل که خودش را کشته بود این ماجرا پایان یافته بود پولیس خانه رامحاصره مینماید تا از ورود اشخاص جلوگیری بعمل آیدو هم هدایت داده شدتا رسیدن هیات جنایی پولیس هیچ کس اجازه ندارد به اجساد دست بزند.

نویسنده با هیات جنایی پولیس وولسوال شکردره ساعت ده صبح آن روز به محل واقعه میرود.

### صحنه های دلخراشی که سخت ترین قلب هاربه لرزه می آورد.

هنگام ورود به محل واقعه اهالی قریه در دوطرفه راه باقیافه های ماتم زده قرارگرفته اند، آرامی مطلقی آنجا رافرا گرفته بود در چندقدمی آنها حویلی ایکه اطراف آنراپولیس محاصره نموده بود به چشم میخورد و اینجا قربانگاه این ماجرای دلخراش بود.

هیات جنایی پولیس داخل حویلی درنخستین بر خورد با منظره بس فجیعی مقابل میشویم در صحن حویلی دوجسد بیجان در حالیکه اطراف آنراه خون سرخ نموده به چشم میخورد مرد جوانی که گلوله قاتل دلش را پاره نموده آنسو ترک زن سال خورده ایکه مرمی پسرش قلبش راشگافته است دیده میشود از دو طرف اجساد دوخانم که چادرهای بزرگ به سر داشتند وسر های شان پایین بود درحال سکونت به نظر میرسید آنها خانم های قاتل بودند پولیس جنایی مشاهداتش را ازاین دو جسد تمام مینماید ودر سراغ جسد سومی میشود.

### منظره فجیع وباور نکردنی

اززینه تنگ و تاریکی به یکی از اتاق های آن منزل رهنمایی میشویم دروازه آن شکسته هیات به مجرد ورود در این اتاق همه با یک صدا تاثرو تالم شانرا اظهار مینمایند، منظره بس فجیعی دربین اتاق به چشم می خورد اتاق نسبتا کوچک ومحقری است، پارچه های گوشت ریزه های مغزواستخوان سرجانی، سقف، دیوار ها وصحن اتاق را فراگرفته است.

در دهن دروازه اتاق جسد مردی در حالیکه نصف سرش وجود ندارد و تفنگ هنوز در دستش افتاده است این جنایتکار، قسی القلب که در آخرین مرحله جنایتش خودش راهلاک نموده باوضعیت فجیعی مغزش رامتلاشی نموده است.

جانی تفنگ رادر الاشه راستش گذاشته وتوسط پنجه پایش فیر نموده است شدت مرمی به اندازه قوی بوده که حتی درفاصله سه متری پارچه های جمجمه اش به مشاهده میرسید جانی مغزش را متلاشی نموده بودو صحن اتاق غرق از خون بود.

هنوز پنجه های دست راستش به تفنگ چسپیده بودو هفت عدد مرمی تفنگ شکاری درطرف چپ آن قرار داشت.

پولیس مشاهداتش را تکمیل مینمایدو امبولانس پولیس اجساد رابرای معاینات طبی به طب عدلی انتقال میدهد.

صدای شیون و فریاد بلند می شود:

تااین لحظه همه خاموش بودندوسکوت مطلقی همه جا را فرا گرفته بود گویی اشک در دیدگان همه خشک شده خانم های قاتل، پسران و دیگر نزدیکان این فامیل ماتم زده که تاآن لحظه همه خاموش بودند ودر مقابل پرسش های پولیس جواب می گفتند دفعتاعقده گلوی شان منفجرشده و به شیون وفریاد پرداختند همه چیغ میزدند ومی گریستند منظره رقت بار و نهایت اسفناکی این ماتم خانه رافرا گرفته است.

قاتل که خودش راهلاک نموده است پدرو بزرگ فامیل خودبوده این جانی قسی القلب محمد عارف ولد عبدالقادر پیشه زمینداری داشته وگاهگاهی در کوه های اطراف قریه اش به شکار می پرداخت وی در حدودپنجاه سال داشت سه بار ازدواج نموده، خانم اولی اش فوت شده ودوخانم دیگرش در قید حیات اند که یکی آن درحدود ۲۴ سال ودیگرآن ۲۸ سال دارد.

نامبرده یک مادر سر سفید داشت یگانه عزیزش بود اما قربانی آتش غضب وعقده های پسرش شد.

اعضای دیگر این فامیل مصیبت دیده را شش دختر وپنج پسر تشکیل میدهد و از این جمله دختر بزرگ فامیل به خانه شوهر رفته و پسر بزرگ فامیل تازه عروسی نموده، حیات خان پسر بزرگ فامیل در حدود ۲۴ سال دارد وی در این شب پرماجرا درخانه همشیره اش در کابل مهمان بودو فردای آن از این مصیبت فامیلی اش با خبر میشود.

همچنان خورد ترین عضو این فامیل دختر دوساله ایست وی کودک است هنوز به خوبی نمیداند پدرش چه جنایتی را مرتکب شده ولی خواهر بزرگترش که در حدودهفت سال دارد هنگام کشیدن جسد پدرش از حویلی آنها دربام منزل بالا شده بودو گریه کنان چیغ میزد ومی گفت:

(والالا چیری خی).

نوکر این فامیل احمد خان ولد انخرگل که وی هم قربانی قهر وغضب محمدعارف شده وبا بیرحمی تمام به قتل رسیده بیست سال داشت بالای جسدش برادر جوان و مادر سرسفیدش شیون وفریادمینمودندو آن لحظه ایکه جسد بیجان او را ازآن خانه می کشیدند این مادر داغدیده توان راه رفتن نداشت عقب چارپایی پسرش می آمد.

سراسر قریه را ابر ماتم پوشیده بودو همه عزادار بودند.

اجساد به طب عدلی برده میشود و داکتر موظف هم مشاهدات پولیس رامبنی بر اینکه قاتل دونفر راتوسط تفنگ شکاری به قتل رسانیده وخود راباتفنگ دست داشته اش از بین برده تایید می نماید.

### چرا قاتل به چنین جنایتی دست زدانگیزه وعلت آنچه بوده است؟

جواب این سوال را از ولسوال شکردره که تازه تحقیقاتش را درباره این ماجراشروع نموده می پرسم:

ولسوال شکر دره در باره اظهارات و تحقیقات ابتدایی نزدیکان مقتولین چنین معلومات میدهد.

در تحقیقاتیکه از نزدیکان مقتولین و اهل قریه بعمل آمدآنها علت این واقعه راناشی ازخرابی اعصاب محمد عارف وانمود کرده واظهار نموده اند که محمد عارف که بنام عارف دیوانه دربین مردم آن قریه یاد میشد به اختلال عصبی مصاب بوده است.

همچنان نظربه اعتراف بعضی از نزدیکان مقتولین درآن شب اختلافات شدید فامیلی و مشاجره ایکه دربین اعضای آن فامیل بوجود آمده بود انگیزه شدید این ماجرا بوده

ولسوال شکر دره در اخیر گفت: موضوع این ماجرا ازآن ولسوالی به شدت تحت تحقیق بوده وپولیس سعی می نماید تاهر چه زودتر نتایج نهایی این جنایت را بدست آورده مسببین حقیقی آنرا به جزای اعمال شان برساند.

راپور از احد (میرزاد)

# یک دستگاه مجهز تقطیر چرس

## ...فکر نمودند که :

### از استحصال چرس مایع وفروش آن در بازارهای خارج پول زیادی بدست می آرند اما این مفکوره آنها خواب وخیالی بیش نبود.

پولیس نظر به اطلاع قبلی خانه میر حمید الله واقع میرویس میدان را تحت تلاشی قرار میدهد و در نتیجه آن یك دستگاه مجهز تقطیر چرس مایع را با بیشتر از یك کیلو چرس مایع که توسط آن دستگاه استحصال شده بود بدست می آورد .

یك منبع قوماندانی عمومی ژاندرام و پولیس وزارت داخله ضمن توضیح این مطلب گفت ، موقعیکه میر حمیدالله مالك منزل تحت تحقیق گرفته شد وی به جرم خویش که بالفعل از طرف پولس گرفتار شده بود اعتراف نموده و فرصتیکه از وی پرسیده شد که این دستگاه راچطورواز کجا بدست آورده است چنین اظهار نمود .

این دستگاه اصلا توسط دو نفر توریست که یکی آن تبعه کانادا و دیگران امریکایی بود مدت ها پیش به کابل آورده شده وآن دونفر در نقاط مختلف مدت ها چرس مایع توسط این دستگاه استحصال نموده اند توریست های مذکور زمانیکه به کشور شان میرفتند دستگاه را بالای اسمیعل که ازجمله همکار و شریك آنها بود فرو خته اند ، اسمعیل به نوبه خویش مدتی از این دستگاه استفاده نموده وبعدا آنرا بالای همکار دیگر شان که وی هم با توریست های مالك اصلی دستگاه زمانی همکاری داشته است و بنام عبدالروف یاد میشود به پول گزافی به فروش رسانیده .

پولیس علاوه نمود ، زما نیکه عبدالرو ف تحت تحقیق گرفته شد وی اظهار ات میرحمید الله راتائید نموده وبه جرم دست داشتن د ر استحصال و تقطیر چرس مایع واینکه قبلابا دو نفر توریست ها آشنائی و همکاری داشته اعتراف مینماید .

میر حمید الله طر ف چپ وعبدالرؤف در پهلوی آن هنگام استحصال چرس مایع

# ایع بدست پولیس افتاد

عبدالروف که این دستگاه را از اسمعیل خریده بود .

پس از مدتی آنرا برای میر حمیدالله که میخواست از این دستگاه استفاده کند تسلیم‌مینماید این دو نفر مشترکا آرزو داشتندتا در موقع مناسبی دستگاه را به‌محل محفوظ تری انتقال بدهند و درآنجا با خاطر آسوده به استحصال چرس بپردازند ، بی خبر از اینکه اینگونه مجرمین هر قدری هم که در کتمان راز خویشس سعی نمایند بالاخره به چنگ قانون گرفتار می شود و سزای اعمال شوم شا نرا می چشند .

نظربه گفته پولیس مجرمین می خواستند دستگاه را به گذر گاه چهارد هی انتقال بد هند ولی قبل از آنکه به این کار موفق شوند بالفعل با دستگاه‌شان‌بدست پولیس می افتند .

پولیس افزود : چرس مایع که‌به پول هنگفتی در بازار های خارج بفروشس میرسد از نظر متهمین بهترین مدرك عاید برا ی آنها بوده ، ولی این مفکوره شا ن رویایی بود که به آن نایل نشدند ودرعوض‌آن باغ های رنگار نگ خیالی شان اکنون در سلول های تاریك زندان سزای اعمال شا نرا خواهند چشید .

پولیس آنهایی را که به اتهام این جرم دستگیرنموده چنین معرفی نمود .

عبدا لروف ولد عبدالغفور ساکن گذر گاه چهار د هی میر، حمیدالله ولد میرامان الله ساکن میرویس میدان، محمد اسمعیل و لد زا لی ساکن قلعه غیبی‌چهار دهی .پولیس سعی مینماید تا همدستان دیگر این مجرمین را هر چه زود تر بدست آورده به چنگ قانون بسپارد .

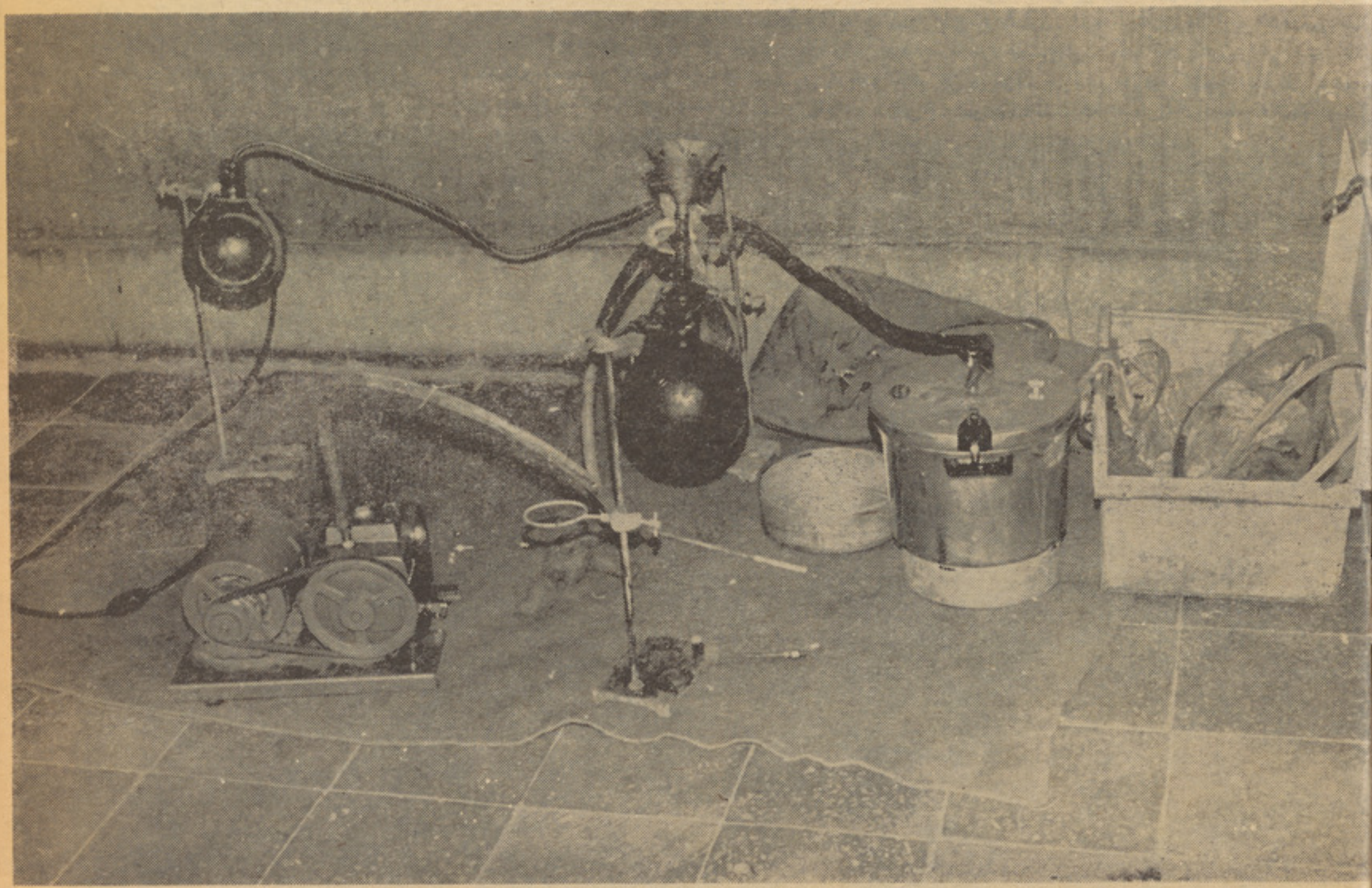

این‌دستگاه مجهز که ساخت‌ایالات متحده امریکا میباشد توسط‌دونفر تور یست به کابل آ ورده شد.

# تجلیل روز نهالش

بهار امسال اولین بهاریست که ملت ما با سرور واقعی خویش در پرتو نظام نوین جمهوری با مراسم عنعنوی اش ، به شکل بهتر از سالیان گذشته تجلیل میکنند ، و میله های باری را به اشکال مختلف آن با سرور شادمانی برپا میدارند .

از جمله میله های بهاری یکی هم میله نهالشا نیست که در اوائیل بهار این میله باستانی را همو طنان عزیز ما جشن میگیرند وبرای سر سبزی و شادابی مملکت یکمقدار نهالهای مثمر و غیر مثمر را غرس میکنند که البته این سر سبزی و شادابی در قسمت آب و هوا محیط ما حول تاثیر عمیقی دارد....

به همین منظور پو هنتون کا بل که مرکز علم و دانش است ، روز نهالشانی را تجلیل کرده یك سلسله مقالات و خطابه های رئیس پوهنتون واستا د ا ن پو هنتو ن بقسم تبلیغ د ر قسمت سر سبزی وشادابی سهیم بودن همه ملت عزیز ما درین قسمت ارائه نمودند

به این سبب خواستم از این روز باستانی که برای اولین دفعه در پوهنتون کابل تجلیل میگردد ، راپوری برای خواننده گان محتر م مجلهٔ ژوندون تهیه کنم .

در ایستگاه پوهنتون از سرویس پیاده میشوم به ساعت خودمیبینم دیر شده ، کمی ناوقتر رسیده ام چهار طرف خود را برانداز میکنم که آرام وآرا میست، هیچ سر وصدای بگوشم نمیر سد ....

آدم ناشناسی از دور بطرفم می آید ... همین که به نزدیکم میرسد میپرسم :

ببخشید ... پوهنتون روز نهال شانی را در کجا تجلیل میکند ؟

لحظه با نگاه های کنجکاو انه خود بر اندازم میکند ، بعدا می گوید : ها ... کمی پیشتر بروید پیشروی پوهنځی فارمسی در تعمیر جدید پوهنتون ! همانجاس ...

از شخصی نا شناس تشکرکرده دور میشوم لحظه ها بتندی می گذرد ... فاصلهٔ کمی را قدم زنان طی کرده ام ، که صدای هلهله و شادی باکف زدن ها بگو شم میر سد .

میبینم گروه کثیری از مرد مان عادی با استا دان ، محصلات و محصلان پوهنتون و دهاقینی که بیل های را برای غرس کردن نهال ها بدست دارند دیده میشوند .

گروه نشسته و گروه دیگر اساده شکل یك نیم دایره را تشکیل داده ، دستها و یا کتابچه های خویش را به مقابل شعا ع سوزنده آفتاب سایه بان ساخته اند اما همه ، به بیانات رئیس پو هنتون سرا پا گوش میدهند ، من هم خود را به جمع حاضرین میپیوند م بعد از لحظه بنا غلی پو هاند د وکتو ر حید ر ر ئیس پو هنتو ن از تصا میم و اقدا مات نیك نظام جمهوری یاد کرده و نیروی فعال جوانان را در جامعه مو ثر خواند بعدا ضمن یك سلسله بیانات خود افزود :

افغا نستان مملکت عزیز ما به مفهوم معنوی ومادی در غرس نهال های مثمر وغیر مثمر ضرورت تام دارد ، بر جوانان ومنورین این وطن است که برای سر بسری و شادابی این مملکت تبلیغ کرده، مانند سایر جوانان دیگر ممالك دنیا مستقیما درکار زرع وغرس نهالها سهیم شوند.

حالا که شرایط از هر طر ف برای آبادی کشور عزیز مامهیایست باید همه کوشید ، و با لخصو ص طبقه جوانان ومنو رین که عنصر فعال یك جامعه را تشکیل میدهند ، در سیر آبادی کشور اشتراك کرده یك عضو فعال جامعه را تشکیل

# ـی در پوهنتون

بدهند .

در اخیر ریسن پوهنتو ن ... (پیروزی جمهوریت جوان ـ طول عمر رئیس دولت و متحد بود ن جوانان وطن پرست را استدعا نمود.

بعد از غرس اولین نهال که توسط رئیس پوهنتون و استادا ن همرا با محصلین صورت گرفت ، خود را به مدیر حفظ و مراقبت پوهنتون معرفی کرده درزمینه از اومعلو مات‌خواستم.

خودرا انجنیر عبدا لباقی احمد ی استاد پو هنځی انجنیری ومدیر حفظ مراقبت پوهنتون را معرفی میکند .

بعدا بجوا ب او لین پر سشم میگو ید :

ـ این اولین دفعه آیست که پوهنتون کابل روز نها لشانی را تجلیل کرده وبه اساس‌ما ستر پلان عمومی ساحهٔ پوهنتون‌در حصصی‌که تعمیرا ت آن تکمیل شده است ، و از زیبای اشجار بی بهره مانده‌اقدام بغرس یکتعداد نهالها ی‌مثمر وغیره مثمر که سر سبزی وشا دابی پوهنتون را به میان آورد . نموده است میپر سم :

ـ تعداد نهالهای که برای غرس کردن در محیط پوهنتون تهیه شده چقدر و آیا اینها مثمیر اند یا خیر؟

ـ کمی به فکر رفته بعدا باقیافه که نمایانگر پر کار بودن و زحمت کشید نشس را میکند ، میگوید :

ـ گر چه ما میخواستیم تعداد نهالها زیاد تر باشد ولی وزارت زراعت و آبیاری نهالهای درخواستی ما را به دسترس ما گذا شته نتوانیست . و همچنان این تعداد نهال کافی نبود ، ازین لحاظ به جستجوی تعداد بیشتر نهالها شدیم که بر علاوه نهالهای وزارت زراعت و آبیاری به تعداد (۱۲۰۰) نهال از ساحه های مربوط پوهنتون و فارم دارالامان تهیه گردید .

نهالهای موجوده متشکل ازنهال های مثمر وغیر مثمر اند ما نند پنسیلکرار ـ اکاسی ـ آلو ـ آلو با لو پشه خانه ـ ناك ـ بید خارجی ـ المنخ ـ مورپانگ ـ خپار ـ چمبیلی و غیره ...

نا گفته نماند که بتعداد (۲۰۰۰) نهال بید بطور قلمه تو سط عملیه حفظ و مراقبت پوهنتون در ساحه عقب لیلیه پوهنتون غرس گردیده است . که به این ترتیب مجمو ع نهال های که برای غرس کر دن تهیه شده به (۳۷۰۰) نهال میرسد و در مواضیع ذیل غرس میگردند:

در اطراف کتابخانه عمومی پوهنتون .

ـ در اطراف تعمیر جدید (پوهنځی طب، اقتصاد، ادبیات وعلوم بشری در ساحه کناره سمت جنو بی پوهنتون .

ـ در ساحه کافه تریا .

ـ در ساحه لیلیه پوهنتون .

ـ در ساحه اطراف پو هنځی انجنیری .

ـ در ساحه پیشروی مدیر یت نشرات .

بعدا می افزا ید : فعلا در ساحه های با قی مانده پوهنتون امکان غرس نهال موجود نبوده چون روشن نیست که درآینده چه نوع و بچه‌شکل تعمیرات ساخته میشود . اما باز هم امید واریم که ماستر پلان پوهنتون تکمیل وتطبیق گردد تا در زمینه اقدام مفید و مو ثری واقع گر دد .

فکر میکنم دیگر چیزی باقی‌نمانده دست مدیر حفظ مراقبت پوهنتون‌را فشار داده ، خدا حافظ میگویم .

آهسته آهسته قدم زنان ازمیحط پوهنتون دور میشوم . که نظرم را یکی از مستخد مین پو هنتون جلب میکند.....

بیلی را بدست گرفته با یک دنیا علاقه و امید به اطراف نها لی که همین حالا غرس کرده ، از آب جو یچه پهلوی سرك آبریزی‌میکند.

راپور از عبدا لکریم لطیف

# نمایشات قهرمانان جودو جاپانی در کابل

قهرمانان جودو جاپانی که هفته گذشته بنابدعوت ریاست اولمپیک افغانستا ن به کابل آمده بودندعصر روز های دوشنبه وچهارشنبه در تالار های جمنازیوم های پوهنځی پولیتخنیك ولیسه نجات به‌نمایشات پرداخته که مورداستقبال عده‌کثیری ازتماشاچیان قرار گرفت .

هیات ورزشی که به منظور انجام یك‌سلسله نمایشات جودو بکا بل آمده بودندآنها عبارت انداز: سابو روماتسوشیتاکه ۳۸سال دارد رتبه آن شش بوده (مثلا درپهلوانی کلاس شش ) وی مدتی بحیث معلم جودو درسالهای ۱۹۵۸ و۱۹۶۱ در لندن کار میکر د در سال ۱۹۶۵ به حیث سر گروپ جودو در جاپان ایفای وظیفه میکرد در سال ۱۹۶۷ سفری جهت رهنمائی فن جودو به‌کشور های افریقایی درسال ۱۹۶۹ نیز سفری به کشور های اروپایی کرده پس درسال ۱۹۷۰به حیث ترینر تیم جودو جاپان در مسابقات قهر مانی آسیایی اشتراك نموده بود همچنان نامبرده در سال ۱۹۷۳ به‌حیث سرتیم جودو دربازی های پاریس نیز اشتراك داشت .

یاموهیرویا عضو هیات ورزشی جاپانی‌است جوانیست نسبت بدیگر رفقای خود میانه قداماچست‌وچالاك وی که ۲۹ سال دارد ورتبه آن پنج است وی بین سالهای ۱۹۶۵و۱۹۶۶ درمسابقات ملی شاگردان جودوی جاپان قهرمان گردیده ودر سال ۱۹۷۱ قهرمان جودو جاپان شناخته شده است .

آقای یوجیرویازاکی که ۲۸ سال دارد ورتبه آن هم پنج میباشد وی‌در سالهای ۱۹۶۵ و۱۹۶۸ بکشور های جمهوریت اتحادآلمان واتحادشوروی دریك سلسله مسابقات اشتراك ودر همین سال بحیث قهرمان جودوی ممالك آسیائی شناخته شده نامبرده درسال ۱۹۷۰ قهرمان ملی کشور جاپان بوده است .

همچنان درین گروپ ورزشکاران جودو جاپانی یك پیغله امریکایی نیز اشتراك داشت که ا سمش (فارن وال) پیغله مذکور هنگامیکه درجاپان بودوباش داشت فن جودو رانسبت ذوق وعلاقه‌که به این‌ورزش اززمان اقامت اش درجاپان پیداکرده کوشید تادر زودترین فرصت این ورزش رابیاموزد وی باورزشکاران جاپانی یکجا هنرنمائی میکرد رتبه آن سوم است .

## جودو چیست ؟

جودو که منشاء خیلی قدیمی دارد درگذشته بنام جوجسویایاوارا یادمیشد واین سپورت ازقرن ۸قبل ازمیلاد درجاپان بین مردم ونظامیان آن رواج داشت وهنریست دفاع از خود. یك جودو بازماهر میتواند با دست خالی ازکسیکه باسلاح مجه باشد یاازنظر جسمانی قوت بیشت داشته باشد ازخود دفاع نماید .

قرن ۱۹ قبل ازمیلاد دوران تکا اساسی فن جودو محسوب میشود چه پروفیسر هگورو کمانواز رو اوراق تاریخ وگذشته این ورزش تخنیك وتکتیك آنراجستجووارزیا نموده همان تخنیك ها وتکتیك امروز شکل عمومیت داده است جودو دربازیهای اولمپیك توک

به حیث یك سپورت جهانی رسمیت پیدا کرد و عضویت فدراسیو بین المللی جودو که درسال ۱۹۵۲ تاسیس شد اکنون به ۸۰۰ عضو رسیده است .

فن جودو ساحه وسیع دارد امابه صورت کل به سه‌گروپ تقسی شده است .

بقیه درصفحه ۵۸

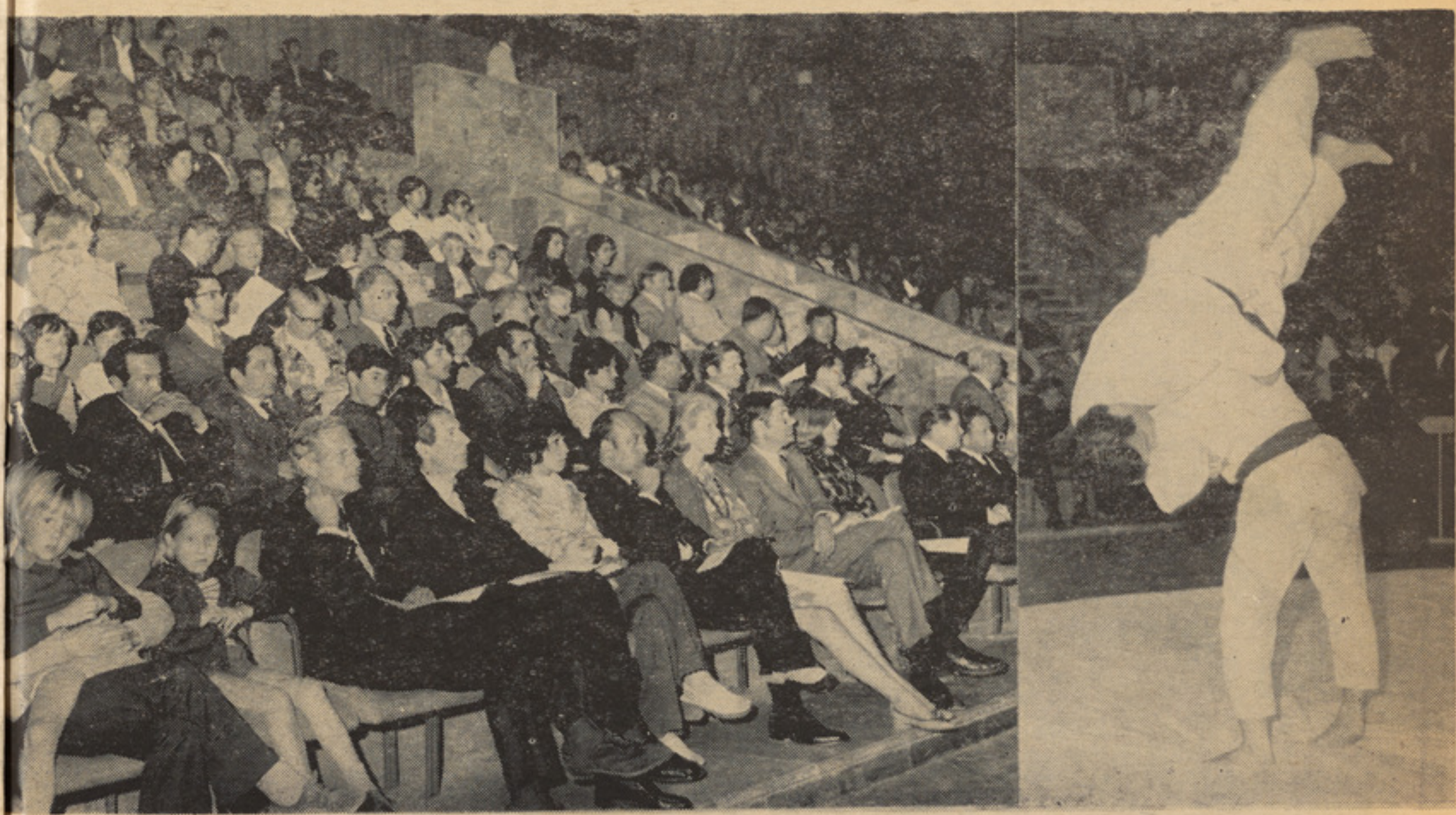

قهرمانان جودوی جاپانی در حال‌نمایش

# کوتاه. دلچسب. خواندنی

تهیه وترتیب ازحفیظه عمر

## مردی شماره یك

آقای (ما یك میلن) که اهـــل شیکا گو واقع در امریکاست دربین قمار بازان معروف به (مرد شمـاره یك)معرو فست.

میگویند آقای (مایك) قمار بـــاز خوشس چانسیت که صدی ۹۹ مـی بردوازین راه‌پول سر شاری بـــه دست آورده .

ولی درین اواخر او کمتر سرمیز قمار می نشیند زیرا کمتر کســـی حاضر می شود با او قمار بزند و اگرکسی هم‌بخواهد این کـــار رابکند ، بهتر آنست که پولهایشس را پیشس از شروع قمار به او تسلیم‌کند ، بخاطر اینکه او مرد شمار ه یك در قمار باز یست و بیشتر ازدیگران چانسس دارد .

## نوازندگان شش‌ساله

در یکی از کود کستا نهای آذر با یجان شوروی ، ارکستری مشغول فعالیت است که نواز ندگان آنـرا کود کان ششس ساله تشکیل مـی دهد . آنها آهنگ ها و ترانه های ملی ملل شوروی رابامهار ت ا جرا می‌کنند ، جالب اینکه رهبرارکستر نیز ازجمله کودکانیست که بیش از ششس سال ندارد .

خوانند گان ژوندون طی نا مه‌ها ازما خوا سته اند که متصدی ایـن صفحه را باعکسش به آنها معر فی بداریم.

خوانند گان عزیز!

صفحه کو تاه، دلچسپ، خواندنی را از مدت پنج ماه به ایـنطر ف پیغله حفیظه عمر محصل صنف دو م پوهنځی ادبیات و علوم بشری‌برای ما تهیه میکند.

## عکس جالب:

## چانس خوب

آقای(جان دین) اهل امریکا، یـك‌روز بخاطر یکه از دست پر حرفی و یا وه گوئی های مادر زنشس نجات‌یابد ، تصمیم گرفت او را به‌بهانه تفریح بالای یکی از خطوط آهن محل‌برده وقتی آنجا رسیدبا زحمت زیاد او را بالای یکی از خطوط بست وخودش کمی دور تربه انتظار قطار نشسست تا با آمدن قطار به حیاتشس خاتمه داده شود .

متاسفانه که آنروز آقای جان دین هر قدر انتظار کشید قطار نیامـد بدین وسیله مادر زن آقای (جـان دین) چانسس آورد و از مرگ نجات یافت.

فردای آنروز وقتی آوازه در محل افتاد یك تعداد زیاد کسانی که از دست مادر زنها ی خود رنـج و شکایتی داشتند ، به دفتر قطارآهن مکاتبی فرستادند ودرآ ن از خرابی و بی نظمی قطار در آنروز شکایـت کردند .

# گفتگوی : پیرامون شعر و ادبیات

## با لطیف ناظمی

مصاحبه از حکیم

لطیف ناظمی میگوید :

* شعر صدای احساس ا نسان است .
* شعر حما سی هـــر گز شعار نیست .
* شعرنو نیاز زمان است .
* وزن جز شعر است و خـودشعر .
* شعر با سازمان های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه‌پیو ند دارد .
* وضع فعلی شعر مادر مجمو عرضایت بخش نیست .
* ساختن شعری کاملا سیاسـی‌نادر ست است .
* در اینجا انتقاد یاصریح و یك جانبه بوده است و یا ...
* من از شعـر خـودم راضـی‌نیستم .
* بـرای حافظ بستـه شدن درمیکده ها یك معضله اجتما عـــی بود .

از لطیف ناظمی می پرسم : به نظر شما آوردن شعـار در شعر چگونه عـملی است؟

میگوید :

شعر از زمانهای پیش وسده های گذشته بد نیسو ومخصو صا از اینکه تقسیم‌کاربمیان می‌آید دوگونه گرایش داشته است گرایش عوام وگرایش خواص.

شعر خواص جهت وراه معلوم ومشخصی داشته است ،شعر درو نگرایانه بوده اسـت وشعر ذهنی وهنری ولی شعر عوام کا مـلا سرشت دیگری داشته است ودر همین گونـه شعر است که گاهی شعار دستیاری می‌کند این دخالت بیشتر در شرایطی است که زمان شاعر ولحظه های بخصو ص تاریـخی اورا بدین راه می کشاند ،جنگ ها انقلاب‌عاودیگر گونی اجتماعی این حالت رابرای شاعر ایجاد می‌کند واگر این شاعر مـثلا لرد با یـرون هم باشد در چنین حا لتی نمیتواند که‌شعار را در شعر راه ندهد ،چنانکه در جنگ یونان این کار را کرد .

ولی اینکه دخالت شعار درشعر جایز است از نظر بیهوده می نماید وقتی نوار یك‌شعار حتی شعار راستین هم دور یك شعر بپیچد شعررا ازخصیصه های شعریش‌می‌کشدوآنگاه بجای یك قطعه شعر بایك کتاب سانفیك‌رو برو می شویم .

نفی شعاردرشعر این معنی‌را نداردکه‌شعر درو نگرایانه را بستایم وبایك شعرراستین به ستیزه بر خیزیم ،بلکه این سخنی بدان معنی است که از زمان «ارسطو» تا امـروز شعر تعبیری هایی داشته است‌که‌روی همرفته درمیان‌این همه تعریف وتعبیریك‌وجه مشترك هست وآن سرشت شعر است ،این سرشت میراث زمانه هاست باشعار ، باتبلیغ، بـا پروپاگند وتجلی دکتورین هابه‌سختی صدمه میخورد .

ـ باجنگ ها انقلاب ها ودگر گونی های اجتماعی به نظر شما شاعر مجبور است که باید بسوی شعار کشیده شود . . . ؟

ـ مساله‌ای که گاهی باشعارعوضی‌گرفته می شود وهر گز شعار نیست ،شعر حماسی است ،شعر حماسی مو لود لحظات ویا دوران های حماسی جامعه است .ودر اینگونه شعر شاعر که بااحساسی ملی وبا استوره‌ها رو بروست وحکایتگر هیجان انگیز این رخدادها است ناگز یر بیان شعر را از گـونه آرام ولطیفش می کشد وشعر ش بر پایه هـــای یکوزن تند وریتمیك وبا تعبیرات واشارات تکان دهند وهیجان‌آور یکجا می سازدوچنین گرایش حماسی هر گز گرایش بسوی شعار نیست ،چنانکه شاهنامه فردوسی ازهمینگونه است .

البته‌شاعر درچنین فرصتی هم‌بایددراندیشه تجلی سرشت‌شعری باشید وبدین نکته‌باور داشته باشد که باز هم حما سه چیزیست‌و شعار چیزی دیگری .

سوال‌دگرم راچنین طرح‌میکنم: به‌نظرشما دریك شعر خوب تاچه حد واقعیـت جامعـه نقش دارد وتاچه اندازه احساس خود شاعر میگوید :

ـ اصلا چرا میان احساس شاعر وواقعیت های ملموس جا معه دیوار بیا ندازیم شاعر در میان جا معه اش زندگی میکند ،با رویداد های جا معه اش یکجا حرکت می کند وهمین موثره ها اند که شناخت اورا مـی سازنـد احساس او را وچیزی که اومیگوید بر داشت وشنا خت اوست از جا معه اش .از آدم های جامعه اش واز رویـداد هایـی کـه آنـها می‌بیند ولمس میکند حالاممکن‌است برداشت اوسطحی قشری وعجولا نه باشد ویا ممکن است او در هنگام نمایش احسا سش که‌در واقع همان حقایق زندگی اند ،دروغ‌بگویـد وپرده پوشی کند که این مساله دیگر یست اما درحقیقت امر آنچه را که شما واقعیت های جا معه میگو یید در ذهن شاعر وجود دارد ولی اینکه او این وا قعات را بیـرون می ریزد ویانه ،ویادر امر تجلی دادن آنها پیروز هست یا خیر چیزی دیگری اسـت.

شاعری که از برج عاجش هستی رامی بیند، زندگی وآدم هارا و شاعری که‌باآدم‌ها وهستی برخود راه مستقیم وهمه جانبه‌دارد حرف های شان یکی نیست، دید گاه شان یکی‌نیست و تلقیات شان یکی نیست‌وحتی ومسئولیت های شان یکی نیست.

ـ پس مسئولیت وتعهد ازنظرشما وجوه مختلفی دارد ؟

ـ یقینا ... شاعری هست‌که دربرابر تمام مردم جهان احساس مسئولیت می‌کند وهمه آنها را می خواهد که درکشتی صلح‌بنشاند عشق به بشریت عشق به‌همهٔانسانها هستهٔ اندیشه اوست .

شاعری هست که منافع ملی‌او ونیازمندی مردمش خواست اساسی اورا تسکیل میدهد وشاعری هم هست که فقط در برابر اندیشه های اخلاقی احساس مسئولیت می‌کند ویـا در برابر جهان بینی خاص وثابت خودشـــ.

مثلا شما فردوسی وسعدی ومولوی رادر نظر بیگیرید فردوسی حماسه سرای‌یك‌تمدن است ویك ملت سعدی مبلغ یك سلسلـــه اخلاقیات مروج وحاکم جا معه اش هست‌و مولوی شیدای تصوف که همه هستی اورادر قبضه آورده است .

اینها هر کدام تعهدی بخصوص دارندواز آن گذشته شاعرانی راهم می بینیم که‌به‌هر گونه تعهدی دست و پامیزنند و هیچگونه مسئولیتی راقبول ندارند وتاییدش‌نمی‌کنند.

پس تعهد مو ضوع واحدی نیست که کسی الگوی شعرش را بسازد وقبـای شعریش‌را براندم آن ببرد وبدوزد .

از همینروست که ساحهٔ تعهد در نظر بر خی ازشاعران ،محدود تر است، تعهدآنها بیش از آنکه تعهد جهانی باشد وتعهد دربرابر تمام بشریت ، مسؤلیت‌دربرابر عدهٔازطبقات است‌نه‌دربرابر همه چونکه آنهامی‌اندیشندکه بشریت از عناصر (بیدادگر)وعناصر (دادگر) ساخته شده است وتایید هر دوغیر ضروری است ومسخره وبرای چنین شاعر ی مهم‌نیست که قهر مان شعر او یك سیا هپوست‌باشد وخودش یك سفیدپوست، چنانکه(ناظم‌حکمت) شاعر بزرگ ترك برای « رابسن» خوانندهٔ سیاه پوست می سراید:

اشعهٔ سحر آنها رامی هرساند
رابسن

رابسن امید آنها را می هرساند
آری: امید ما آنها را می‌هرساند
ای رابسن ! ای عقاب بال سیاه
آنها می تر سند

از ترانه های من وتو می تر سند .

اینجا اندیشه وجهان بنی حاکم بر شاعر او را رهنمونی می کند وتعهد او رامی‌سازد نه چیز دیگری

از ناظمی می پرسم : که ایا شعر نوراما یك پدیده هنری نو قبول کرده می توانیم‌یا خیر . . . ؟

می گوید :

سمن‌معتقدم که‌چیزی بنا م شعر نوو جود دارد وباید هم‌وجودداشته‌باشد، شعرنو نیاز زمان است آنگونه که‌هنر های نو دیگرند،این حاصل تحصیل است وسخن تکراری که‌آدم بنشیند وباصغری وکبری ثابت کند کـــه پدیده های کهنه بخاطر فر سودگـــی شان سرانجام بی بهامی‌شوند وناگزیر باید جا ی شانرا به پدیده های نـوین باز کند وایـن (معینیت )تاریخی است •

این تحصیل حاصل است که آدم بگو ید درشرایط هستی جدید، باابزار قرن هـــای

گذشته زندگی کرد و مثلا: باکاروان نـاقه از اینجا تاامریکای لاتین‌راه‌زد•

شعر صدای احساس انسان است وانسانی که‌امروز فریادش رابلند می کند ناگز یـــر باید بگـو نه یی بـا شد کـه هـمنسل

او، انسان معاصر او صـدایش را تشخیص دهد، بشناسد وبفهمد• پس شعر امروز،باید فریادونعرهٔ انسان امروز باشد باخصوصیات وچگونگی آن ممکن است این پرسش برلب

اید چه بسا درد هـا وگـفتـه های مشترك تاریخی است که درهمه سده ها برای همهٔ هنر مندان مطرح است و در پاسخ چنیـــن پر سشی با ید گفت :حتی همین دردهـــای

مشترك را نمیتوان با همان نحوهٔقدیمی بیان کرد وبا همان کلمات تعبیرات واستعارات •

امروز شاعر در شرایطی می زید که فـی المثل‌رودکی‌وحافظ وسعدی نمی زیستند •

برای حافظ بسته شدن میکده ها، یـــك معضله عاجتماعی بود وبرای رودکـــی فرو ریختن دندان هایش یك رنج بزرگ وحالااگر شاعر در آوان جوانی وبا دندان‌های سالمش فریاد بزند که :•

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان‌بود
نبود دندان لابد فروغ تابـان بـو د

یا مثلابگوید :

بود آیا که در میکده ها بگشایـند؟
گره ازکار فرو بستهٔ ما بگشا نیـــد

حرف احمقانهٔ زده‌است‌چون اوخودش رادر فضای زندگی شاعران دیگر تصور کرده است واحساس او از خودش نیست برداشت‌تلقیات واندیشهٔ او از ز مانش نیست وباز هم اگر

چنین شا عری در درد جامعه اش ویاحداقل نیاز مندی خودش را تشخیص داده اسـت ولی در نمایش آن از ابزار شعری‌دیروزکار میگیرد، از ز بان ادبی عاریتی واز تعبیرات

تکراری و استعمال شده بازهم شاعر امروز نیست چون نیمرخ او به قرن های دیگـــر چسپیده است وانسان معا صر او قسمتی از اورامی بیند وچنین شاعری درواقع‌یکطرف

یك قیچی است که نمیتواند چیزی‌را ببرد.

پس شعر امروز ،شعر هستی وزندگـی امروز باید نمایشگر زبان ادبی امروز باشد نمایشگر زبان امروز ونیاز امروز باشدوچنین شعری نواست وباید وجود داشته باشدپس شعر امروز را یك پدیدهٔ هنری قبول میکنیم ویك پدیده نو امروز

ـ شما مراعات وزن‌وقافیه را درشعر امروز حتمی میدانید یا خیر ؟

ـدر مورد وزن باید بگویم :شعر نوهرگز نمی تـواند و نباید کـه وزن رابـه یکسو بگذارد ورهایش کند ودرین صورت چنیـــن پدیده‌یی شعر نیست .

وزن سرشت شعر است وآنرا نباید ازشعر گرفت البته وقتی‌از وزن حرف می زنیـــم منظور ما همان‌وزن های ثابت وبحورعروضی نیست بلکه اوزانی است که ازبحورعروضی جداشده اند وشکسته اند ویا باقسمتـی از بحور عروضی همنوایی دارند.

شعر در هرحال باید نـوعی وزن داشتـه باشد، ولی ضرور نیست که‌این وزن مثـلا همان (ریتموس) ارستو باشد ویاهمان افاعیل ثابت وشکست‌ناپذیر . قافیه‌رامی‌توان‌درشعر تقلیل داد ویااصـلا دربرخی از اشعار بکار نبرد ولی وزن رانمیتوان فراموش کرد وبیك سو انداخت ، چراکه وزن جزء شعر استو خود شعر ودر مورد قافیه چه‌خوبست کـــه سخن مولانارا بر زبان آوریم که‌میگفت:

قافیه اندیشم ود لدار مـن
گویدم مندیش جز دیدار من

من باآنچه که بنام شعر منثور معروف است مخالف نیستم ولی چه لزومی دارد که چنین پارچه هایی را «شعر منثور» بگوییمو آمیزهٔ از شعر ونثر بوجود آریم درحالیکـه برای شعر ونثر مرز وحد فاصلی‌می‌شناسیمو سرشت های بخصوصی •

ازناظمی میپرسم : شما وضع شعرامروزرا چگونه می‌بینید وچه آیندهٔ را به‌آن پیش‌بینی می‌کنید ••• ؟میگوید •

ـبادریغ باید گفت که‌وضع فعلی شعرمادر مجموع رضایت بخش نیست وریشهٔ ایـــن امررا باید در گذشته ها جستجو کـــرد در گذ شته های که حـتی شا عر راستیـن، حق نفس‌کشیدن را نداشت، شعـــر او در خریطه ها ودوسیه هایش فرسود، هم‌وطنش نتوانست آنرا بشنود وبخواند ویاچنین‌قرار داد هارا تحریم میکردند ومـحلی بـرایش نمی گذاشتند •در این میان، میدان برا ی شاعر بد، خالی‌بود درحالیکه او وحرف‌هایش همه‌تکراری بودند وبیحاصل •

عدم تشویق ، بیگانگی آنها از اجتمـا ع وبی رغبتی به‌شعر وهنر ،کارشعر را زارکرد وشاعر هم که‌این بی رغبتی رامبدید بابی‌میلی می‌نوشت •در نتیجه کارش بارکود وباسستی‌و تکرار روبرو می‌گشت وجریان ادبی،ومنجمله جریان شعری ما بسو ی انحطاط گرایید.

اما درهم ریختن ارزشهای نابکار گذشته ناگهان شاعر را امیدوار ساخت.وحالااوچشم دیدهایش راباامید واری بسوی آینده‌بازکرده است آیندهٔ که یقیناًمطلوب است‌وارزشمند.

شما میدانید ،شعر ،باسازمان های اجتماعی سیاسی واقتصادی جامعه‌پیوند دارد ، پیوند

ناگسستنی وحا لاجامعه ماراهی سر منـز ل دیگری است سر منزل آرامی ورفاه، شعرماهم مجرایش راخواهد یافت وخواهد درخشیدواین طبیعی ترین قضاوتی است که میتوان درمورد شعر آیندهٔ مان زد•

نظر لطیف ناظمی رادرین مورد که :نمایش دادن سیاست در شعر چگونه عملی است ؟ میخواهم :واومیگوید :

موضوع سیاست درهنرودرشعر بی‌ارتـباط به‌مسالهٔ تعهد والتزا م نیست، شاعری کـــه اندیشه های ثابتی‌براو مسلط است‌وگرایش های سیاسی مشخص دارد واین گرا یش ها نمایانگر سیمای شعر اویند ، ازین هم کـــه بگذریم حتی شاعرانی راکه مومن به‌جهان‌بینی ثابتی نیستند بازهم می بینم که درلحظه‌های بخصو ص تاریخی به نفع یك سیاست‌وبرای

بقیه درصفحه۶۱

## یادداشت از: لیلا ـ تنظیم از: دیدبان

میگویم:

ـ بلی، هیچ نتیجهٔ ندا رد. امااین وابستکی ها مرا به شگفتی می‌اندازد وابستکی شما با عمه، وا بستکی‌شما باجواد. مثل اینست... مثل اینست که سر نوشت خواسته، بازی‌جالبی بامن بکند ، منی که‌هیچ‌نسبتی‌باشما ها ندارم، ولی شما ها با پیوندهای دیرینه ای که باهم دارید، در برابر من صف بکشید و هر کدام در بدبختی و سیه روزی من سهمی داشته باشید.

محسن خان از خشم ویا از بیحو صلکی چند بار سر ش راروی شانه اش به چپ و راست‌میگرداند ومیگوید:

ـ چند بار باید بگو یم، یا درواقع چطور باید بگو یم که، این حرفها، تکرار این حر فها نفعی برای شما ندارد و هیچ چیز را جبران نمیکند. حالا چرا نمیخوا هید گذشته ها را ازیاد ببرید و زندگی رااز نو،ازهمین جاکه هست شروع کنید وشا دی وخو شحالی و سعادت را از آن خود تان بسازید؟

باتلخی میگویم :

ـ سعا دت ؟! کد ا م سعا د ت محسن خان؟

ـ گو ش کن لیلا! دختری و قتی جوان میشود ، وقتی‌خیال‌واند یشه دراو اوج میگیرد وبدنیای رؤیا ها وآرزو ها بال میکشا ید و دنیا یی غیر از دنیای که در آن نفس‌میکشد برای خود می سازد، مو جود یگری است، مو جودی است که آسمان برای‌او رنگ دیگری دارد، ماه و ستاره و خور شید او با ماه و ستاره وخور شیدی که انسانهای د یگر سالهای سال دیده اند و با آن خو کرده‌اند وعادت گر فته اند متفاوت است. آسمان او، آسمان رؤ یا ها است، ماه و ستاره و خور شید او، ماه و ستاره و خور شید رؤ یا ها است. و قتی چنین دختری ناگهانی ازدنیای رؤیا های خو دش بیرو ن می آید وهمهٔ آنچیز هایی را که برای خودش ساخته است، دگر گو نه می یابد، نا امید و سر خورده‌میشود وآنوقت است که خودش را با همه چیز بیگانه می‌یابدوهمه چیزرا علیه خود می بیند .

حرفش را میبرم و میگویم:

ـ کاش اینطور میبود. کاش من با دنیای رؤیا ها سروکار داشتم‌و زند گی من جز خیا ل های خوش و تصور های شا عرانه نبود، امامن نه رؤیایی داشتم و نه اند یشهٔ‌خیال انگیز وشاعرانه ای ، من نا گهانی بازندگی رو برو شد م ونا گهانی وبی‌آنکه خود بفهمم آنراباختم . شاید عقیدهٔ تو در مورد دختران‌دیگر درست باشد، اما در مورد من نه!

محسن خان دستش را باملایمت روی دستم میزند و میگو ید:

ـ فرض کنیم اینطور با شد، فرض کنیم تو هر گز در دنیای‌ازغیر ازدنیای دیگران بسر نبردهٔ با اینهم مساله حال مطرح است ، همین حالا یی که من و تو داخل این موتر نشسته ایم و هر دو هم زند ه‌ایم ونفس میکشیم، حالا میخواهی چکار

بقیه در صفحه ٦٢

## خوا ننده گان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

قابل توجه بناغلی دیدبان تنظیم کننده یاد داشت های لیلا !

نخست سلام واحترا مات خود را به بناغلی مدیر و خوا ننده گان محترم مجله ژو ندون تقد یم میکنم بعداً عرض میشود اینکه:

طوریکه یادداشت های لیلا که از شماره (۹ـ۱۰) شروع وتا اکنون نیز ادامه دارد مطا لعه گردیدحقیقتا یك‌داستان غم انگیز و درد آور میباشد. چون مجله ژوندون قضاوت را به خوا ننده گان واگذا ر شده‌است گر چه یك تعداد زیاد درین حصه مشوره هائی داده و رهنمائی برای لیلا نموده اند،اما دریکی ازشماره‌ها متصدی این صفحه نو شته اند که (... از نو یسند گان خوا هش میشود تااین چنین کلمات زشت را آینده بقلم نیاورند...)

برای اینکه در زمینه قضاوت و کمك و یا رهنمائی به لیلا شده‌باشد در اینجا چندسوال بقرارذیل مطرح میشود که باید متصدی این صفحه جواب بگویند:

۱ـ در شماره (۱۲) بناغلی روستا باختری، نو شته اند که(من لیلا رادیدم) و حتی برای مصا حبه به‌منزل شان نیز تشریف برده‌اند اما واضح نکرده اند که لیلا اصلا از کدام یکی از ولایات افغا نستان‌بوده واین واقعه در کدام گو شهٔ بو قوع پیو سته است؟ آیا لیلا فعلا حیات است؟ زیرا آقای باختری علاوه‌نموده

(بقیه درصفحه٦٢)

---

**آقای ك ـ ع!**

**نامه شمارا بدون هیچ تصر فی‌چاپ کردیم. و چون خوا سته ا ید به‌پرسشها ی‌شماپاسخ داد ه شودسعی میکنیم کو تاه و مختصر این خوا ستهٔ شما را بر آوریم.**

**۱ـ اگر ما خوا سته ایم‌خوانندگان گرامی از بکار بردن کلمات ز شت خود داری کنند ، علتی‌داشته‌است‌وعلتش هم این بوده که درنامه های خو د کلماتی دور از عفت قلم بکارمیبردند.**

**۲ـ بلی آن مو ضوع در ست‌است ونویسنده مجله به منزل لیلا رفته است وبقیه آنچه را که نو شته اید، دنبالهٔ یادداشتهای لیلا رو شن خواهد ساخت.**

**۳ـ خود لیلا نخوا سته است‌تاریخ‌وقوع حوادث رو شن و مشخص در مجله منعکس گردد .**

**٤ـ گمان میکنم بخش آ خر یادداشتهای لیلا همه چیز را رو شن کند، که لیلا چرا دو باره به خا نهٔ جواد رفته وچرا چنان زند گی یی را بر گزیده است.**

**٥ـ در مورد محسن خان خودلیلا در یادداشتهای خود قضا وت میکند قضاوتی که گمان‌میکنم‌ازهر قضاوتی عادلانه ترباشد ، اگرشماره های آخررا بدقت خوانده باشید .**

**٦ـ عکسها یی که چاپ میشود، جنبهٔ زینتی دارد و لیلاحاضر نشد عکسی از او در مجله چاپ شود.**

**۷ـ لیلا فعلابستری است‌وهر وقت حاضر شد و قبول کرد،آدرس اورا در مجله چاپ میکنیم.**

**۸ـ و قتی این یاد داشتها پایان پذیرفت، در صورت امکان با عمهٔ‌لیلا نیز به گفت و گو خوا هیم نشست.**

**باعرض حرمت. دیدبان**

# دانسان له بدن څخه دراز را

## دډاکتر له مشوری نه پرته له دواگانو څخه استفاده ناوړی نتیجی لری

له درملو څخه غیر اصولی استفاده د انسان دبدن په دستگاو کښی دزیات اختلال اوکډو ډی د پیښیدو سبب شویدی •

غوره دا ده چه دویتامین لرو نکو دوا گانو په ځای چه د تابلیت ،گپسول یا شربت په شکل شته په طبیت کښی له موجود و طبیعی ویتامینو څخه استفاده وشی

دشپږ او ورځو په هره شیبه کی ددوا جوړولو څه دپاسه دری زره لابراتوا رونه چه د نړی په بیلوبیلو هیوادو کښی شته دی دراز راز دواگانو په جوړولو لگیادی او په سل گونه زره تنه دوا جوړ ونکی ډاکترا ن او متخصصین د هغو دواگانو دجوړولو په هڅه او فکر کښی دی چه انسان له نارو غیو څخه ژغوری مگر همدغه ډا کتران په دی عقیده دی چه دشلمی پیړی دانسان له بدن څخه در ملتون جوړ شویدی .

پروفیسر (کارلوزانوس) دمیلان دپوهنتون استاد په هغه جرگه کښی چه په وروستیو وختو کښی جوړه شوی وه، دیوی وینا په ترڅ کښی وویل- (مونږ ډاکترانو دناروغیو د پاره او راز راز واگانی جوړ کړیدی له منځه وړلو ذپاره انسان ته ډیری اوهریو ناروغ چه ډاکتر ته ځی ، دیوی نسخی سره له کتنځی څخه راوزی او یایی په روغتون کښی بستری کوی او راز راز درمل ورته ورکوی. زه داخبره منم چه دناروغی ذله منځه وړلو دپاره ددرملو تجویز ضروری ده، مگر هیڅکله په دی فکر نه یولویدلی چه دشلمی پیړی بشر ورو ورو ددرملو ذپاره ناروغ شویدی باید دطب په نړی کښی ددرملو په ضد یو نهضت منځ ته راشی اوپری نه ښودل شی چه همدغه درمل او دواگانی خلك ناروغ کاندی ).

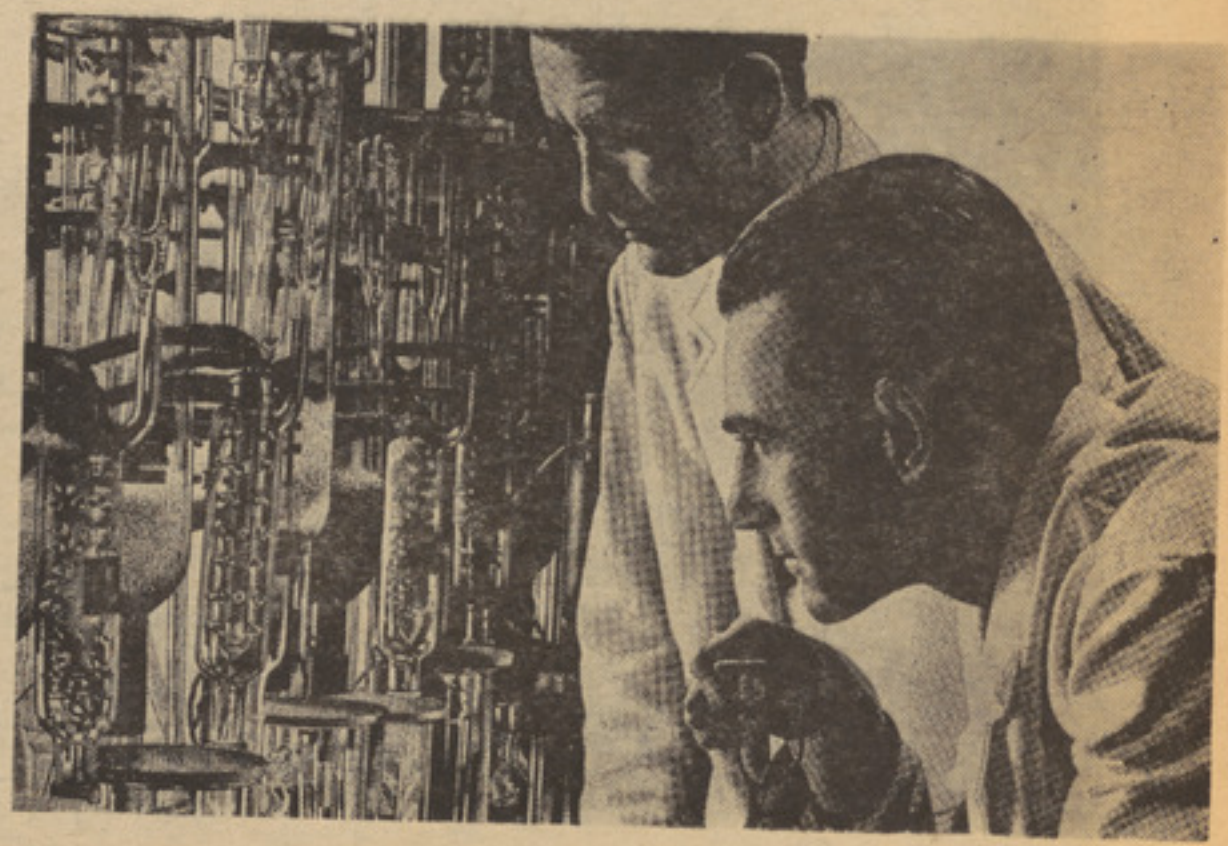

په همدغه جرگه کښی د هغو نارامیو په باره کښی چه در از راز درملو په تیره بیا دمسکونو، خوب راوړونکو او انتی یو تیکو ذواگانو له خوړلو څخه پیدا کیږی، ډیری خبری وشوی. متخصصین وایی چه تر اوسه لاهم دنړی زیاتره خلك په دی بریالی شوی نه دی چه دطب او دذرملو دنړی څخه راپیدا شووگټو او نتیجو داستفادی سمه لار پیدا کړی. د درملو څخه غیر اصولی استفاده دانسان دبدن په دستگاؤ کښی زیات اختلال اوگډوډی سبب شویدی او ددی ویره شته چه په نژدی را تلونکی وخت کښی ددغو ذرملو په استفاده کښی دافراط له امله ناوړی نتیجی ووینو، که څه هم اوس اوس ځینی ټولنی چه ددغو لابراتوارونو دمحصولاتو څخه زیاته استفاده کوی، دنارامیوسره مخامخ شوی اوددغه راز ټولنو دزیاتووگړو بدن په در ملتونونو تبدیل شوی دی .

پو هان په دی عقیده دی چه که درمل دډاکتر دلارښودنی نه پرته وخوړل شی، بی له کوم تردید څخه به داسی زیانونه ور سوی چه جبران به یی ډیر گران وی په تیره بیا په دی کښی چه خلك پخپله خوښه دخپل سرخوږی د تسکین دپاره راز راز تابلیتونه ددرملتونو په کړکیو کښی وینی اودډاکتر له لار ښودنی نه پرته هر تابلیت چه یی زړه وغوښت خوری .

پرو فیسر (کارلوزانوسی) وایی څوکاله پخوا یوازی د (ذینام) ددرمل جوړولو لابراتوارد ۵۸ ملیاردپونډو په بیه خپل تولیدات وپلورل اوس دغه رقم ۳۳۲ ملیارد پونډو ته رسیږی . ذتولید دغه زیاتوا لی له دی امله نه دی چه دنړی نفوس زیات شویدی، بلکه اندازی نه زیات شویدی، بلکه له اندازی نه زیات د درملو ذلگښت په وجهؤ چه اوس هم مخ په زیاتیدو دی مسکنی او خوب راوړونکی دواگانی چه ډولونه یی ډیردی، دذرمل جوړ ولو په لابراتوارو کښی زیات رقم ښیی او له بده مرغه همدغه درملونه دډاکتر

# دواگانو درملتون جوړ شویدی

له تجویز نه پرته استعمالیږی او هریو دانسان ذبدن په اور گانیزم کښی اغیزه پریږدی. ډیر ځله ثابته شویده هغه درمل چه حتی دزیاتو ناروغیو اغیزه ناکؤ، په‌هغو مواردو کښی چه بیځایه استفاذه ور څخه شویده نه جبران کیدونکی زیانونه ور څخه پیدا شویدی .

احصا ئیه ښیی چه‌د انسا نانو منځنی عمر پرله پسی مخ په‌زیاتیدو دی دغه احصائیه داهم څرگند وی چه دطب علم هره ورځ مخ په ترقی دی اود راز راز ناروغیو په مقابل کښی دانسان مقامت زیاتوی. اوس اوس زیاتره طبیعی عوامل چه کلونه پخوا دانسانانو دمړینی سبب کیدل دطب دبیساری پر مختیا له امله وژونکی نه‌ذی اود ډاکترانو دشپی **ناروغیو لکه سطان اود زړه ذسکتی کشفولو ذپاره کوی، دبشر دپاره دغه هیله شته چه‌د طب دنړی دبر یالیتو بونو په رڼا کښی به‌دانسان منځنی عمر ترذی هم زیات شی.**

**داروپا دلابراتوار ونو مقاما توپه دی وختونو کښی اعلام وکړ چه‌د هغو دپاره یوه اندیښنه شته اوهغه ذاچه کله چه‌یی دهغه درمل‌استعمال منع کړه چه‌د څوکلو راهیسی په بازار کښی استعه‌ال لیده، ځینی خلك بی‌له دی چه‌دغه ممنو عیت ته** پاملر نه وکړی، بیاهم ددغه درمل څخه استفاذه کوی متخصصین په دی عقیده دی امکان لری چه دوه ډوله دوا ذاستعمال او اغیزی له نظره یوبل ته ډیره ورته وی، مگر دزمانی په تیریدو سره ددغو دوو ذواگانو څخه یوه‌یی داوږدی اوپرله پسی استفادی له امله ضا یعات‌پیدا کوی اوهمدغه کار ددی سبب‌کیږی چه‌د دغو ضایعاتو په څرگند یدو سره ذهغی دوا استعمال چه زیان رسوو نکی ده، منع شی. مگر یو شمیر خلك د غه ټکی ته پاملرنه نه کوی او بیا هم دغه **ډول دواگانی استعما لوی چه ظاهرا په لږه موده کی زیان بښونکی ندی**

له هغه وخته راهیسی چه پنسلین کشف شویدی تر اوسه پوری انتی بیو تیکو نه زیات بدلو ن او پرمختگو نه کړیدی پدی ډول چه ډاکتر ان د نارو غی په پیژند لو سره دناروغ د پاره د ټاکلی انتی ـ بیو تیك تجویز کوی او مطلو به نتیجه هم اخلی .

مگر ډیر ځله لیدل شویدی چه بی له پاملرنی څخه د دغوانتی بیو ـ تیکونو استعمال نه یوازی د ناروغ د ښه کیدو سبب شوی ندی بله د نورو نارو غیو د پیښیدو وسیله هم شویده . له بده مرغه عادی خلك پدی لږپوهیږی چه‌ځینی ویروسونه د ځینو انتی بیو تیکونو په مقابل کی مقاوم دی او لازمه ده چه‌ارومرو داکتر له خواتجیز شی‌او ډا کتر هم ښایی د دغه درمل په تشخیص او تجویز کی پوره پاملرنه وښی . کله کله لیدل کیږی چه ځینی خلك د یو شمیر انتی بیوتیکونو په نسبت انرژی لری‌او داسی‌عکس ـ العملونه چه کله کله د مړنیی سبب کیږی ، ښی . په دغه صورت کی لازمه ده چه ډاکتر تشخیص وکړی چه ناروغ د کوم ډول انتی بیوتیك په مقابل کی حسا سیت لری اوبیا هغه ډول انتی بیوتیك تجویز نکړی او د بل ډول درمل د استعما ل لارښوونه وکړی .

یوازی همدغه ډول ضایعات ندی چه بشر دانتی بیوتیکو نو اومسکنو دواگانو داستعمال په وجه ور سره مخامخ کیږی ، بلکه‌د انسانانون یوه ډیره خطر ناکه نه پاملرنه ، دمعتاد کوونکو د واگانو څخه پرله پسی استفاده ده ډیر ځله داسی پیښیږی چه ځینی خلك کله چه یو درمل خوری او بیا مثبته نتیجه ور څخه اخلی ، د هماغی دارو خوړلو ته دوام ورکوی . د استعمال پدغه دوام کی د دارو اندازه هم ورو ورو زیاتوی چه دغه زیاتوالی هم بدنی ضایعات پیښوی اوهم دوی په نوموړی دارو باندی معتاد وی .

داکتر (مانفرد آدریونی) وایی : (یو خبر می واورید چه پوره رښتایه وه او مثال یی ډیر لیدل شویدی یو ناروغ سړی .چه معالج ډاکتر ورته د تداوی د پاره یو بوتل شر بت تجویز کړی او ویلی یی وو چه د ورځی یوازی دری کاچوغه شربت وخوری ، پدی فکر چه د دغه دارو زیات خوړل یی ناروغی ژرله منځه وړی ، د بوتل ټوله دارویی یو دم‌په سر اخیستی او خوړلی وو چه د خپلوانو له خوا په ډیره ناوړه وضع روغتون ته رسول شوی وو ) .

دوا باید تر ژوری څارنی لاند ی استعمال شی او دا هغه حقیقت دی چه اوس لاهم داسی کسان شته‌چه د ډاکتر لارښودنی ته له پاملر نی څخه پرته تجویزه شوی دوا له ټاکلی اندازی نه زیاته یا کمه استعما لوی چه په دغسی پیښو کی ډیری ناوړی نتیجی پیدا شویدی د (تالیدو مید) د تابلیتونو جنجال چه د ښځو د امیندواره کیدو د مخنیوی د پاره وو تر اوسه پوری هیرشوی ندی . حتی د دغسی دوا ذ خوړلو په وجه لویه فاجعه پیښه شوه او زیات شمیر نیمگړی پیدا شوی ماشوما ن چه په حقیقت کی د دغسی دوا د استفادی نتیجه ذه همدا اوس تریخ اوله‌کړ اونه ډك ژونده تیروی او همدغه امله ویلای شو چه

پاتی په ٥٦ مخ کی

# بدتر از مرگ

کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت ماورای بهار انگلستان است که پس از کشته شدن معشوقش «تسا» دریکی از ایستگاه‌های متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان آندراکی رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین سازمان سمت مهمی دارد، دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصرار اورا وادار میکند تابخاطر صیانت منافع انگلستان دریکی از جزایر نفت خیز خاور میانه ماموریت جدیدی‌را بپذیرد واز جان ناکوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند.

ـزودباش !

از کوچه صدای هارن مخصوص اطفائیه بلند بود وموتر هایی که در اختیار ماموران مخفی بود، بشتاب نزدیك آمده‌توقف کردند. درپنجره‌های فوقانی عمارت جزب و جوش مختصری مشاهده شد. گاریرسون تفنگ خودرا بشانه تکیه داد و هدف‌گرفت. از جاییکه گاریرسون قرارداشت تاعمارت جانب یك‌زینهٔ طولانی نقطه اتصالی را تشکیل داده‌بود. درپایین یکی از ماموران اطفائیه به‌پنجره های طبقهٔ اول نزدیك شده اشاره کرد وزینهٔ طولانی از خط خود منحرف گردیده به سیخهای گول آهنی طبقهٔ تحتانی اصابت کرد ودرلغزش دوم سیخهای آهن فرو ریخت وپنجره باز گردید. مامور اطفائیه تفنگچه ایرا بدست گرفت وبرای داخل شدن آماده شد. گاریرسون که ازبالا مراقب بودهمینکه سایه ایرا پشت پنجره مقابل تشخیص داد درحالیکه سعی میکرد دستش نلرزد، آتش کرد. بعد دید که دستهای سایه بالا رفت وبعد جسم کامل آن بزمین سقوط کرد. گاریرسون عرق‌پیشانی خودرا پاك کرد واینك دستهایش از فرط هیجان به‌ارتعاش درآمده بود. منتظر ماند. کمی بعد مامور اطفائیه (کریج) ازپنجره بداخل عمارت‌پریده بود. گاریرسون نفس راحتی کشید از یس به‌بعد دیگر بخود اومربوط بود.

کریج همینکه بداخل پرید موجی ازهوای گرم بصورت اوجریان کرد. پوست پیشانی وابرو هایش گویی سوخته بودند. اینجا یك سالون بزرگ جلسه بود. دربالای سالون‌یك میز بزرگ ودراطراف آن نیز چوکی های چرمی قرار داشت. ولی همه خالی بود. کریج بسوی درخروجی دویده یك پلهٔ آنرا کشود وخود درپناه دیوارموضع گرفت. احتیاط بجایی بودزیرا همینکه درباز شد صدای فیر اسلحه یی بگوش رسید وجاییکه کریج یك ثانیه قبل قرار داشت غربال گردید. کریج بمب‌دود زا را ازجیب کشیده بداخل دهلیز افگند ودریك لحظه دهلیز از یك طبقه دود غلیظ اشباع شد. کریج تاسه‌حساب کرد وبعد بایك‌جست بداخل دهلیز پریده‌روی زمین دراز کشید. درپشت زینه های آخر دهلیز یکنفر دیده می‌شد که باوجود سرفه‌های شدید آمادگی میگرفت تاآتش ماشیندار را بسوی کریج بکشاید اماکریج گلولهٔ خودرا درست روی دست اونشاندوانگشتان او روی ماشه خشکید. کریج دوباره آتش کرد اینبار مردك جان سپرده بود. کریج ازدهلیز بطرف داخل عمارت دوید تمام اتاقهای رو بخیابان خالی بود. کریج ازپنج زینه‌دورزده بقسمت عقبی شتافت. بازهم بیك سلسله اتاقهای خالی برخورد ولی‌درعین حال درب یك زینهٔ دیگر توجه اورا بخود جلب کرد. ان زینه بسوی زیر زمین میرفت. متوقف شد اماتنها یك اتاق در طبقهٔ اول راتاهنوز ندیده بود. یك صندوق فلزی مثل سیف را بزحمت پشت دربی که‌مدخل راه زیر زمین بود قرار داد آنگاه خودش برای جستجوی آخرین اتاق طبقه اول شتافت. دررا بایك بمب دستی کشوده خودرا کنار کشید. چندین کارد وظروف فلزی اینسو وآنسو پراگنده شد دانست اینجا مطبخ است. از داخل شدن منصرف گردید دیگر نوبت زینهٔ زیرزمین بود. ولی او درعین حال فکر کردکه فلیپا حتما دراتاقی محبوس خواهد بود که‌سلینا دران قرار داشت.

کریج همینکه پابرروی نخستین پلهٔ زینه گذاشت صدای خرطومها ی آب اطفائیه بگوشش رسید. یعنی حریق تحت کنترول درآمده بود ولی از محل بمب‌های دود زایی که‌کریج بکار برده بود، بیشتر از اول دود بالامی‌رفت.

درراه زینه هیچ حرکت محسوس وجود نداشت. آهسته آهسته بالا آمد زیرا ذخیرهٔ تنفسش تقریبا بپایان رسیده ونزدیك‌بودخفه شود. به‌جسد اولین محافظ عمارت‌نزدیك‌شد وتفنگ ماشیندار اورا گرفت اما شار جرآن خالی شده‌بود. پس آنرا بزمین افگند وبه بالا رفتن‌از زینه ها بطبقهٔ دوم دوام‌داد. مراقب همه‌جابود. همینکه دید در آخر زینه یکی ازدر ها نیمه بازمیشود فورا خودراعقب کشیدواز کنارهٔ زینه محکم گرفت ودرهمان‌حال دریافت که‌یك آلهٔ فلزی مثل‌چکش به‌گوشهٔ راست کلاه خودش اصابت کرد. ماشه‌را فشرد وچار بار آتش کرد ولی ازداخل فقط بایك فیر به‌او جواب داده‌شد. اما کریج نه صدای اسلحهٔ خود ونه صدای اسلحهٔ‌دشمن‌را شنید. چارمرمی که فیر کرده بود در درب مقابل رسم چار باقلوا راکشیده بود. یك لحظه منتظر ماند تا افکار خودرا تنظیم کند. بعد تفنگچه‌اش رادوباره پرکرده‌دررابالگدزد. ولی پلهٔ در مثل آن‌بود که‌از داخل به‌چیزی بند شده است. کریج لگد دومی را حواله کردوبعد باتمام نیرویی که‌داشت‌بدرفشارآورده در ابازکرد. کمی منتظرماند.

ولی همینکه خودرا بداخل اتاق افگند، باردیگر مغزش ازیك انفجار مدهش انباشته شد واو بلا فاصله خودرا بزمین افگند و بسرعت روگردانیده ازدید مستقیم سلاحی‌که متوجه او می شد، فرار کرد. تفنگچه‌اش بزمین افتاده بود، دست دراز کرد آنرا بردارد ولی بجای آن دست دیگری راگرفت که‌باتپانچه مجهز بود.

بعجله آنرا بسوی هوابلند کرد وانعکاس آواز یك فیر دیگر نیز در دیوار هاگردش کرد. کریج‌دستی راکه درمیان انگشتان نیرومند خودگرفته بود، فشار بیشتری داد تاموقعی که‌تپانچه رارها کرد. کریج آنرا برداشته آمادهٔ حمله شد ولی آتش نکردزیرا فکر کرد حریفی‌که روی زمین افتاده‌ومغلوب گردید، یك زن‌بود.

کریج روی او خم شد وضمنا به‌اطراف خودنگاه کرد. این یك اتاق خواب بود. زن را از زمین بلندکرده روی تخت خواب قرار داد. زنی ظریف اندام وزیبا بود که نقش چیزی مثل تازیانه روی صورت او دیده می‌شد کریج فکرکرد این زن رابشدت‌مضروب ساخته اند. آنوقت برخاست و بسوی جسدی که‌پشت در افتاده بود، رفت. مرمی هایی که از سرزینه بسوی در فیر کرده‌بود، تختهٔ ضخیم دررا گذ شته روی سینه و مغز مردك، فرورفته بود. کریج‌درحالیکه سعی میکرد افکارش راتنظیم کند، نگاهی بساعت خود کرد. از لحظهٔ که داخل عمارت شده بود تا آنوقت ۷دقیقه میگذشت.

دیگر مجبور بود سریعتر وجدی ترحرکت کند. طبقهٔ بالایی خطر ناکترین طبقات‌بود. اتاقیکه کسانی را دران حبس‌میکردندرهمان طبقه قرار داشت وشاید هم در همین لحظه‌فلیپا وشیبل دران اتاق انتظار میکشیدند.

کریج کلاه خود وماسك خودرا کشیده چند نفس راحت وعمیق گرفت بنظرش آمدکه گویی ضرورت هوای تازه را فراموش کرده است. روی کلاه خودش جای تماس گلوله یك خط سیاه براق کشیده بود ودر هما ن جانب سرش هم سوزش بشکل همان خط وجود دارد.

بهرحال مجددا کلاه خود، وماسك خودرا پوشیده بطرف درحرکت کرد. ولی‌هنوز به درنرسیده بود که‌فیرهای یك تفنگ اتوماتیك بسوی او کشوده شد.

کریج بدون اینکه فرصت فکر کردن داشته باشد، دوباره بطرف وسط اتاق پرید ودرعین حال راضی بود ازاینکه از میان‌افراد شیبل یکنفر عجول پیدا شد. خیلی بسرعت زن مدهوش را ازروی تخت خواب برداشت ودر حالیکه اورا روی دوش داشت، به تاریکترین زاویهٔ آسیب ناپذیر اتاق پناه برد. ودر انجا منتظر ماند. تپانچه خودراآماده بدست گرفت و آخرین بمب دودزاراهم‌پیش روی خود نهاد. این انتظار زیاد طول نکشید. نیم‌متردورتر ازجاییکه شیبل‌وزن‌جوان‌مدهوش دران قرار داشتند، در کف اطاق سوراخ وسیعی بازشد وصدای یك انفجار دیگربلند گردید . . . یکی دیگر ویکی دیگر ..چند سوراخ کوچك دیگری که محل عبور مرمی هابود، نیز در کف اتاق مشاهده شد کریج فکر کرد مردی که از طبقه زیرین‌ببالا فیر میکند تفنگ بسیار قوی وخطر ناکی در اختیار دارد. زیرا مرمی هاسقف اتاق زیرین وکف این اطاق را عبور کرده روی سقف ویادیوارها می نشست. نگاه کردن بپایین از سوراخها یی که مرمی ایجاد کرده بود، البته کار عاقلانه یی‌نبود. صبرکرد. فیرها قطع شد آنگاه کریج مشغول حساب‌کردن لحظاتی شد که پر کردن مجدد تفنگ‌مذکور دربرمیگرفت. البته یك‌مرمی آخری آن تفنگ هم برای نابودی کریج کافی بود یا اینکه بحالت مجروح بدست شیبل می‌افتاد که‌این البته بد تر از مرگ بود. دستش در میان جیب کپسول‌کوچك سیانوررالمس کرد. درخطر ناك ترین لحظه آنگاه که دیگر هیچ راهی‌باقی نمی ماند، فورت کردن آن کپسول کوچك‌همه ماجرا را میتوانست بدون سروصداپایان‌دهد بعلاوه دوکتور، گفته بود که باخوردن‌آن کمترین دردی هم احساس نخواهی کرد.

یکبار تلفونی که در اطاق قرار داشت شروع بزنگ زدن کرد. کریج نگاه کردویك تلفون شبکه داخلی عمارتی در آنجا دید که تکمه های متعدد داشت واعدادی که بزبانی عربی درآن نوشته شده بود. این حدس را تایید میکرد. پس مردی‌که جسدش پهلوی‌درافتاده بود، میتوانست آدم مهمی بوده باشد. تلفون مجددا زنگ زد. کریج ماسك خود راکشیده وپشت بدیوار تا نزدیك تلفون نفرید وسعی کرد وزن زیادش روی کف اتاق‌قرار نگیرد تیلفون روی میز کوچکی قرار داشت. کریج همان طور خوابیده تیلفون رابرداشت و بی آنکه به‌گوشی دست بزند پس بجای اول‌خود که مطمین بود، مراجعت کرد و آنگاه‌گوشی رابرداشت وبلا فاصله از اتاق تحتانی سه‌میز دیگر بجایی که‌تیلفون در اول قرار داشت، بعمل‌آمد. کریج فریاد زنان تیلفون‌را بزمین کوبید. ولی صدای شیبل شنیده‌شد:

ـکریج، بیرون بیایی بهتراست.

ولی کریج بدون دادن جوابی بی حرکت منتظر ماند. پس از آنکه یك مرمی دیگر سلاح دستی بمیز تیلفون اصابت کرد، از دیوار فاصله گرفت ولی حالت انتظار خودرا حفظ کرد. بعدازین وظیفهٔ گاریرسون بود که داخل معر که شود. آنطرف گاریرسون متوجه نردبانی بود که‌بطرف اونزدیك می‌شود یکی دیگر هم آماده بود وانتظار امر آنانرا می کشید فقط کافی بود یك یادو کلمه‌در مکروفون هدایت بدهد.

آنوقت یکی ازنردبانهای فلزی مثل دفعهٔ قبل یکی ازپنجره های آهنی را خرد میکرد ودیگری از طریق هوا اورا دران مد خل کشاده میرساند •

ازان به‌بعد فقط پریدن ازان روزن بداخل عمارت باقی میماند همانطوریکه کریج آنرا عمل کرد•

کریج بسوی مکروفون خم‌شد• دستانش میلرزید ولی چه چاره؟ موقع دست بکارشدن فرارسیده بود• یکبار دیگر بسوی پنجر ۀ کەسیخهای آهنی داشت نگاه کرد • نمیتوانست •اکنون این راقناعت میکرد • شیبل آنجا درعقب یکی ازین پنجره ها چشم درراه بود •وقبل ازآنکه او بدا خل پنجره ببرد، شاید سوراخ سوراخش میکرد• همانطوریکه بر مارك سوی ون و عایله‌اش کمترین ترحمی نشان نداده بود•

گفته های کریج وانگهی خونسردی او را بخاطر آورد وباحال خودش مورد مقایسه قرار داد• کریج گفته های خودرا انجام داده وبعد دست به‌این قمار زده بود ولی اکنون وضع غیر ازآن بود کریج فعلا در داخل عمارت‌بود وانتظا راورا می‌کشید • فکر کرد حتما با ید کاری بکند • مکروفون راسوج‌کرد و زودزود اینهارا گفت: (پلان‌پنجر ه معطل باشد• من ازراه بام داخل میشوم• ) بازهم‌دستا نش بلرزه درآمده بود•

این پلان دوم بود • یعنی‌اگر مشکلی در طریقه اولی بوجود می‌آمد باید از ین یکی استفاده می‌شد• قبل ازاینکه برای تغیر دادن فکر خود فرصتی بیابد ازپنجره بیرون رفت وبه‌نردبان نزدیك شد ودریك لحظه چنا ن احساس کردکه درهوا پرواز میکند• ازانجا تازمین تقریبا ۷ متر ارتفاع داشت • خرطومهای اطفا ئیه راکه اینسو و آنسو حرکت میکرد، میدید ولی آبهاییکه بافشار ازدهانهٔ آنها درهوا پراگنده می‌شد، ساحۀ دید اورا نمی گذاشت وسیعتر شود وچیزهای دیگری رابه بیند • ازازدحام چند لحظه قبل درپایین اثری دیده نمی شد• گفته های لومیس رابخاطر آورد: تاوقتی در خار ج عمارت استید هر چه کمك ازدست ما ساخته باشد، بشما انجام خواهیم‌داد اما بعداز داخل شدن چارهٔ کارخود تان راخود تان با ید بکنید•

نردبان از ارتفاع‌خود کم کرد وگاریرسون روی سقف عمارت پائین آمد• گاریرسون درحالیکه غرش خرطومهای اطفاییه اند کی ناراحتش میکرد، پیش رفت• وقتی به‌حاشیهٔ دیگربام رسید به‌پایینی ها اشاره کرد وآنگاه خودرا بعقب یك دودکش ، کشیده منتظرماند یکی از خرطومهای بزرگ دنبال او آمده با غریوی هراس انگیز یکی ازپنجره های سقف را انتخاب و خودرا بدان کو فت. شیشه‌ها درهم شکسته طوفانی خرد کننده از آب‌بداخل عمارت سرازیر شد، گاریرسون علی الرغم آنکه درعقب دودکش قرار داشت، از آسیب قطرات آب مصوون‌نمانده سراپاترشده بود • آنوقت گاریرسون بمامورینی که درپایین‌قرار داشتند اشارهٔ دیگری کرد وخرطوم آب‌اطفاییه همچنانکه ناگهانی آنجا پیدا شده بود ،به‌همان سرعت بمسیر دیگری حرکت کرد•گاریرسون پس از آنکه تاسه شمرد یکباره خودرا بداخل پنجر ه یی که‌بافشار آب شکسته بود،پرتاب کرد• روی زمین اتاق به اندازهٔ یك و جب آب جمع شده بود•دومردی که دران اتا ق بودند باورود وفشار غافلگیرانهٔ آب بز مین خورده دست یکی از آنان باوسیله‌شیشه‌های شکسته ، بشدت مجروح شده‌بود و لی بازهم بدان اعتنایی نداشت زیراورودناگهانی آب سرسامش کرده بود• همینکه پای گاریرسون بز مین رسید آنمرد سراسیمه‌را بایك ضربت دستهٔ تپانچه بزمین دراز کرد و بعدبسوی دیگری که‌میخواست تپا نچهٔ خودرا بیرون بیاورد برگشت • برای او هم یك ضربت کافی بود. آنو قت گاریرسون بقصد خراب کردن دستگاه بیسیم نگاهی به‌اطراف خود افگند ولی آب این کارراهم قبل از او انجام داده بود • وقتی درراکشود تا ازان‌اتاق بیرون برود، آب کف اتاق نیز بااو بسرا ه افتاد پس بعجله در رابدنبال خود بست‌وقفل کرد وکلید را ازجای آن برنداشت •

ماسك خودرا بصورت کشید و تپانچه بزرگ خودرا از طبراق کشیده بدست‌گرفت• سپس اززینه هاپایین رفت •انجام زینه ها بایك درچوبی ازداخل قفل شده‌بودگاریرسون به‌اتاق بیسیم برگشته جیبهای آندو نفر را جستجو کرد ولی‌کلید درك نداشت•اتا ق آنهارا دوباره قفل کرده به سوی درآخرزینه‌ها برگشت•

چارهٔ دیگری نداشت باتپانچه خود سه‌فیر مسلسل به‌جای قفل کرد وباکف پایش دررا فشار داده درباز شد ولی کسی را آنجاندید واندکی بعد گاریرسون بعلت آن پی‌بر د بدینسان که‌نخست صدای تفنگ‌اتوماتیك‌وبعد هم آواز آن سلا ح ثقیل را شنید وبسرعت بطرف پایان حرکت کرده همینکه به پنجره طبقه سو م ر سید از آ نجا اشاره‌ای بمامورینیکه روی خیابان بودند، کرد و آنگاه بفرود آمدن بسوی محلی که ازانجا آواز فیرهارا شنیده بود، ادامه داد• صدای اسلحهٔ ثقیل دگرباره بگوشش آمد که سه بارپشت سرهم غرید ••• گاریرسون‌لحظه‌یی تامل کرد•• بعدخاموشی حکمفرما شد• بعداز فاصلهٔ دور صدای هارن مخصوص‌اطفا ئیه‌را شنید فکر کردکه امید است این‌صدا راکریج نیز شنیده باشد زیرا این نتیجه آخر یسن اشارهٔ اوبپائین بود تاند بنوسیله‌بکریج بفهماند که‌داخل عمارت شده است•

کریج هم آنرا شنیده بود. خودرا بدر اتاق نزدیك کرد ودر انتظار لحظهٔ عمل همانجا باقیماند • گاریرسون‌از جاییکه‌رسیده بود خم شده پائین رادید زد وچارنفر راکه مسلح بودند دربرابر یك دربسته منتظر و آماده دید• یکی از آنها یونیفورم داشت ولی شیبل رادرمیان آنها ندید • گاریرسون همچنان پشت سر آنها یك در آهنین دیدو فکر کرد شیبل حتما درعقب آن مو ضع گرفته است• یکی ازآن‌چارنفر بااسلحهٔ اتوماتیك خود بدری که‌پشت آن ایستاده‌بودند آتش کرد• گاریرسون بااحتیاط بسوی‌پائین حرکت کرد وبمردی که شار جور خودرا ازنو میخواست آماده کند، کمی بیشتر نزدیك‌شد وبعد ماشه رافشار داد• آن که‌نزدیکتر بود بلا فاصله فرو افتاد، دومی ازجا پریده خودرا بکنارهٔ زینه آویخت ، سومی حیر ت زده به جراحت دست خو د خیره‌ماند •

گاریرسون دوباره هدف گرفت اما چارمی سلاح خودرا بز مین افگنده دستها ر ا بالا گرفت ودر همان لحظه کریج در را کشوده بیرون آمد ماسك خود را عقب زده‌بود گاریر سون سعی کرد به نخستین آدمی‌که مورد اصابت گلوله اش قرار گرفت،فکرنکند زیرا درزند گیش این‌ثقیل ترین‌کاری بشمار میرفت که انجام داده بود . کریج باپشت دست خود ضربت شدیدی به چهره مردی‌که تسلیم شده بودنواخته اورا بزمین افگندولی مردیکه دستش مجروح شده بودهنوزدرحالت شگفت ز د گی با قی بو د ز یرا نمی دانست . صاعقه به ناگهانی چگونه فرود امده است •کریج او را هم بایك سیلی تا آخر زینه ها لولان کرد • بعد دست بجیب برده کلیدی راکه ازفولاد درست شده بود بیرون آورد وخطاب به گاریرسون گفت:

این را از جیب جسد ان یکی که دراتاق خوابیده بدست آوریم •فکر میکنم کیلدی‌اتاق باشد که فلیپا درآن محبوس است •اووزنی که‌بااو درین اتاق بودند قصد داشتند کا ر مرا تصفیه کنند•

گاریرسون بی آنکه از جاحرکت کند اورا نگاه میکرد و قبضهٔ تپانچه اش را چنا ن محکم فشرده بود که‌خون دربند های‌انگشتش باقی نمانده بود• کریج ببازوی او زد گفت: زودباش ، بیا !

گاریرسون تکانی خورد وبعد آهسته آهسته راه افتاد • بدردیگر نزدیك شدند گر یج بادقت وبدون ایجاد صدایی کلید رادر قفل جابجا کرد• معلوم می‌شد این دررا ازفلز ضدمرمی ساخته اند • کلید بدون ز حمتی دران دور خورد •

کریج دست به‌چوکات آئینه کو چکی‌کشید که‌روی در آویخته بود وزود بزمین نشسته به‌گاریرسون که‌تپا نچه بدست آنجا ایستاده بود، نیز امرکرد بنشیند • بعد دررا بفشار پیش راندند • درعقب آن دردیگری پیدا شد وگاریرسون بزودی دریافت که این دربا درهاییکه تاآنروز دیده بود، بسیار تفاو ت دارد. درمیان اتاق دونفر را یافتند که یکی باید بقتل میرسید ودیگری باید نجا ت می‌یافت • هردو بااحتیاط وتکیه بدیوار ایستاده نگاهی به‌آن آئینه روی درافکند ند• شیبل درحالیکه پشت سر فلیپا ایستاده و تپانچه خودرا هم روی قلب او قرار داده‌بود، درآئینه ظاهر شد• شیبل گفت:

ـخیلی محتاط استی کریج • و لی درقفل نبود •

کریج بمب دستی دود زا آماده کردو لی شیبل که‌او رادیده بود گفت :

ـ اگر چنین کاری بکنی، فلیپا را خواهم کشت• آرام باش وسعی نکن ازان وسیله استفاده کنی•

کریج بمب راروی زمین نهاد • بعد درحالیکه روی زانوان خود نشسته بودبانگاهی بلا تکلیف به‌گاریرسون نگریست •بازصدای شیبل بلند شد:

ـکریج، من میخواهم بیرون بروم تو و فلیپانیز همراه من خواهید بود • باید مرا ازین خانه بیرون آورده بجاییکه میخوا هم ببری • معاملهٔ بدی نیست ؟

بقیه درصفحهٔ ۵۸

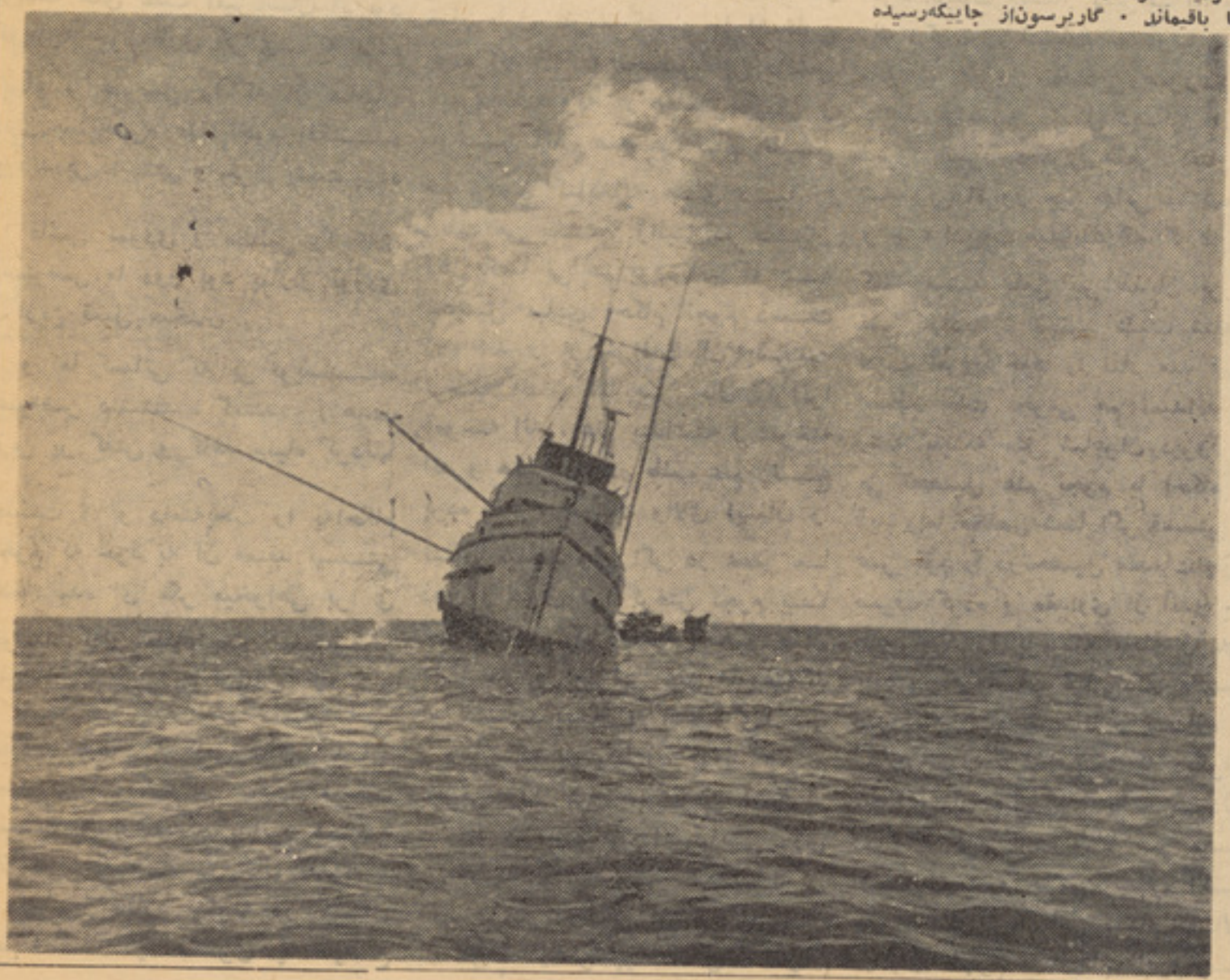

از : علی اصغر بشیر

# نجوم و احکام نجوم

## دانشی آمیخته به خرافات

### ولی لازمه فهم ادبیات

## چرا جویای علم نجوم کم است؟

در طی چند ماه گذشته که این سلسله مقالات در باره نجوم و احکام نجوم منتشر شد ، چنانکه انتظار میرفت ، از طرف خوانندگان عزیز این مجله هم تشویق شدم و هم‌مورد اعتراض واقع گر دیدم آنانکه به تشویق این ناچیز پرداختند و خوشبختانه اکثریت با ایشان است ، لب لباب سخنان و نوشته های لطف آمیز شان این‌بود که (چه خوب‌کاری کردی- که پرده ابهام و غموضی را که از سالیان دراز بر چهره علم نجوم افکنده بودند بر داشتتی واسرار پشت پرده را فاش نمودی و مطالبی را که‌از دسترس ما دور بود ببازار آوردی و ازین قبیل سخنان .

و اما کسانی که بر نویسنده اعتراض داشتند ، گفتند : ( هدف ازین پر گفتن و کاغذ سیاه کردنها چیست ؟ تو دامنه‌بحث را به‌احکام نجوم که خود به آن معتقد نیستی کشا نیده ای مگر میخواهی برا ی خوانند گان احکام‌نجوم تعلیم‌بدهی؟ فایده دانستن این مطالب که به عقیده منجمان احکامی فلان ستاره سعد و فلان کوکب نحس است چیست و از اینکه بدانیم شمس باز حل چه وقت در حال تثلیث ، یا قمر با عطارد چگونه در حال مقابله است یا مشتری چه موقع بازهره مقارنه دارد یا چگونه باید طالع مولود را کشف کرد ، چیست و چه دردی را دوا میکند ؟ )

در پاسخ گروه اول ، با عرض تشکر باید بگویم ، شما اشتباه کرده اید ، من کاری نکرده ام که سزا وارقدردانی باشد ، علم‌نجوم هیچوقت در پس پرده ابهام و غموض پنهان نبوده و همیشه در تمام طول تاریخ کشور ما اشخاصی بوده اند که به تحصیل این دانش نمیپرداختند که از حاصل کار و کوششس آنان صد ها کتاب نفیس هم اکنون کتابخانه های دنیا را زینت می بخشد والبته در میان آنان کسا نی هم بوده اند که به تحصیل مبادی احکام نجوم دست زده اند و از خرافات آن بسلامت نرسته اند ، اما بهر حال اگرآنرا آموخته اند ، علم پنداشته و آموخته اند و همین که در طلب علم رنج برده اند ، همت والای ایشان را نشان میدهد ولی اگر در عصر ما ذوق و شوق فرا گرفتن نجوم یا احکام نجوم کم است یا هموطنان ما کمتر در پی این چیز ها رفته‌اند امریست مربوط به اقتضا ی‌عصر و زمان که از یکطرف فوائد علوم تجربی روز بروز بیشتر آشکار میشود و مردم به دانشهایی روی می آورند که راه حل مشکلات‌زندگی خود را در روشنی آن حل کنند و از طرف دیگرادبیات‌که‌من‌در عنوان این سلسله مقالات ، نجوم و احکام نجوم‌رالازمه فهم‌ادبیات‌وانموذکرده‌ام در عصر حاضر با ادبیا تی که پشتیبان مادر قرنهای گذ شته و حتی پنجاه سال پیش به فراگرفتن آن میپرداختند فرق کرده است ، دیروز داستان نویسی و نمایشنامه نویسی بشکلی که امروز معمول‌است جزء ادبیات بشمار نمیرفت اماامروز یك رکن مهم ادبیات محسوب می شود ، دیروز نقدادبی صورت‌دیگر داشت وامروز شکل دیگر دارد ، دیروز بطرز دیگری شعر گفته می شد ولی امروز چیز هایی را شعر و جزء ادبیات میدانند که اگر دیروز گفته میشد نامی جز هذیان بر آن نمی نهادند ، بهمین سبب شاعریا ادیب امروز خود را نیاز مند فهم اصطلا حات نجومی هم نمیداند چه رسد باینکه مثل شاعران دیروز در پی تحصیل علم نجوم یا احکام بر آید. واما مخلص شما اگر قسمتی از عمر خود را درتحصیل مقدمات‌نجومی صرف کرده و مقداری از اندو خته های خود را بوسیله مجلهٔ ژوندون بحضور هموطنان گرامی تقدیم نموده است ، در حقیقت کا ر تازه ای نکرده است ، غذایی را که دیگرا ن (خدا یشان بیامرزاد) پخته بودند دو باره گرم کرده و بر سر میز آورده است و بهمین سبب اگر بخواهد از فتح بابی بنام مقالات در باره نجوم و احکام نجوم بر خود ببالد کاری ابلهانه خواهد بود . با وصف این از شما که به تشویق وی اقدام فرموده اید بی نهایت متشکر است .

و اما در جواب آنانکه اعتراض کرده اند ، باز هم با تشکر ازاینکه مقالاتم را خوانده اند و به دقت خوانده اند ، عرض میشود که همانطور که خود تان میفرما یید ، بنده هیچ اعتقادی به احکام نجو می ندارم ، گفتگو در باره احکام نجوم و ذکر چند نکته از عقاید و نظرات اهل تنجیم برای اینست که قسمت زیادی از اوراق زرین ادبیات ما مشحون از کلمات و اصطلا حا تی است که مربوط به نجوم میباشد و اتفاقا فهم بعضی از مصطلحات‌بدون توضیح وتفسیر آن اگر محال نباشد باری دشوار هست که‌هست این توضیحات و پر گفتن ها برای آنست که کلیدی برای گشود ن دروازه ادبیات‌کهن وموروثی مابه دسترس جویند گان و علاقه مندان آن گذاشته شود ، نه اینکه‌بخواهم احکام نجوم بکسی تعلیم بدهیم .

و اما فایده دانستن اینکه فلا ن کوکب بافلان اختر چه وقت‌وچگونه در حال تثلیث‌یاتسدیس است و امثا ل این مطالب اینست که اگر یك روز شما که علاقه مند به مطالعه متون ادبی هستند ،دریوران خاقانی ابیاتی ازین قبیل خواندید

به تثلیث بروج ماه و انجم
به تربیع و به تسدیس ثلاثا
به‌تثلیثی کجا سعد فلك‌راست
به تر بیع صلیب با د پر وا

ویا در دیوان انوری دیدید که گفته است:

مه‌به‌تسدیس زحل‌کرده نظرباآفتاب
وصلتی کردی برسم بخردان‌باستان

بقیه در صفحه ٦٠

## فرهنگ اصطلاحات نجومی

قسمت (٦)

فرهنگ اصطلا حات نجو می که چند قسمت آن در ماه گذشته بـه تر تیب حروف الفبـا منتشر شد، ازین شماره بدون تر تیب تقد یـم میشود.

علت این تغییر رو ش که البتـه خوانند گان محترم خوا هند بخشید اینست که نو یسندهٔ آن در ابتـدا قصد داشت کـه فرهنگ مـزبوررا بصورت کتابی تدوین نمایـد که باحرف (آ) شروع و به حرف (ی)ختم شود و روی همـین منـظور از یا د داشتهای پرا گند ه ای که د ر ظرف چند سال فراهم آورده بود، بعضی اصطلا حات را که مر بو ط به حرف (آ) و(الف) بود مر تب‌کردوبه مجله سپرد ولی بعداً متو جـه شد که تعداد زیادی از اصطلا حات‌که باید در جای معین بـه تر تیب الفبا آورده میشد از قلم افتاده‌است‌وآوردن آنها بعد از اصطلا حا تی که چاپ شده است با ر عایت التـزا م‌حفظ تر تیب الفبائی که در آغاز کار به‌آن اقدام کرده بود، نظم الفبائی را بهـم میـزد وبـاهـم امکـان داشت که در آینده اصطلا حات دیگری ازقلم بیفتد واین خود نقص بزر گی در شیوهٔ تالیف بشمار میر فت، از انروتصمیم‌گرفت‌که‌از اصطلا حا ت نجومی هر چه را که ذکر آن نسبت‌به اصطلا حات دیگر مقد متر بنظر میر سد، بدون ر عایت نظم الفبائی نشر کند و در عـین حـال تـرتیب الفبائی اصطلا حا ت‌را در کتا بی‌که روی دست است با دقت بیشتر رعایت نماید که البته مستلزم وقت‌وفرصت زیاد تری میباشد. امیـد است که تر تیب جدید و بعـبارت دیگر عدم رعایت تر تیب، استفاده‌ای راکه از اصطلا حات مز بور متصور است بهیچ وجه خد شه دار نسازد.

«نویسنده»

دراین نقشه آسمانرا بصورتی که‌در شبهای اواخرحمل‌واوایل‌ثوردیده میشود . می‌بینید

### ستار گان دور قطبی:

عده ای از صو ر تهای فلکی کـه همیشه چه آسمان رو شن با شد و چه تاریك، در بالای افق قرار دادند ودیده میشوند مشهور تر یـــن ستار گان دور قطبی عبار تست از دب‌اکبر، دب اصغر، ذات الکر سی قیقا وس و تنین.

### دب‌اکبر:

مجمو عه ایست از ستار گان دور قطبی مرکب از هفت ستارهٔ رو شن که نو رانیت آنها بین قدر دوم وقدر سوم است چهار ستارهٔ آن به شکل ذوزنقه دیده میشود و سه ستا ر ه دیگر یك خط منکسر نز دیك بـه منحنی‌را که یك سرآن به یکـی از راسهای ذو زنقه متصـل میشود تشکیل مید هند.

چهار ستارهٔ مذکور را«نعش» و «سر یربنا ت‌النعس» و سه ستا ره متصل به آنها را «بنات النعش» یعنی دختران نعش می نا منـد و مجموع آنها را دری زبا نان هفت برادران بزرگ یا «خرس بـزرگ» میگویند. حر کت دب اکبر بـه گر دا گرد ستارهٔ قطبـی است و همیشه دو ستاره ای که ضلع پیش روی‌دب‌اکبر را تشکیل مید هند ، دریك خط مستقیم که طول آن بـه اندازهٔ پنج برابر فا صلهٔ آن‌دوستاره از یکدیگر باشد به ستارهٔ قطبـی منتهی میشود وبهمین سبب ایـن دو ستاره را«دلیلین» نام داده انـد (نقشه دیده شود).

چون دب اکبر از ستا رگا نـی است که اکثر مردم آنرامی‌شناسند، با شنا ختن آن یك عده‌ازستارگا ن دیگر را هم می توان شناخت.

### دب اصغر:

این مجمو عه نیز از ستا ر گا ن دور قطبی است واز هفت ستا ر ه که یکی از آنها ازقدر دوم و یکی از قدر سوم وبقیه کم نور تر میباشند مهمان‌ترتیب‌دب‌اکبرولی درمجموعه‌ای ای‌کوچکتر تشکیل شده است، ستاره قطبی که در مو ضعی بفا صلهٔ‌کمتر از یك در جه از قطب شمال آسمان قرار دارد و ستاره ای از قدر دوم میباشد در انتهای این مجموعه مـی باشد که‌آن را ستاره شمال وجدی هم میگویند وبا شنا ختن آ ن جهات اربعه را به آ سانی می توان یافت.

دو ستاره ای که در انتهای دیگر آن واقع شده اند «فرقدان» نا میده میشوند، فرقدان و دوستاره ای‌که بافرقدان چهار ضلعی دب اصغر را تشکیل داده اند با دو ستارهٔ‌متصل به‌چهار ضلعی مزبور، بدور ستارهٔ قطبی گر ش میکنند. دب اصغر ر ا بنات‌النعش صغرا وهفت بـرا دران کوچك یا هفت خـوا هـر و خر س کوچك هم می نا مند.

(بقیه درصفحه٦٠)

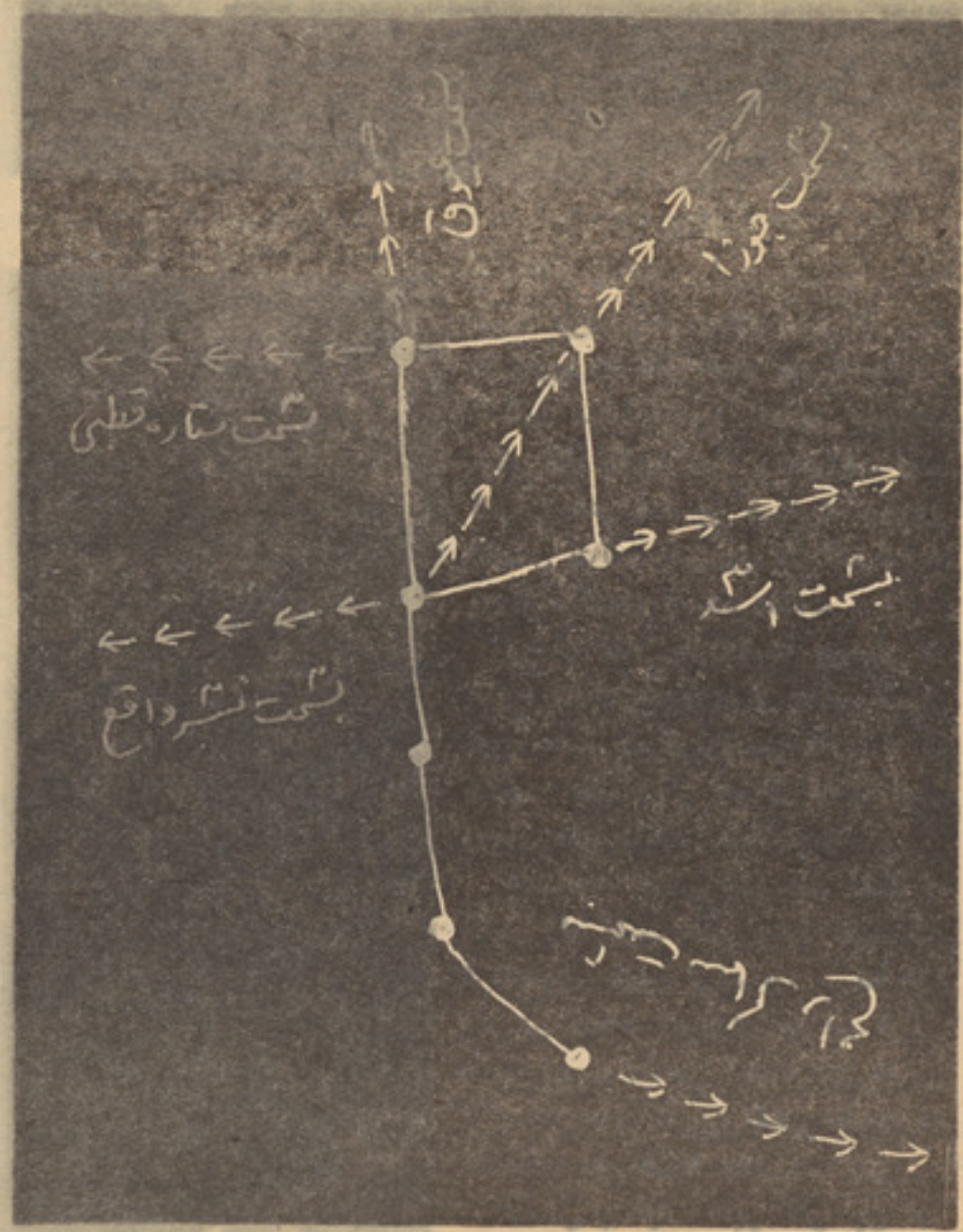


با درنظر گرفتن هیات دب اکبـرمیتوان بعضی‌ازستار گان مشهوررا درآسمان پیداکرد

# هنرمندان خبرساز

## همسر کشیش

سوفیا لورن هنر مند پرقد رت سینمای ایتالیا که در فلم هـای ی‌ا ارزشی بازی کرده است عـلاوه از جذابیت وزیبایی وفو ق‌العا ده اش کار هنری خود را بشیوه عالی‌پیش می‌برد . اخیرا فلم (همسر کشیش) در سینمای آریانا نمایش داده شد، درین فلم نقش های اول فلم بعهده سوفیا لورن و مارچلو ماسترویانی بود. سوفیا لورن درین فلم‌همانند فلم های سابقش با قدرت هنـری و بازی بدون عیب ظاهر شده بود .

### کاروا نسرای

درام کاروانسرای که تو سـط ستار جفائی دایر کت شده برو ی ستیژ آمد، درین درام چهره ها ی هندی زیادی حصه دارند دریـن مورد تبصره دیگری هم داریم .

## موفقیت در اولین فلم

معمولا هنر مندان سینما موفـق‌ترین نقش خود را وقتی بازی می کنند که چند فلم را بازی کرده درامور سینمائی خوب وارد شده‌باشند ولی نیکو لای بور لایایف بهتریـن‌نقشی را که بازی کرده در فلم‌اولش بود ، او درین فلم در نقش یـك‌جاسوس کوچك بروی پرده آمد و همین نقش شهرت فرا وانی برایش‌به ارمغان آورد . او در آنوقت فقط چهارده سال داشت فلم مذکور که (طفلی ایوانوف) نام داشت توسط اندری تار کوفسکی رژی و دایرکت‌شده بود .

پسانتر نیکولای در فلم هـای‌دیگری‌چون : (شروع کردند) (بچه و دختر) ـ (مادرشوهر کرده) بازی‌نمود ، این فلم‌ها همه فلم‌های‌خوبی بودند ولی مانند فلم های اول‌برای‌او موفقیت آمیز نبود .

چندی قبل (لین فلم) و یـك استد یوی چکو سلاو اکی فلم رنگه از روی داستان قمار باز داستایـو سکی تهیه کردند که‌درین فلم هـم نیکو لای بازی نمود . دایرکت ایـن فلم را هنر مند پر قـدرت شوروی الکسی بتالف (هیروی فلم لك لك ها پرواز میکنند) بعهده داشت .

رومان قمار باز داستا یوسکی در خارج اتحاد شوروی و بخصوص‌در اروپا شهرت فراوانـی دارد و در کشور های دیگر هم از روی ایـن رومان فلم هایشس ساخته اند .

چنـانچه نقش قهر مان فلـم را یکبار ژار فلیپ هنر پیشه فقیـد فرانسوی بازی کرده بود . اما این فلم در اتحاد شوروی بورای اولین بار بروی پرده می آید . این نقش نیکو لای بزر گترین نقشی است که تا حال در فلم‌ها داشته است .

الکسی بتالوف دایر کتر این فلم در انتخاب نیکولای بحیث‌ایفا کننده نقش اول فلم‌اشتباه نکرده است .

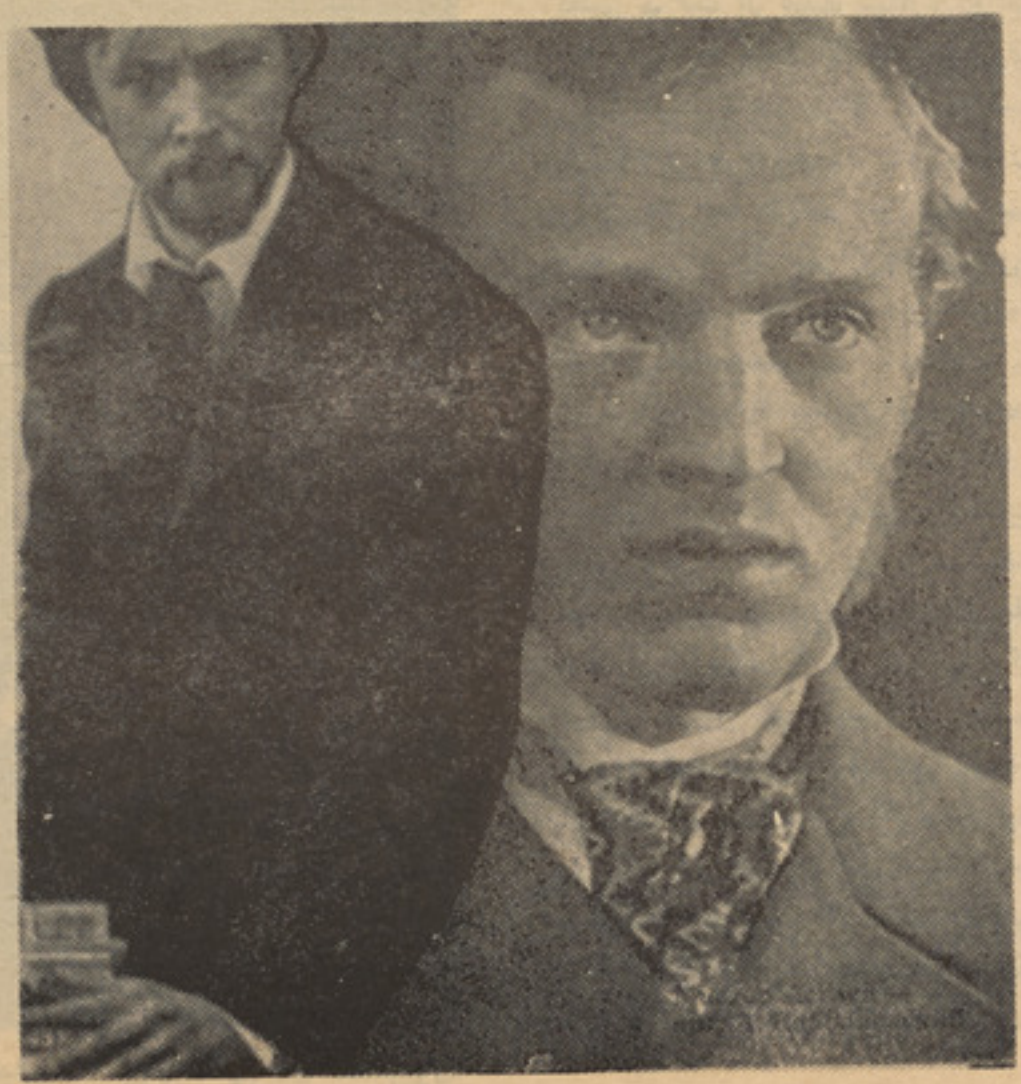

## کار پرهیز گار تمام شد

آخرین قسمت فلم پر هیز گا ر که حصه زیاد آن د افغـانستـا ن فلمبرداری شده‌است‌تکمیل گردید، این فلم ممکن است شش‌ماه بعـد در افغا نستان نمایش داده شود ، درین فلم که هما مالینی فیروز خان نقش های عمده دارند مدن پور ی ریکاو عدهٔ دیگری از هنر منـدا ن هندی هم سهم گرفته اند .از آ ن درقسمت هائی که در کندز فلـم برداری شده پیغله کبراویك دختر ریکا وعده دیگر ی از افغـانستا ن نقش دارند.

# بهار آمد و ...

## درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند

## جوش گل

گل بجوش آمد ومرغان بخروش‌ازهمه‌سوی
روبط باده بچنگ آوربت ساده بجوی
گریه ابرسیه ،خیمه نگردشت بدشت
خندهٔ برق درخشنده ببین کوی بکوی
ژاله برلاله فرومی چکد ازدامن ابر
خیزو بالاله رخی ساحت گلزار بپوی
تازه کن عهد کهن باصنم باده فروش
بادهٔ کهنه بیا شام و گل تازه ببوی

(فروغی بسطامی)

## قامت خوبان

نی اقامت آهنگم ،نی سیاحتی دارم
درشکسته پائی هاو هم راحتی دارم
درشفق تماشا نیست فکرت‌ازلب‌زهلش
کیف صد چمن درچشم ازصباحتی دارم
اشك پرنمك دایم دلخراش میریزد
شور درجگر یعنی ازملا حتی دارم
فکر قامت خوبان درد لست پیوسته
باب بیشهٔ الفت خوش فلاحتی دارم
سوزسینه مشکل ساخت ربط نالهٔموزون
ازفغان ناموزون گرقبا حتی دارم
پای گیر مستی هاتزگی محیطآمد
نیست کم جنون ، لیکن فکر ساحتی‌دارم
پای ماندگی هارا ترك جستجو گفتم
از طفیل ضعف اینجا استراحتی دارم
فطرتم تپش سازا ست‌همچوسیم صفا دایم
درادای این مضمون خوش‌فصاحتی دارم

(استاد صفا)

## ترانهٔ ارغوان

نگهی وآرزویی
عرقی ببرگ رویی
هوسی بشر م‌پنهان
نم باده ا زسبویی
بزم ارغوان نو شگفته دلکشا ست
شاخ ارغوان تر چویار دلرباست

• • •

تن ارغوان زیبا
به بنفشه گونه دیبا
چونگار عشق پرور
چو عروس شهر رویا
در نشیب کوهها وبیشه هاو باغها
جلوه گر چودر هوای شامها چراغها

• • •

سحری به‌سر گرانی
توکه فتنهٔ جهانی
بکنار ارغوان شو
بلباس ارغوانی
رنگ ارغوان شو د جمیل ترز تو
ارغوان تازه راببخش رنگ‌و بو

از: «آیینه»

## گواه

توتا نگاه میکنی
فشنگی ترا گواه میشوم.

•••

من ازطروانی که خفته روی بستر صدای‌تو
به صبح پاك و روشن بهار قصه‌گفته‌ام
بیاعزیز من بخند
چه خوب ودلپذیر خنده میکنی
بیاکه من‌به زیر حجم دردها ودرد ها،
تبامیشوم

• • •

زآفتاب قصه‌میکنم
نگاه تو، سپید من!
توتا نگاه میکنی
من‌آفتاب‌می‌شوم

•••

نگاه‌کن، نگاه کن‌بمن
مرا زمن ـ جدا بساز
که من‌به خویشتن چو میرسم
زحملهٔ هزار غصه سیاه
به‌رنگ شب سیاه میشوم ....،
سیاه میشوم.

(رفعت حسینی)

## ونوس

پیکر صاف ونیمه عریانش
بود زیبا بسان چشمهٔ نور
ایستاده کنار استخری
میدر خشید چون بلورز دور

• • •

کاکل قدبقد کشیدهٔ او
مار پرورده آب را می ماند
زلف افتاده دور دور رخش
سایهٔ آفتاب رامی ماند

• • •

روی شنهای نرم غلتیده
لحظهٔ غسل آفتاب نمود
باز مانند ماهی بی تاب
شوخی کرد وقصدآب‌نمود

• • •

بود زیبا بسان چشمهٔ نور
پیکر صاف ونیمه عریانش
تاب بار نگاه تیز نداشت
(ازلطافت حباب پستانش)

• • •

پیش او زانوی نیاز زدم
گفتم ای خاك پات تاج‌رؤس
باچنین پیکر خیال انگیز
نام پاك تو چیست ...؟گفت :
ونوس!

از : (آرین پور)

## پرتومهتاب

قفس ارایش بال وپرم سوخت
نگاهش راکمی بیتاب گفتم
وداع یار چشمان ترم سوخت
رخش راپرتو مهتاب گفتم
سخن ازچه گفتم ، دفترم سوخت
غلط گفتم، سخن در خواب گفتم
نمیدانم چه آتش برسرم سوخت
لبانش را شراب ناب گفتم
که‌برق زندگی خشك وترم سوخت
دماغ آن تبسم ،برسرم سوخت

• • •

اگردل می‌تپد ،سازی ندارد
ازآن روزیکه گل درباغ چیدم
شکست رنگ ،پروازی ندارد
امید عافیت ازدل بریدم
چو مژگان بسته شد، ،نازی ندارد
همیشه درهوای او پریدم
پری در شیشه، آوازی ندارد
بچشم بدبسوی کس ندیدم
خموشی اعتبار ساغرم سوخت
چرا صیاد، این مشت پرم سوخت

•••

شدم اشکی ودر پایش چکیدم
بزور گریه خودرا شاد کردم
زوحشت دامن حیرت دریدم
فسون دیگری بنیاد کردم
هما نروزیکه چشم یار دیدم
بهر رنگی که او را یادکردم
زدنیا رشتهٔ الفت بریدم
برای دیده غم ایجاد کردم
که‌این‌برق‌جنون، خاکسترم سوخت
دلم درپشت چشمان ترم سوخت

• • •

محبت نغمه پرداز خیال است
جو یوسف از صدای دل تپیدی
تپش هنگامهٔ روز وصال است
چووحشت ازنگاه‌خود رمیدی
زخود رفتن درین معنی کمال است
چرا از خانهٔ دل پاکشیدی
به‌این بیطاقتی ،هستی‌محال است
ازین ماتم سرا آخر چه دیدی
نفس در انتظار محشرم سوخت
که رفتی از برو ، دل دربرم سوخت

• • •

یوسف گهزاد

## بهاروحافظ

دوستان وقت گل آن به‌که بعشرت کوشیم
سخن پیر مغان است بجان بنیوشیم

• • •

حاشا که من بموسم گل ترك می کنم
من لاف عقل می زنم این کار کی کنم
مطرب کجاست تاهمه محصول زهدوعلم
درکار بانگ بربط و آواز نی کنم

• • •

بهار وگل طرب انگیز گشت‌و توبه‌شکن
بشادی رخ گل بیخ غم زدل برکن
رسید بادصبا غنچه درهوا داری
زخودبرون شدوبرتن درید پیرهن
صفیر بلبل شوریده ونفیرهزار
ببوی وصل گل آمد برون زبیت حزن

• • •

خوشتر زعیش وصحبت باغ وبهارچیست؟
ساقی کجاست گوسبب انتظار چیست؟
هروقت خو ش که دست دهد مغتنم‌شمار
کس راوفوق نیست که انجام کارچیست؟
معنی آب‌زندگی وروضهٔ ارم
جزطرف جویبار ومی خوشگوار چیست؟
راز درون پرده چه داند فلك ؟خموش
ای مدعی نزاع توباپرده دار چیست؟

از سپوژمی رؤف

# کتاب فروش دیوانه

سه کوچه ویك میدان بود. درین میدان دکا نها بسیار بود د کـان های‌قصابی، نانوایی، شیرینی‌فروشی دوافروشی ویك کتابفروشی . صبح ها آدمها ازین سه کوچه میبرآمدند میدانی بزرگ راطـی مینمودند و میرفتند پشت کار شان شامهاسیل همین آدمهاباچشمان درون رفته‌شان بالبان محکم بهم چسپیده ایشان باز میگشتند ازمیدانی بزرگ میگذشتند درسه کوچه تقسیم میشدند وبعـد ناپدید میشدند همه‌ای این آدمها با چشمان درون‌رفته‌یشان پیش پایشان رامیدیدند . مثل اینکه جای دگر را دیده نمیتوانستند. لبایشان همیشه بهم‌چسپیده بود، لبخند یاد نداشتند نزدیکهای شام دم دکانها پرجمعیت ترمیشد وآدمها بسته های بـزرگ وکوچك زیر بغل میگـر فتند پیش پایشان رامیدیدند ومیرفتند در سه کوچه ناپدید میشدند .

هیچکس دم دکان کتابفروشـی نمی استاد. نگاه های کتابفروش از صبح تاشام ازپشت پنجره جمعیت آدمها را میکاوید ... ازاوهمه حساب میبردند مردی قـوی بنیه‌یی بـود استخوانهای درشت درشت داشت شانه هایش پهن بود بازو هایشـی محکم محکم مینمود .

وقتی شام‌میشدکتابفروش ساعتش رامیدید استواررروی جایش مینشست جمعیت رابانگاهش میکاوید به آدم هائیکه باچشمان درون رفته یـشان پیش پایشانرا میدیدند، میدید وصدا میزد .

ـ آقا .

همه‌ی آنانیکه ازنزدیکی دکانشـ میگذ شتند تکان میخور دند بـالا میدیدند کتابفروش با انگشت سوی یکی آنان اشاره میکرد ومیگفت :

ـ بیا .

مرد نزدیك میشد کتابفروش‌کتابی ازقفسه‌ی کتابها بیرون میکرد وبـه مردمیگفت :

ـ این کتاب رابخر .

اگر مشتری کتاب را میگرفت و پولش راروی طاقچه میگذاشت کـه هیچ ... اماآگرمیگفت :

ـ نی .

کتابفروش بند دستش رامیگرفت ودربین پنجه هایش آنقدر میفشرد تامشتری ازدرد بخود بپیچدوبادست دگرش پول درآورد وروی طاقچـه بگذارد . آنوقت دستش را رهامیکرد مشتری کتاب رامیگرفت ومیرفت . همه‌ی آنانیکه اینطور کتاب میخریدند ودرآن سه‌کوچه ناپدید میشدندوقتی درآخرهای کوچه میرسیدند این سو وآنسو میدیدند لای کتاب را بـاز میکردند به کلمات چاپی وسیاهرنگ که کنار یکدیگر چارزانوزده بودند میدیدند کتاب رادرلای پنجه هایشان میفشردند پاره میکردندمچاله‌میکردند وباتمام توانای‌شان‌دورمیانداختندش. بعدباچشمان درون رفته یشان دو باره پیش پاها یشانـرا میدیدند، خونسرد وآرام پیش میرفتند .

صبح هابازآدمها ازسه کو چـه نمودار میشدند از میدانـی بزرگ میگذشتند ومیرفتند پشت کار شان. نگاهای کتابفر وش دنبـال مشتری دیروزیش جمعیت رامیکاوید وقتی‌او راميیافت بلند صدامیکرد :

ـ آقا .

مشتری میاستاد کتابفروش بـا انگشتش اشاره میکرد ومیگفت :

ـ بیا .

مشتری باترس پیش میـرفـت کتابفروش می پرسید :

ـ کتاب راخواندی ؟

ـ ... هان .

ـ خوبش بود ؟

ـ ... هان مخصوصا همان آد م جالب بود... همان آدم لاغر ..

کتابفروش سرش‌راآرام آرام تکان میداد ومیگفت :

ـ هان ، هان جالب است، جالب است . همه چیزجالب است .

میگویند وقتی شب ها ناوقت‌میشد شهربی جمعیت میشد کتا بفروشـ چراغش رامیگرفت هرسه کوچه ها رایکی بعددیگر تاآخرطی میکرد از اینجا وآنجامچاله های کتابهایش را میبافت دردامنش‌میانداخت بدکانش. همه کتاب های مچاله شده وپـاره شده زاروی میزتوده میکرد پشـت میز مینشست موهایش را چنگ‌میزد ومیکشید اوهو اوهو میگـریست . اشك هایشس از کنار چشم هایش می غلتیدند.

ازدوطرف بینی اش می لولیدند روی میزکنار کتابهای پاره شده ومچالـه شده . به کتابها میدید وگریه آلود میگفت :

ـ شمارا کشتند... شمارا‌کشتند اوهو اوهو شمارا کشتند چشما ن اشك آلودش راباپشت دستش پاك میکرد، ازجایش‌برمیخاست پولهایش رامی شمرد درصندوقی میگذاشـت کتابهای مچاله شده وپاره شده را درصندوق دیگر میگـذاشت بعد از پشت کتابهاآئینه بزرگی رادرمی‌آورد کنار چراغ میگذاشت ، رو بـروی آئینه می نشست وخودش ز اشکلك های می ساخت، قیافه های بخـود میگرفت دوکنار دهانش را گاهـی پس میبرد وگـاهی پیش می آورد گاهی هم‌سردوانگشتش رادر دوکنار دهانش فرو میبرد دوکنج لبانش را سوی گوشهایش‌میکشید دندانهایش سپید سپید معلوم میشدندبعدسرش رابه آئینه نزدیك میکرد شقیقه‌هایش رادرآئینه میدید لای موهایش تـار سپید اینجا وآنجامیدرخشیدندسرش رابه آئینه نزد یکتر میکرد تارهای سپید مویش رایکه یکه میکنـد و کنار میز میگذشت.

آئینه رادوباره در مخفی گـاهشـ میگذاشت باز میگشت به توده‌کوچك موهای سپید میدید توده را در کف دستش میگذاشت وبا غیظ پـف میکرد وهرتار به هرگوشه ناپدیـد میشد .

صبح هاباز مشتری دیروزی اش راپیدا میکرد ومی پرسید .

ـ آقا کتاب راخواندی .

ـ ... هان .

ـ خوبش بود ؟

ـ ... هان مخصوصا همان آد م لاغر جالب بود .

ـ هان جالب است جالب اسـت همه چیز جالب است .

میگفتند ا ین کتابفروش یکـروز دیوانه شده نیمه شب کتابهایش را گرفته واز شهرش فرارکرده وآمده آنجاوازهمان وقت تنهای تنهاست.

یکروز من دم دکانش ایستادم با تعجب بمن نگریست چشـمانش را بزرگ کوچك کردو باناباوری گفت:

ـ توکتاب میخری ؟

ـ ها .

ازجایش برخاست سوی قفسه ی کتابها رفت من سر م را پیش بـردم بادقت وکنجکاوی درون دکانش را دیدم بسیا رمنظم بودهمه دیوار هـا پرازقفسه هابود وقفسه هاپرازکتابها کتابهای بزرگ کتابهای کـوچك . زیریکی ازقفسه هاتصویری آویختـه شده بود دورادور تصویر با دقـت بریده شده بود تصویر مضحکی بود موجودی شبیه انسان، چـار زانـو نشسته بوددودستش راروی دوزانو گرفته بودگوش‌هایش بزرگ‌بزرگ بودمثل دوحلقهٔ بزرگ گردنش رایك طرف کج‌کرده بود دهانش تابیـخ گوشش بازبود زبانش رابرون آورده بود مثل اینکه قهقه مـی خندیـد چشمانش گردگرد بود. تصویـر رنگ سبز داشت . کتابفروشی تاری درگردن آن انداخته بود وآنرا حلق آویز کرده بـود. تصـویر همیشه همانطور چارزانوزده درهوادراهتزاز بود. بالای قفسه تصویر دگری بود قاب شده . تصویر مرد میانه سالی که پیشانی بزرگ وچهره استخوانی داشت چشمانش دور ها رامیدیدلب هایش بـهم چسپیده بـود راسـت نشسته بود مثل اینکه ازسال هـای سال همانطور خشك شده بـود . دورتر روی یکی ازقفسه ها مجسمه سنگی سپیدی بود تنها سر یك‌مرد مرد موهای دراز پـرشکـن داشت موهایش روی شانه‌هایش افتاده بود چشمان مجسمه ذورهارا میدید لب

هایش محکم بهم چسپیده بود .

کتابفروش کتابی راروی طاقچه گذاشت پولش راگذاشتم کتا برا گرفتم راه یکی ازآن سه کوچه را گرفتم ورفتم. وقتی درآخر های کوچه رسیدم، نمیدانم چرا منهم لای کتاب رابازکردم به کلمات چاپی وسیا ه رنگ که‌کنار یکدیگر چار زانو زده بودند دیدم بعد منهم کتابرا پاره کردم بامچاله کردم وبا تمامی قدرتم دور انداختمش . ازدور به شکل نامنظم کتاب مچاله شده دیدم. راهم راگرفتم پیش پایم رادیدم ورفتم .

بعدازآن همیشه ازبیراهه هارفت وآمدمیکرد ازنزدیك‌دکان کتا بفروش نمیگذشتم نمیخواستم از منهم هم بپرسد که کتابرا خوانده ام یا نخوانده‌ام ...

سالها گذشت . دیگر در موهای من هم تارهای سپید اینجا وآنجابرق میزد... اما صبح ها آدمهاازسه‌کوچه میبرآمدندازمیدانی بزرگ میگذشتند ومیرفتند پشت کارشان ... چشمان شان همانطور درون رفته وچقوربود لبهایشان‌روی هم چسپیده بودلبخند نمی زدند . شامها باز از میدانی میگذشتند ودرسه کوچه نا پدید میشدند . ونگاهای کتابفروش هم ازگاه تابیگاه جمعیت آدمهارامیکاوید نزدیك های شام آدمی را صدا میزد واورا وادار به خریدن‌کتابی میکرد.. آدمها هم درآخر کوچه ها کتاب را پاره ومچاله میکردند . نیمه شبها کتابفروش چراغ بدست هرسه‌کوچه راتاآخر پیمود کتاب های پاره شده‌اش رادردامنش جمع میکرد می آمد روی میزدکانش میگذاشت واو هو اوهو میگر یست.

یکروز بعد سالها منهم در بین جمعیت آدمهای بی لبخند گم شده بودم پیش‌پایم‌رامیدیدم وخیالم‌می‌آمد چشمانم درون رفته وچقور است لبانم محکم بهم چسپیده بود. یکبار شنیدم کسی صدا زد :

– باش !

ایستادم نگاهم رااز زمین آرام‌آرام بلند کردم دوپای ثابت ومحکم کمر عریض‌که بطرف‌بالاعریض ترمیشد.. شانه های پهن گردن کلفت لبهای سیاهرنگ نگاهم‌درچشمانش نشست. شناختمش . کتابفروش دیوانه بود. موهایش سیاه بود باخودگفتم حتما شب پیشتر تارهای سپید مویش ر یکه یکه کنده . دور چشمانش چین های افتاده بود دوکنار لبهایش هم. پرسید :

– کتاب راخواندی ؟

یادم آمد که سالها پیش منهم کتاب راناخوانده درآخر کوچه پاره ومچاله کرده بودم وباتمام قدرتم دورانداخته بودمش . یادم آمد که شاید کتابفروش مچاله ی کتابش رایك نیمه شب درآخر های آن کوچه یافته باشد . گفتم :

– نی .

سرش راخم کرد ودوباره بسرعت بلند کردوشرمزده گفت :

– میدانم ... همه چیز را میدانم اماتوبگو : «هان خوانده‌ام خوبش بود.» بگو ... بگو .

من بلاتکلیف‌مانده‌بودم نمیدانستم چکارکنم . ساکت بودم مثل اینکه لبانم بهم دوخته شده بود . یکباربه شدت بنددستم‌راگرفت باانگشتانش بنددستم رافشرد دردزیاد در بند دستم احساس کردم .خیالم امد استخوان بنددستم شکست گفت :

– ازپشت من تکرار کن .

– تکرار میکنم .

شرمزده بمن دید وگفت :

– بگو: «کتاب راخواندم» .

ازپشتش تکرار کردم .

– کتاب راخواندم .

– خوبش بود. جالب بود .

– خوبش بود. جالب بود .

دستم رارها کرد سرش را تکان داد وگفت :

– هان ... جالب است‌جالب‌است

بنددستم درد میکرد ازکتابفروش دیوانه ترسیده بودم . باز بنددستم رادربین انگشتانش محکم گرفت و شرمزده گفت .:

– بامن بیا .

دیگر چیزی نگفت . کنارش راه میرفتم . راه پیمایی‌دراز بود. ازکوچه های ناشناسی گذشتم . آدمها از پنجره هایشان سرك میکشیدند متعجب به من وکتابفروش میدیدند وباخود شان سرگوشی میکردند وابلها نه به همدیگر میدیدند .

(ناتمام)

دگلو بهیر

## پسرلی

راغی پسرلی په وطن ملك به سبزه زارشی
ځای په ځای گلونه غراو سمه‌به گلزارشی
ونی به شی تاندی را برسیره‌به تیغونه‌کړی
ډك‌به‌وی شودونه بوراگان به‌پری خوبونه‌کړی
ډیرو به تنکوونو سپرو لی وی‌غوټی خپلی
خوك‌به‌یی بیرسری‌خوك به‌وسپری‌کونی‌خپلی
لاړه به سختی شی د راحت دی‌امیدونه‌ډیر
وینی‌به‌په‌سترگو پسرلی کښی سره‌گلونه‌ډیر
ورکی به‌کینی شی هریوزړه به‌کړی پیدامینی
غاړی به‌تر غاړی کړی هریودورورولی ځینی
وبه‌شی باران په‌خوخو ورځو دغه ورځوکښی
ډیر به رحمتو نه دپسرلی وی په‌وریځوکښی

«نصر»

## دبهار ترانه

دنوی ژوند نوی بهار دی
په هره خوا گلا ن غوړ یږی
جوړ د بلبلو پری چغار دی
دخو شحالی نوبت غږیږی

• • •

دنوی ژوند نوی سندر ی
مزه کوی دنو بهار په گلو
د محبت خو ږ ی خبر ی
بلبل شروع کړی دسهارپه‌گلو
داشپی او ور ځی بختور ی
هرخوك موړ شوی په‌دیداردگلو
روان په خنگ‌کښی‌یار دیاردی
دنوی ژوند نوی بهار دی
په دید نو نو نه مړیږی
په هره خوا گلان غوړیږی
دناستی و خت نه‌دی یارانو

• • •

د نا ستی وخت نه دی یا رانو
دبیداری جوړ ی ناری دی
یو ی ایستلی بز گرانو
د کراو کیلی ننداری دی
کډی بار شوی د کو چیانو
دښایست جو ړی منظری دی
دسرو او ښانو جوړ کتار دی
دنوی ژ وند نوی بهار دی
بیا دلیلا کډی بار یږی
په هره خوا گلان غوړیږی

• • •

ملگروځیء چه روا نیږیء
په حر کت کښی برکت دی
راځی راځی چه پورته کیږو
نغښتی‌په‌دی کښی‌لوی حکمت‌دی
په‌یوه غږ به را ټو لیږو
وخت دیو والی او وحدت دی
مونږ ته وطن سترگی په‌لاردی
دنوی ژو ند نوی بها ر دی
دناز په سرو شونډو موسیږی
په هره خوا گلان غوړیږی

• • •

دپسر لی له بر کته
د دیدونو ار زا نی شوه
له ډ یر ی مینی محبته
مینه د ز ړو جاودانی شوه
لیلا په بام شوه را او چته
د مینانو کا مرانی شوه
کړی یی په‌نوی رنگ‌سنگاردی
دنوی ژو ند نوی بها ر دی
دناز په سرو شونډو مر سیږی
په هره خوا گلان غوړیږی

« حافظ »

## دبلبلو غوغا

چه بها ر محض دپاره دنشاط
ځای په‌ځای و غوړاؤ سږ بساط
بړوسی شونډی دغنچی گل خندان‌شوی
د شبنم سپینی‌غوټی پکښی دندان‌شوی
سری اوشنی جامی‌تیاری دغنچی‌شوی
جلوه گری د چمن په څه پسی شوی
چه نسیم کړی دخزان له بنده‌خلاصی
دشاخونو په ټالو نو شوی رقاصی
گل پرده بیرته له مخه دسبا کړه
طایفه یی دبلبلو په غو غا کړه
هسی رنگه شوه لاله له غره پیدا
لکه لعل شی له کا ڼی هو یدا
هسی پروت گل‌نرگس ؤپه لاله کښی
لکه عین مخمور کسی په پیاله کښی
لاله بل کړ هسی اورپه‌هوروتورکښی
چه یی وسوخپل‌کیکوړی په تنورکښی
مست په میو شو دشوق هسی بلبل
چه یی سر سترگی کاته په‌مخ دگل

«حمید»

## دپسرلی منظره

لوستی سری‌اوزیړی وریځی‌په‌آسمان‌دی
زیړی لمر دی نری پرخی دباران‌دی
په ویاله کښی درنو اوبو مو جونه
په خندا اوپه مستی کښی‌راروان‌دی
دولی نه هر یو لورته شنی کبلی
خوری شوی په مثال ددستر خوان‌دی
یو خوا سرو سفیدی وتلی غاړی
بل خوا گل‌له‌شنو شاخونو آویزان‌دی
مخامخ ونی د سرو زیړو گلونو
آویزان په غونچو کښی شنه‌توتیان‌دی
پاس پری‌گرځی سپینی‌بتی‌مړ ځانگونه
نرگس شونډی زیړی کړی‌په‌میدان‌دی

ساقی جام دمیو راکړه چه مخمورشم
سپیری ورځی تیری شوی د خزان‌دی

«ساقی»

## منت بار

دسپین مخ د تورو څڼو له رغبته
ښاخ دزلفو یی پخپله خدای‌راټیټ‌کړ
منت بار د هر سفید دهر سیاه یم
گڼی زه د یار تر قد پوری کوتاه‌یم

«رحمن بابا»

• • •

چه زماپه دور بوی دوفا نشته
پیدا مه‌شه پس‌لماپه داگلشن‌کښی
بیهوده ځنی ا مید کوی بلبله
وفامه غواړه دگلو په وطن کښی
بلبل کله په و فا دومره نامی‌دی
خو هجری ځان‌هویدا کړو په‌دافن‌کښی

«اشرف هجری»

## راشه کښینه

روغ به نشم بی وصاله راشه کښینه
شه خبر زماله حاله راشه کښینه
آخر گړی ده قرار می نه‌شی بی‌له‌تا
دوحشت په خوی غزاله راشه کښینه
مراد د عند لیب بی و فا گله
جلوه گیرشوی‌پس له کاله‌راشه‌کښینه
آرام لکه بسمل په پر هار مومم
له تا نه‌غواړم د سما له راشه کښینه
تل په داکمند دابرو په شهلاسترگو
دخپل یاره شام وهلاله راشه کښینه
چه ایام کړ و سره یاد دبیغمی‌اوس
یو ساعت زما همساله راښه کښینه
ناز کی دیار د طبعی کړه منظومه
ای شیدا نازك خیا له راشه کښینه

«کاظم شیدا»

نوشته از: مارلین گران بك

برگزیده

آلفرد هیچکاک

مترجم : نیرو مند

# برای دو نفر جای نیست

هربی بموترش سخت علاقمند بود. او با چنین موتری می توانست هر کجا یی که خواسته باشد مسافرت کند. هیچکس او را ازداشتن یك چنین موتری مسخره‌نمی‌ساخت جوانان بدون شك حین عبور او ازخیابان ها باچشم موترش راتعقیب می کردند و دختران جوان بسویس لبخند می‌زدند ...
هربی روی اشترنگ خم‌شده ، از شیشهٔ کوچك یار دیگر خیره به بیرون نگریست‌و پایش روی اکسلیتر فرود آمده آنرا تازمین موتر فشار داد وبادهن خود صدای غرش موتر رادر آورد.

«هربی !»

اوپای خودرا ازروی اکسیلتر پس کرد بشدت پرك زد. درحالیکه چشمها یش رابه دیوار گاراج دوخته بود، صدای پدر اندرش راشنید :

«ازموتر فرود آی !»

ستیو ، پدر اندر هربی دروازهٔ موترا بشدت بازکرد. صورتش ازفرط خشم سرخ می‌زد . هربی از موتر بیرون خرید ودر حالیکه چشمها رابه زمین دوخته بود، آرزو مینمود کاش بی اندازه ازان محل دورمی‌بود تا فحش وناسزای پدر رانمی شنید و کلمات خردکنندهٔ او بسه‌گوشش نمی رسید ...

« چقدر بتو گفته ام که موتر را آرام‌بگذار؟ همین دیروز توبمن قول دادی که حرفهای مرابه گوش هوش بشنوی !»

هربی با اشارهٔ سر حرفهای اورا تایید نمود ـ پدر اندرش حق داشت ! او وعده کرده‌بود دگر باموتر بازی نکند ـ امابه نحوی اووعده های خودرا به دست فراموشی سپرد واو همیشه این کاررا تکرار مینمود . اوقصد نداشت ستیو راخشمگین بسازد وما درش‌را اندوهگین ببیند. هربی از همه بیشتر آرزومند خوشبختی همگانی بود..

پدر اندر او ازدنبالش دروازهٔ موترا بشدت زده محکم بست‌واظهار داشت:

« تو ووعده‌هایت! من باید بدانم که‌دکلهٔ پوچ تو هیچ مغزی وجود ندارد . »سپس هربی رابشدت از دروازه گاراج به داخل عمارت رانده به حرفش ادامه داد : «برو به درون ،ماهردو امروز باید بصورت قطعی تکلیف مان را روشن بسازیم !»

هربی به‌روی خورده، تقریبا در غلتید. او سعی نمود ازکنارهٔ زینه محکم گیرد، وامیدوار بود پدر اندرش متوجه نشود ـ زیرا اگر میدید بطور قطع باز هم براومی غرید.هربی ولویك مرد بود بازهم ...اگر ستیو برسر قهر می آمد همه کار ها خراب می‌شد!

هربی مجددا صد ای پدر اندرش راشنید: «برو. پیشتر !» هربی تمام قوایش‌راجمع‌کرد تاروی پاها بیایستد. از نهادش آوازالتماس برخاست : خواهش می کنم بگذار سر پایم بیایستم وبه زمین نغلتم ... درمطبخ‌مادرش به‌طرف اوبرگشته بصورتش پوز خند زد. برای یك لحظه هربی پدراندرش رافراموش کرده درکنار مادر احساس گرمی و حرارت نمود . اسیتو دروازه رابسته خودشرا پهلوی هربی رساند . پسر جوان دفعتا احساس تنهایی وبرودت نمود.

استیو اظهار داشت : «گراس مابا‌هم‌حرف هایی داریم که‌بزنیم .»

تبسم از چهرهٔ مادر هربی ناپدید شد . او بصورت پسرش دیده، سپس متوجه اسمیتو شد وآنگاه به‌چهرهٔ پسرش دو باره‌نظر انداخت .پسر جوان دست خودرا درازکرده می‌خواست اورا لمس کند. اما مادر متوجه‌او نشد وهربی نفس رادر سینه قید کرده آرام ایستاده ماند .

هربی صدای پدر اندرش را شنید که گفت :

« گراس ، اوباز هم بموتر من سوارشده بود .»

هربی هنوز می‌دید که‌نگا های مادر به صورتش چسبیده بود.

اسیتو بالحن استهزا آمیزی بحرفش‌ادا مه داد: وحال موفق شده ام موقتا باتو عروسی کرده ، اظهار آمادگی نمودم درمورد نگهداشت فرزندسابق توسعی خودم رابکنم اکنون سه ماه شده که کوشش برای قبول مسولت او می کنم اما تمام تلاش من‌بیهوده ماند ومن نمیتوانم زیر یك سقف بااین پسر احمق به زندگی ادا مه دهم .

رنگ صورت زن‌پرواز کرد وبالحن‌مرتعشی گفت .چگونه میتوانی اینقدر بیر حم باشی استیو داد زد . تو همان کسی هستی‌که‌باید بی رحم وبی عاطفه اش خواند. هربی باید بالاخره‌دریك گور ستان. دریك آسیاب کهنه سپرده شود ـهر کجا که دلش می خواهد برود . هربی سوزشی در معده اش احساس نمود و دردی شد ید ی در آن پیچید .او میخواست دستهارا در جیب پتلون فرو کند اما قدرت اینکارا درخود ندید.

مادرش در چنان وضعی قرار گرفته بودکه هر لحظه گمان میرفت به گریستن شروع خواهد کرد . رو به پسرش کرد گفت.هربی اتاق خود برو منهم بدنبالت می آیم .

هر بی میخوا ست از مادرش اطاعت کند اما پدر اندر از بازویش گرفته گفت: وبه بگذارش که همین جا بماندوبریازودبایدهمه چیز را بداند .

گراس پاسخ داد :«امامن نمی خوا هم این موضوع‌درحضور او حرف زده‌شود.

توخوب می‌فهمی که‌او ازینگونه موضوعات تاچه حدی متاثر میشود.»

«ومن ؟ چه فکر میکنی که این‌پسراحمق تاچه اندازه اعصاب مرا خراب میکند ؟»

«استیو !»

«گرا س! حقیقت رادرصورت او بخوان . هربی تنه وتوشهٔ یك پسر ۱۹ ساله را دارد امامغزش به‌اندازهٔ مغز یك کودك ۵ سا لهٔ میباشد. به‌یك کودك راستی انکشاف نکر ده میماند .شایسته بود سالها پیش او را به‌یك پرورشگا ه می‌سپردی .»

هربی دید که‌چگونه اشك رخساره های مادرش رانمناك ساخت . فر وچکیدن دانه اشك را درچشمهای مادرش دید و به‌نحوی خودش رامسوول فرو چکیدن‌آن اشکها دانست مخصوصا بکلی فراموش کرده بود که‌دگرباره دست به‌موتر اسیتو نزند .

«اسیتو ! خواهش میکنم بگذار یك مر تبه دگر بااو حرف بزنم ! فکر می‌کنم که میتوانم همه مسایل رابه‌ا و روشن سازم واورابفهمانم که... من بعداز ین کاملا مراقبت خواهم‌کرد تااودر آینده بهیچوجه بموتر نزدیك نشود.»

گراس اشکهایش راپاك کرده به سخنش ادامه داد: «درآینده همیشه دروازهٔ گاراج را قفل میکنم تااو نتواند به‌موتر دست بز ند . »

استیو سرش را بعنوان رد تقاضای گراس جنبانید ، اما مادر هربی دنبال تقاضای خود را رها نکرد :«یك‌نوبت دگربمن فرصت بده! تو میفهمی که من راضی نمی شدم اورابه کدام یتیم خانه یا پر و ر شگا ه بفرستی .»

«این مطلب راهفتهٔ پیش هم بمن گفتی ! ومن مهلت دادم ولی بی‌فایده بود.. هیچ موردی ندارد که‌برای بارگانی به‌او فر صت داده شود ـ گراس او باید ازین‌خانه بیرون برود. »

«خواهش می کنم ، التما س می کنم.او درین خانه به‌کسی آزار نمی رساند. اوصرف به‌داخل موتر تو رفته ،پشت اشتر نگ می‌نشیند وادای یك رانندهٔ مسابقات مو تر رانی راتمثیل میکند .»

صورت اسیتو دوباره سر خ شده دادزد: موتر مال منست ! وخوش ندارم اوبه موترم دست‌بزند .»

« خیلی خوب. من مراقب هربی می‌باشم وتمام مسایل رابه او روشن می‌سازم وبتو هم وعده میدهم که ..»

هربی به‌سرعت اظهار کرد : «من آنرا وعده میدهم . »

چنان مینمود که‌پدر اندر به‌حرفهای اوباور نداشت وبهمین نسبت هربی حرفها یشر ا تکرار کرد: استیو من‌بتو قول میدهم که‌دگر باربموترت نزدیك نشوم.

شرافتمندانه تعهد می‌دهم که بهیچو جه موضوع رافراموش نکنم !»

اومتوقع بود آثار رضایت خاطر را در سیما ی اسیتو بخواند وازهمین سبب باترس هراس منتظر انعکاس اسیتو شد. لا اقل می‌خواست او تبسمی کند . برای یك لحظه درمحیط مطبخ سکو تی برقرار شد. هربی نفس رادر سینه قید کرده منتظر جواب شد. سرانجام استیو گفت: اوکی، اما درصورت تکرار موضوع تصمیم من جدی خوا هد بود. فهمیدی که‌چه گفتم ؟»

سپس رویشرا به‌طرف گراس برگرداند . گفت: «اگر این ناقص الخلقه.. . اگرهربی یك مرتبهٔ دگر بموتر من نزدیك شود، همان لحظه گمش میکنم یااینکه من ازین خانه خواهم رفت ! »

درختم سخن بر گشته از مطبخ خا ر ج شد .

مادر هربی باترس ولرز به پسرش نزدیك آمده پرسید : «حرفهای اورا شنیدی ؟اسیتو بسیار خشمگین بود. تو حق نداری دگر باره به‌مو تر اودست بزنی »

هربی سرش را شورداد اوحرفهای مادرش را فهمیده بو د او نمی خواست که استیو راعصبی بسازد ومادرش اندوهگین شود ..

هربی سه روز به وعده وفا کرد ـمادرهر روز وهر ساعت پیش از خروج‌از منزل‌به‌او یاد آوری میکرد وهمیشه گاراج را ازروی احتیاط قفل مینمود .

روز سه شنبه‌بود وپسرناشتایش راتمام نمود .بود که مادر هربی تیلفون کرد.اواز اتاق بیرون رفته ،مقابل دروازه گاراج استاده در داخل گاراج صدای گردش موتر را شنید وسپس صدای استیو را شنید که باسامان وابزار کار می کرد...

اما دروازه گاراج که‌هنگام بازشدن با لا می‌رفت مثل روز های سابق قفل نبود ودر حصهٔ زمین کانکریتی درحدود یك بلست باز بود. یك پتلون کلوله شده درگوشهٔ راست زیر دروازه آمده مانع فرود آمدن کا مل آن میشد درحالیکه اسیتو بالای ماشین موتر موتر کارمیکرد وماشین موتر را همچنا نچالان نگاه داشته بود.

هربی به‌پتلون کلوله شده درگوشه‌راست چوکات دروازه خیره شد. سپس خودشرا خم نموده، دستش را در ازکرد وبه دستگیر دروازه چسپید . به یك قوت آنرا کمی بالاتر کرد وآنگاه بانوك بوت پتلون کلوله کرده‌گی را اززیر در وازه دور کرده به داخل گاراج انداخت وسپس دروازه رارها کرد که‌به‌آرامی وبیصدا فرود آید. ماشین موتر هنوز هم چالان بودوگردش می‌کرد.

هربی به‌منزل برگشت‌وباخرس پرکردگی خود ببازی مشغول شد. وقتی مادرش هنگام نان چاشت صدا کرد، اسیتو از خانه جواب نداد .

ماشین موتر هنوز هم درگاراج چا لا ن بودوهربی گفت : اسیتو درگاراج کارمیکند. اورا صدا بزنم ؟اماتو گفتی که‌بمو تر ش نباید نزدیك بشوم .»

مادر هربی به‌مو های پسرش کشید و به نرمی گفت :«خوبست من خودم رفته‌صدایش می‌کنم. او اززینه ها فرود آمده ازعمارات خارج شدوهربی نیز ازدنبالش فرود آمد . مادرش دروازهٔ گاراج راباز کرد فضا ی‌گاراج راباز کرد فضای گاراج مملو از هوا ی وسنگین ،درعین حال‌خشك وتندی بود وباباز شدن دروازه این هوای کثیف گراس‌صدازد.» استیو نان‌آماده‌است .

هیچ صدایی نشنید و کو چکترین آوازی نیامد . تنها گردش موتور ادامه داشت . هربی دید که اسیتو چگونه به‌روی ماشین موتر خم‌شده اماکار نمیکند .دست راستش پایین افتیده ویك پیچکش به‌روی ز مین به نظرش خورد .

مادر هربی فریاد زد «استیو !»وآنگاه‌دویده به‌پشت موتر خودش رابه اسیتو رساند واز شانه اسیتو گرفت بسوی خود کشید . اسیتو بیحرکت به‌یك پهلو غلتید و هر بی درین لحظه توانست صورت اورابیند. مثل گل لاله سرخ‌شده بود. چنان سر خی که‌هربی هرگز در گذشته به‌خاطر نداشت.

هربی صدای مادرش‌راشنید که‌چگو نه درگاراج ته وبالا می دوید تااینکه ماشین را خاموش کرد. سپس متوجهٔ پتلون کلو له کرده گی درنزدیکی دروازهٔ گاراج شده‌پتلون را ازروی زمین برداشت .چشمهایش پر از اشك شده‌بود. هربی گفت :(شرافتمندا نه می‌گویم که‌من درگاراج نبوده ام. دروازهٔ گاراج بازبود ومن آنرا فرود آورده محکم کردم تااسیتو بازهم بالای‌من‌قهر نشودو مرا ازمنزل بیرون نکند. به‌اسیتو بگو که من‌هرگز کلمات وحرفهای اورا فراموش نکرده ام.وبه‌او بگو من‌صرف ازحرفهای او اطاعت‌میکنم .

اشکهای بیشتری به‌گونه های مادرش دوید وصدای مادر وقتی حرف زد، در ز پیه ا کرده بود:

«هربی اسیتو دگر بالای توقهر نخواهدشد. او ازینجا رفته است. برای همیشه ..»

# گذرگاه تبسم

# شادی شیطان

درباغ وحش بچه شادی شیطان که میگفتند ازسرزمین افریقا آورده شده باشوخی هایش چنان شهرت بهم زدکه اطفال همه به دید نش میرفتند وراستی هم این بچه شادی دیدنی بود اودرحالیکه بیش ازشش ماه نداشت کارهایش بیك میمون تربیه شده چهار ساله میما ند .

محوطه باغ وحش خیلی وسیع بود، بطوریکه آدم نمیدانست ازکجا شروع کند تا حیوانات مختلف راکه از مناطق مختلف‌درینجا آورده‌بودند ببیند . نزدیك هرقفسی یکی دونفر دیده میشد ولی درنزدیکی یکی ازقفسه ها جمعیتی بزرگی به‌تماشا ایستاده بودند .

این صحنه واقعا دیدنی بود . بچه شادی کوچك وسیاه رنگی باچشمان گردوبرآمده اش درحالیکه یك بوتل شیررادردهن داشت بالای چوبی نشسته وجمعیت را زیر نظر داشت . تماشاگران بعضا عکس های ازین حیوان می گرفتند واو همچنان شیرش راته میکشید . اطفال آزارش میدادند وبا سخنان شان میخواستند اعصاب شادی بچه راخراب کنند . بعضی ازبچه ها چیزهای خوردنی راکه باخود آورده بودند برای اومی انداختند ولی شادی مثل اینکه به هیچ چیز توجه‌ی نداشت وهمانطور بوتل رامی مکید. یکبار جمعیت پس زده شد ویکنفر درحالیکه‌کمره وچراغی‌دردست‌داشت نزدیك قفس آمدهمه جمعیت متوجه این عکاس تازه وارد شدنداوباعجله کمره‌اش رامقابل چشمانش قرارداد وکمی پیش وپس رفت وکمره را فوکس نمود .

همینکه میخواست (شتر) بزند شادی شیطان‌جستی زدوبالای چوب دیگری قرار گرفت وپشتش رابطرف جمعیت‌کردبعد رخش‌را اینطرف کرد وباآواز بلند ،چیغ چیغ خندید و دو باره شروع به مکیدن بوتل کرد. عکاس انتظار کشید ویکنفر دیگر که بااوهمراه بود و معلوم میشد متصدی باغ وحش است کوشید تا شادی را وادار سازد مقابل کمره عکاس قرار گیرد ولی شادی بچه رویش راگشتانده ولج کرده بود برایش‌کیله ای انداختند وبعدمقداری نخود، لیکن شادی سیاه رنگ به‌این چیز هادلخوش نمی کرد. بعدهاهم شیرش راتمام کرد واز بالای چوب پایان شد وبوتل رازمین گذاشته با عجله درجای اولش جست زد. یگان مرتبه هم برای مدت کوتاهی رویش راطرف جمعیت می‌کرد وبا دست چپش پشت‌سرش رامیخارید وبتندی جایش راعوض می کرد .

بالاخره متصدی باغ وحش از آن طرف قفسه ازجاییکه برای میمو ن غذامی‌آوردندوجایش راپاك میکردند. نمایان شد دروازه راباز کرد وداخل قفسه‌شد وکاری‌کردکه شادی مقا بل کمره قرار گیرد شادی هم اطاعت کرد وبالای چوب نشست ودرمقابل کمره ژست گرفت عکاس خودش را آماده ساخت ولی تادکمه‌رافشاردهد شادی خودش‌رادربغل متصدی افگند ودست هایش رابدور کمر او بست وبه عقب نگریست ازنگا هایش شیطنت میبارید . دوباره اورابطور فرمایشی بالای چو بی نشاندند . اینبار بطور نیمرخ نشسته بود . وبطرف متصدی نگاه می‌کرد اونیز میخواست بچه میمون را مشغو ل نگاهدارد تاعکاس عکسی بردارد . شادیگك بی قراربود ومتصدی‌کیله‌ای رابه اونشان داد تااوهمچنان در جایش بنشیند . لیکن اینبار نیز شادی بایك خیز کیله رااز دست متصدی قاپید ودرجایی دیگری قرار گرفت . عکاس تکانی بخود داد ودر بین جمعیت بحرکت پرداخت‌وفاصله های معینی رادور زد تااز حیوا ن شیطان عکس بگیرد . ولی شاد ی پرتحرك ترشد درلحظات کوتاهی ازجایی به جای دیگر بالا وپائین میرفت . بالاخره متصدی پس از تلاش زیاد خسته شدو شادی را ذر بغل گرفت وازعکاس خواست تا همانطور ازبچه شادی عکس بگیرد

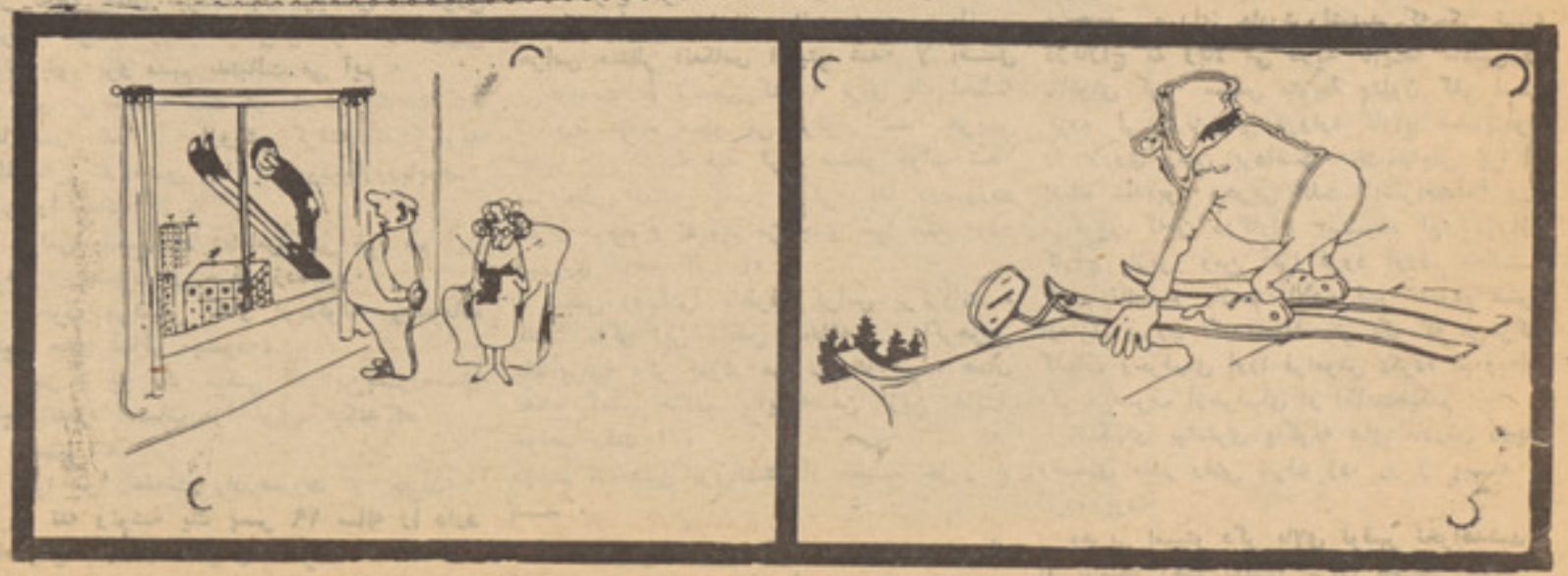

ژوندون

بدون شرح

وعکاس نیزکه معلوم میشد سخت عصبانی است واز اینکه نتوانسته مطابق میلش عکس‌بر دارد ناراضی. دوسه مرتبه عکسهای کامل ونیم‌رخی ازحیوان گرفت واز آنجادور شد .

متصدی باغ وحش میگفت این حیوان درمقابل همه کمره ها قرار می‌گیرد ولی ازکمره های بزرگ عکاس بدش می آید . شاید هم ازشهرت بدش می آید. چون اگر عکسهایش رادررینگلام ومحل اعلانات باغ نصب کنند بیشترمردم بدیدنش می آیند وبچه هااسباب مزاحمت و دردسر برای او می شوند . شاید همین موضوع با شد . من متیقن نیستم چراکه این اولین باری بودکه همچو عکس العملی راازاومی دیدم. وجالب ترازهمه اینکه عکاس نیز میخواست برای یکی ازنشریه ها عکس بگیرد .

داکتر: فعلا داکتر صاحب تشریف‌ندارند .

بدون شرح

بدون شرح

**از: امیر (فروغ) محصل انجنیری**
**مربع ساین‌جمع‌کوساین‌مساوی بیك**
**نامهٔ شاعر ،سا نیتیست به‌معشوقه‌اش**

**سلام از من‌که هستم بنده شاعر**
**به کار سیانس باشم نیز ما هر**
**بتوای خوب خو بان یار دلخواه**
**بگردان (سا ین)قلبت بامن همراه**
**نمی دانی‌چه‌سازم من‌زاین (ساین)**
**زقلب خود بگیرم بنده(کوسا ین)**
**مربع ساین قلبت من بساز م**
**کنم شادی ،به عقل خود بنازم**
**سپس کوساین قلب من شود هم**
**مربع ،زین جهت بیجا مخور غم**
**وبعدش می کنم من جمع، این دو**
**اگر دانی جوابش را بمن گو**
**همی دانم که گوئی شادو خندان**
**-جواب این معما است آسا ن**
**بگردد (یك) جواب این معما**
**نمودی شاد قلبم یار دانا**
**بگویم آری ای دلبر چنین است**
**که کار عاشقی را رسم این است**
**همی خواهم به معنی یك‌بگرد یم**
**چه فرقی گرتن خود، دو ببینیم**
**نداری اگر قناعت بر جو ابم**
**مکن اخم ومکن بیجا عذا بم**
**بسوی ا(لمثلث )تند بشتا ب**
**زآنجا خود جواب خویش دریاب**

دکلونو کلونو را هیسی د «لامرمور» اود (ریونزو ود) دوه کورنی‌چه داسکاتلند پخوانی سرویستلی او معلومی کورنی وی سره په جګړه اخته اویو دبل دوینو څکلوته تږی‌وی ددی دښمنی په اثر دلامرمور کورنی له‌خواد «ریونزو ود» دکورنی دیو نفر نه پرته چه «سرادګارور» نومیده او یو عیاش ، بی پروا او جګړه مار زلمی ؤ نوره ټوله کورنی وژلی شوی وو اودهغوی شته منی ئی په زور احیستی‌وه تر دی چه دمانی یوه برخه ئی‌هم په‌کنډ واله بدله کړی‌وه خو سره ددی هم «سرادګارو» دخپل‌بی‌ماری‌خاری‌شجاعت‌اودخپلی توری دزور له امله دخپلی کورنی ددښمنانو په‌مقابل‌کی سرنه ټیټاوه او نه تسلیمیده د «لامرمور» دکورنی مشر د «لردانریکو» په‌نوم یوتور زړی، او زړور سړی ؤ چه دده په‌زړه کی‌له دی څخه پرته بله آرزو نه‌وه چه‌خویوه ورځ وکړی شی چه‌د «ریونزوو» دکورنی وروستی یواځی پاتی غړی هم له مینځه‌یوسی نوپه همدی سبب به همیشه دخپلی کورنی د دووتنو سره چه یوئی «ریموندو» او بل‌ئی «نرمانو» نومیده د «سرادګارو» دمانی خواته په یوه کونج‌کی په څارکی وو چه څووخت پیدا کړی او خپل دښمن ووژنی ،ریموندویو سپین زړه‌پیښ ږ یری ؤ چه دډیرو کلو راهیسی دانریکو دخور (لوسیا) رو زونکی‌ؤ- ولی «نرمانو» لکه دخپل بادار غوندی خونری، او ناپاك جګړه مار زلمی ؤ .

- داخه دخندا خبره وه ؟؟

- ستاسو داطلایی خوبونه دلوسیا لپاره یوبی ځایه خیال دی- لوسیا به‌داخبره ونه‌منی څکه چه‌دهغی زړه بل‌چا وړی‌دی .

په‌دی خبره ئی باور نه‌راتلو نو څکه‌حیران شول اودسپین زړه خاوند روزونکی په قهر وویل :

- داتهمت دروغ دی، - څکه چه‌لوسیا ما لریه کړی‌ده او د هغی ټول پټ رازونه راته معلوم دی .

لیکن نرمانو په افسوس سره سروخوځاوه او وی‌ویل :

- عجیبه کیسه‌ده- داسی کیسه چه هیچا تردی چه‌ما پخپله هم نه منله او باورمی نه‌شو کولی لاکن دایو حقیقت دی‌چه زمونږ یو کماندار په خپلو سترګو لیدلی او ماته ئی داکیسه بیان کړی ده .

- ده دغه وخت خپل اس ودراوه اوکیسه ئی دارنګه شروع کړه :

- خو میاشتی پخوا لوسیا دخپلی مورپه قبر باندی دګلونو دګیډی دایښودلو لپاره‌له مانی څخه را ووتله‌لکه‌چه دیکشنبی سهاروو اود «ریونزوود» هوا لکه دجنت پاکه اوتازه‌وه لوسیا ښه ډیره دونو لاندی، په‌چمنو لاروو‌هله خوګیډی وحشی ګلونه‌ئی را غونډ کړل اوهغه

- هغه بدکاره زلمی څوك ؤ ؟؟

- دویلو خبره همداده چه څرنګه چه می خبر اخستی دی اوپری یقین هم لرم نو هغه زلمی زمونږ دکورنی دښمن سرادګارودی .

- داکیسه دی‌راته پخوا ولی‌نه کوله .

- څرنګه‌چه زه تردوه دری ورځی مخکی پوری تری، خبرنه وم .

- دواړه زما انتقام اخستلو ته منتظرووسی؟

سپوږمی دانریکو دکورنی په هدیره باندی چه‌په شنو کبلو ،رنګارنګ‌ګلونو پټه‌وه‌سپینی طلانی پلوشی شندلی او هم ئی غوښتل‌چه دریونزوود دځنګل دګنو ونو دخړانګو څخه چه په‌پاڼو پټی‌وی تیره‌شی او دهغی ورکی‌اوتیاری لاری رڼا کړی ، دځنګل په یوه آرامه لارکی لوسیا دخپلی مزدوری «الیزا» سره د هدیری په لور دخپل مین دبیا لید و لپاره وړاندی روانه وه .

دتل لیدو دوعدی ایخودو په ځای کی سرادګارو د لوسیا په انتظارکی ولاړوو کله‌چه ئی‌خپله ښکلی محبوبا په غیږکښی ونیوله او په‌سر اومخ‌ئی پری دښکلولو شیبه تیره کړه نووی ویل :

- زما نازولی محبوبی ! یو غمګین خبر درکوم هغه‌داچه زه‌دیوی وظیفی دسرته‌رسولو لیکوته چه ددوو مینانو تر مینځه تله راتله بیرته‌ئی کړل اود هغی په راز خبر شونوهغه وخت‌ئی ددی لپاره چه‌لوسیا دتل لپاره دسرادګارو له مینی نه‌خلاصه کړی، او هم‌ئی دلرد- ارتورو سره په واده کیدو راضی کړی، نو دسرادګارو له خوائی دهغه په لاس لیك یو لیك ولیکه چه‌په هغه کی ئی لیکلی ؤ -په دی‌ښارکی زما پاتی کیدل حتمی شول او د پاریس ښکلو زما زړه یوړو . مااوس دخپلی نوی ملګری سره خپل خوند ور ژوند شروع کړی او نوره ستا دلیدو آرزو نلرم نو تاته داوایم چه‌نور ما هیرکړه ، اوڅوك چه دی خوښ وی دهغه سره واده وکړه .»

دی لیك دبدبختی جلی په‌ګوګل اور بل‌کړ اود ډیری، ناقراری اوغم نه‌ناروغه شوه په‌ورځو او شپوئی په خپلی ناکامی مینی اوښکی توی کړی او خپل وعده خلاف محبوب ئی پړوبللو بله ورځ انریکو دهغی دکټ سرته ودرید اوپه پستو او غولوونکو خبر وئی داسی شروع وکړه :

- ماداراز له‌تا څخه پټ‌کړی‌ؤ لیکن‌اوس‌ئی درته وایم - دښار مشر دیوی ګناه په وجه ماته په قهر دی او دادی زمونږ تباه‌کیدونکی دی ،فقط ستا فداکاری چه دلرد ارتورو سره واده وکړی، کولی شی چه مونږ ددی لوئی

داوپرا له افسانو څخه

د والتر اسکاټ لیکنه

دسیلاب ژباړه:

# دلامردمور ناوی

بله ورځ کله‌چه دریونزوود په سیمه‌کی دوی دځنګله په‌مینځ‌کی په قدم وهلو او سیاحت روان و دمرکی په ترڅ‌کی خبره‌دلوسیا اود هغی دراتلونکی ژوندانه پلوته واوښته او دریموندو ددی پوښتنی په ځواب‌کی وی‌ویل:

اوس چه ستا ګرانی خور دژوندانه په‌دوه ویشتم‌کال کی پښه ایښی ده آیا دهغی د راتلونکی ژوند لپاره دی څه تصمیم نیولی دی ؟

-ماله تاڅخه هیڅ خبره نه‌ده پټه کړی:- ته‌خو پوهیږی چه‌له څه مودی را هیسی پور او ناداری ماکړوی - او ددی نه پرته زمونږ کورنی دمودو راهیسی دښمنی هم لری نودا ددی باعث کیږی چه‌له یوی ثروتمندی‌کورنی سره خپلوی وکړو -دلوسیا د دمیړه توب لپاره به هیڅوك له «لرد ارتورو» څخه‌مناسب نه‌وی چه‌تاسو ټول هغه ښه پیژنی چه هغه‌هم دښی نجیبی کورنی څخه دی هم ثروتمنددی اوهم په‌خلکوکی دقدرت اومټ خاوند .

کله چه په دی بریالی شم چه‌دهغه فکر لوسیا او ځانته راوګر زوم نوپه هماغه ورځ به‌دواده یو شاندار جشن ونیول شی .

په‌دی جواب باندی نرمانو خندا وکړه‌داسی خندا چه‌یو لړ سپکاوی او کنایه په‌کی‌نغښتی وه، لرد انریکو چه دخپل خوان ملګری‌داسی کنایه آمیزه خندا ورته معلومه وه نو په قهرجن آوازئی تری پوښتنه وکړه :

ټول‌ئی دمور په قبر باندی کیښودل او له یوساعت څخه زیات وخت هلته کیناسته او پخوانی ورځی ئی یادی کړی خو کله‌چه ئی غوښتل چه پاڅیږی یوځل یوه لیونی او غړوندی شکولی غوائی پری را منډه کړه‌طبعاً جلی وار خطا شوه او چیغه ئی وکړه او په ډیره‌وار خطائی سره ئی منډه وکړه خولاڅو قدمه نه‌وه تللی چه‌یو زړور زلمی دونوشاته راښکاره شو غوایی له هغه ځا یه وشاړه‌او جلی ئی تری خلاصه کړه خودهغه دامرسته بی‌فایدی نه‌وه .

لردانریکو او ریموندو په حیرانتیا ورته کتل‌او پاتی کیسی ته‌ئی غوږونه نیولی ؤ.

نر ماندو چه داستهزاء نه ډکه موسکائی‌په شونډو خپرو وه خبره اوږده کړه .

څرنګه چه زیاتره جنګی همدا رویه لری لوسیا هم دهغه زړور خوان چه‌له دی‌سره‌ئی مرسته کړی وه ترتاثیر لاندی راغله‌اودهغه سره دبیا لیدلو بلنه‌ئی دبلی ورځی لپاره په همدی ځای‌کی ومنله ، داپټی لیدنی کتنی دومره تکرار شو ی چه په پای کی لوسیا په هغه نا پیژندلی خوان باندی مینه شوه.خو کله‌چه دغه خوان خان پس‌له ډیری غوښتنی اوآرزو څخه لوسیاته ور پیژاند نوکله‌چه ئی خپل نوم واخسته دجلګی له‌ګوګل نه‌شین‌لوګی پورته شو خوبیانو کار له کاره تیرشوی‌ؤ .

لپاره فرانسی ته روان یم لاکن ژربه بیرته راستون‌شم اوستاتر څنګه‌به‌خپله تیره‌خوشحالی اومینه بیاوموم . پرون شپه می تر سهاره پوری یوه شیبه آرام نه‌دی کړی . تصمیم‌می نیولی ؤچه که‌ستا خوښه وی، دخپلی کورنی دعزت نفس‌او غرور په خلاف به ستا ورورته ورشم اود انتقام اخستلو توره یوخواته‌ګوزاره کړم اوتا تری و غواړم چه په همدی توګه زمونږ دښمنی له مینځه لاړه شی .

- نه‌ستا داکار دکولو نه‌دی، څکه چه زه‌می خپل ورور ښه پیژنم ، هغه هیڅکله نه شی کولی چه‌کوم اورچه ستاسره‌دکینی لرلوپه‌وجه دهغه په‌زړه‌کی په لمبودی غلی کړی .

ګرانی ! دازما او ستا دهمیشه پیوندنښه ده ، ماسره وعده وکړه چه زما مینه به‌دتل لپاره په زړه‌کی لری .

زما قسم دی چه دژوندتر وروستی سلګی پوری به ستاسره مینه و لرم .

سراد ګارود خدای پامانی په نوم‌دوروستی ځل لپاره ښکل‌کړه او دځنګل په تیاروکی له سترګو پناه شو .

• • •

دانریکو په‌زړه‌کی زیا تیدونکی غصی دهغو دواړو مینانو څخه دانتقام اخستولپاره په‌پای کی‌یوه بده نقشه جوړه کړه یعنی هغه‌څو بدبختی څخه خلاص کړی څکه چه هغه دقدرت خاوند او دمشر له خپلوانو څخه‌دی بس دهغه خپلوی مونږ خلاصولی شی اوبس .

- ستا دخلاصون لپاره به دغه بدبختی ته غاړه‌کیدم ولی ته پوه شه چه دعمر تروروستی شیبی پوری به دخپل محبوب سره مینه ولرم اود هغه چاسره به چه تازما سره دواده‌لپاره موندلی دزړه مینه ونکړم .

- څوورځی وروسته دلوسیا اولرد ارتورو دواده لوی جشن دلرد انریکو په لویه مانی کښی جوړشو او داسکاتلند دلویو خلکو نه دزرګونو په شمیر کی په‌کی ګډون وکړؤ .

دلامرمور په پراخه سیمه‌کی دخوښی نغمی هرخواته خوری‌وی ټولو خلکو په هغو لویو تالا رونوکی څکل او ګډیدل او خوشحاله‌ؤ ، ولی یوڅوك ؤچه دی ټو لی‌خوښی په هغه‌یوه ذره اثر هم نه درلود اودغم په سمندرکی لاهووه ودنکاح خط دلاسلیك وخت راورسیدو لمرد ارتورو هغه اول لاس‌لیك کړ ؤ ورپسی لوسیا په ژړه غونی حالت‌کی میزته کیناستله اود ژړا په‌حال کی‌ئی لړزیدلی لاسوخپله‌ابدی پیوند نامه لاس لیك کړه اود نکاح خط دلاس لیك‌کیدو دخوشحالی لپاره دبلل شووکسانو شورنه وپورته شوی چه یو ناڅاپه دتالار دروازه دیو هیبتناك اوازسره بیرته شوه او یو نامعلوم سړی چه‌په مخ‌ئی پرده پرته‌وه په‌درنو قدمونو مینځ‌ته راننوت دهغه ددنګ‌قد غوره جامو او عجیب شهامت څخه معلو میده چه‌دی له عادی خلکو څخه نه‌دی .

همدغه‌وخت چه دبلل شووکسانو دحیرانتیا نارونه ده‌ته ورگرزیدلی وُده‌لوسیاته مخ‌واړاوه ووی ویل :

ستاوعده همدا وه ؟ ښه دمینی په قسم راندی پاتی شوی .

دغه وخت ئی له خپله مخه پرده لری‌کړه لوسیا چفه وکړه او پټی سترگی ولویده او بی اختیاره ئی خولی‌ته دسرادگارو کلمه‌راغله انریکو او ارتورو سمدستی توری‌را وویستی خو مخکی له‌دی چه یوقدم دهغه خواته پورته کړی هغه خوان وویل :

ـ زه نه‌غواړم چه ستاسو میله پـه وینو ولړم ، داخو منی چه‌که زه مړشم نو تاسو دواړه به‌هم دخانه سره دگور کندی ته‌راکاږم خوزه‌دی خای‌ته فقط ددی لپاره راغلی یم‌چه خپلی بی‌وفا محبوبی ته ووایم چه‌زما سره‌دی خیانت وکړو اودادروغو دپیوند گوته ئی‌ورته بیرته ورکړم .

دغه وخت ئی خپل لاس هغی خوارکی‌ته وراوږدکړو ، لوسیا په‌لړزیدلو گوتو تری‌گوته واخیسته او بیائی هاغه دهغه ورکړی گوته‌له خپلی گوتی وویستله او هغه ئی بیرته ورکړه سرادگارو هغه دستی دخپلو قدمونو لاندی واچوله او میده میده‌ئی کړه‌اوبیائی خپله‌توره راوویسته اودبلل شووکسانو دتتو سترگوپه وړاندی خیزکړو اوپه کـونج‌کـی ودرید او وی ویل :

ـ اوس مرگ ته تیاریم خکه چه نور ددنیا په‌هرخه خخه نفرت لرم .

دی غلی او بی حرکته ودریـدو خولوسیا خان سراد گاروته ورساوه او دهغی مخی ته ودریده او هغه‌ئی پـه‌کړو او چغه‌ئی وکړه :

ـ که تاسو هغه ته لاس ورورو نو زه‌بـه خان مړه کړم .

انریکو او ارتورو یوبل ته‌کتل اونه‌پوهیدل چه‌خه وکړی، توری ددواړو په‌لاسوکی رپیدی اودمخونو او سترگو نه‌ئی داور لمبی وریدی، په‌پای‌کی ریموندو راغی او چلی ئی په نرمه زبه له‌سراد گارونه بیله کړه او زلمی ته‌ئی وویل چه له دی خایه خه ، زړور زلمی پـه هغوی یو سپك نظر واچاوه او په ډیره‌بـی پروائی سره‌چه په کومه دروازه را نـنوتی‌ؤ بیرته ووت .

• • •

دسراد گارو له وتلو وروسته دواده محفل په‌ماتم بدل شو او ټول بلل شوی کسان‌یوی عجیبی حیرانتیا واخستل ، ار تورو چه ددی نه‌زیات ئی دخپل سپکاوی طاقت او تحمـل نه درلود ، لوسیا له لاسه ونیوله اوپه ډیره غصه‌کی ئی یوی یواخی کوټی ته بوتله‌ـلاد هغوی دخبرو او چگړی نه خوشیبی نه‌وی‌تیری شوی‌چه یوی سختی کړیکی د مجلس‌کراری له مینخه یوړه خرنگه چه خوکسه په‌وارخطائی هغی خواته ور وزغلیده دارتورو گالبوت پـه وینو لړلی ولید چه دکوټی‌په مینځ‌کښی‌پروت دی اولوسیا په‌داسی حال چه یو تیره چوړه گرئی په‌لاس‌کی ده اود هغه سرته ولاړه ده دټولو له خولو خخه‌چیغی پورته‌شوی ،ریموندو وارخطا دخوریدلی جلکی خواته منډه کړه او چغه‌ئی وکړه .

ـ دادی خه‌وکړل لوسیا ! ولی‌دی خپـل لاسونه په‌دی جنایت ولړل ؟

ریموندو داراته ووایه چه‌میړه می‌چیرته‌دی آیابیا به‌هم زما خواته راشی .

ټولو لیده چه‌لوسیا لـکه دمړی خـلاصی سترگی پاتی وه اوپه خیال کی‌ئی خپل یار گرزیده اوپه شونډوئی غلی دهغه نوم یاداوه لرد انریکو په‌دی شیبوکی دلیونو غوندی‌خپلی خورته چه‌عقل او هوش ئی دواړه بایللی و سترگی نیولی وی اونه پوهیده چه دهغی سره خه‌وکړی یواخی ردریموندونصیحت‌او زمزمه‌وه چه‌هغه ئی دخپلی بی‌گناه‌خورپه وینی‌دلاسونو دککړولو له جنایت خخه منع‌کاوه دلوسیا ژړا او ریدل کیده چه ویل ئی :

سراد گارو ماستاسره خیانت نه‌دی کړی ستاسره می وعده نه‌ده ماته‌کړی زه‌ئی وغولولم تاچه خه ولیدل په‌هغه باور مه‌کوه زماپه حال رحم وکړه اوزما له‌خوا نه‌مه خه .

خو شیبی وروسته په‌بد بخته ناوی‌باندی ضعف راغی او الیزا غیږی ته‌چه دخپلی‌مشری په‌حال ئی په چیغو ژړل ورولویده .

دسپهار سپیدی نوی جاودلی وی میلمانـه په‌غم او فکر دلامر مور دمانی خخه تلل، یوه شیبه مخکی دلـوسیا دوروستی کتـنی ، نـه وروسته طبیب دهغی درغیدو نه خپله‌ناامیدی ښکاره کړی وه .

بلل شوی کسانو چه دغـه غـم‌لړلی واده وروستی شیبی لیدلی دی، ته‌راغلل چه‌دسراد‌ـ گاروپسی لاړشی اوله حقیقت خخه ئی خبـر کړی ، ددی لپاره چه‌کم‌ترکمه دخپلی‌توربختی محبوبی دژوندانه په وروستیو شیبو کی‌هـم هغه ملامته ونه بولی اود هغه په‌حال نـی‌زړه ودر دیږی .

سراد گارو دخپلی نیمی ورانی مانی په یوه کونج‌کی خپل سرپه گریوان کی ننه ایستی‌او دصبیعت دنا سازی له لاسه غمگین اوسودائی دی هغه دلوسیا دواده په خبریدو سره په‌ډیره چټکی اوږده لاروهلی وهلی وه‌او اسکاتلنډته راغلی‌ؤ چه‌که دده نازولی وفا داره محبوبادخپل ورور دشکنجی او تکلیف سره مخامـخ وی تری خلاصه ئی کړی ، لاکن دی، ددی انتظار په‌خلاف په دی شیبه‌که راورسید چه لوسیا په خپله خوښه په خپل لاس دخپل بند سند لاس‌لیك کړی‌ؤ نو هغه ته‌نور خه امید پاتی‌ؤ .

ریموندو دمیلمنو له‌ډلی نه راووت‌او دزلمی خنگ ته ورغی او هغه ته‌ئی حقیقت بیان‌کړو خو خنگه چه دلوسیا د خطر ناك حالت خبره مینځ ته راغله سراو گارو له خایه پورته‌شو چه ژر ترژره دخپلی محبوبـی سرتـه خـان ورسوی ، ولی سپین زړه سپین ږیری هغه منع‌کړو او وی‌ویل :

افسوس دی، چه هرخه بی وخته دی اوکار له‌کاره تیر دی له لری خخه دمرگ غم لړلی آواز وارپه وار تکراریده او دخوانی نامرادی جلی دمرگ خبرئی دهغه خای خلکوته‌اوراوه

په‌پریښانه زړه بایللی زلمی خو شیبی غوږ کیخود او وروسته ئـی خوسوی تـودی اوښکی بی واره له سترگو ورغړیدی ،خوپخوا له دینه چه حاضرین دهغه په اراده پوه‌شی یوناخاپه هغه یوه چوړکی له خپلی مـلاخخه راوویسته او په خپل زړه‌ئی ښخه‌کړه ،یوه غلی زگروی دتالار ویرو ونکی سکوت ماتکړؤ اود هغه پسی دهغه په وینو لړلی گاتبوت په خمکه پریو وت .

په هغه ورځ دغرمی نه مخکی په همدی، حال‌کی چه‌دکلیسا زنگونو دهغو دواړو دمړینی غمگین خبر په‌غم لړلی اواز دهغه خای خلکو ته رساوه دخلکو خخه یوه ډله دانریکو د کورنی په هدیره‌کی راغونډه شوی وه چه‌د هغوی دپاره دبخښنی دعاوکړی .

# داستان مودن

## تا اینجای داستان

«مودن» سراینده زیبای جوان با دید ن‌تصویر «کامدی» رقاصه زیبا ی‌معروف ، عاشق بیقرار او میگردد ودر جستجوی اوراه‌هند در پیش‌میگیرد و سر انجام پس ازطی طریق طولانی و گذشتن از موانع گونا گون‌بیاری بهونادجی باغبان‌و محمد محسن‌نخستین شاعر ، درسرای بار می یابد ودر محفلی‌بزرگ به‌حضور فرمانروای هند با تنبور سحر آمیز میسراید و مورد تحسین وتمجیدحاضرین قرار میگیرد .

فرمانروا که‌سخت تحت تاثیر اینهمه‌ستایش قرار گرفته و خویشتن رافراموش کرده بود ، رشتهٔ مرجانهای گرانبها را ازگردن گشود وبه مودن نزدیك شده آنرا بگردن وی آویخت . صدای اعجاب‌وتحسین‌از هر طرف بلند گردید :

ـ آها ... چه لطف بیکرانی ، چنین بخشایش را چشم ندیده و چنین سخاوتی را گوش نشنیده ! جهان تا کنون زمامداری راکه چون فرمانروای ما حامی هنر باشد ، بخاطر ندارد !

بر فراز شاخه های درختی که باانواع مهره های رنگارنگ آراسته شده ، نواسه بهونادجی دیده میشود . او جوانی را که رشتهٔ بزرگ مرجانهای گرانبها را بگردن آویخته، بدقت‌وعلاقمندی عجیبی‌مینگرد .مودن اندکی سر فرو افگنده تعظیم می نماید :

ـ من با این تحفهٔ خسروانه ، در برابر کافهٔ بشریت ، بخود میبالم !

محمد محسن خودرابوی نزدیك ساخته آهسته بگوشش میگوید :

ـ رسم تعظیم بجا بیاور وخود را زیر پای ایشان بیفگن :

مودن سخنان ویرا نا شنیده میگیرد.هر دو چشم او بسوی ایوان قصر دوخته است فرمانروا بسوی وی خیره ـ خیره مینگرد و طوطی زنگارگون در حالیکه چشمان زردخود را دور میدهد وگردن خود را اینطرف و آنطرف متمایل‌میسازد ، چشم‌از روی‌فرمانروا بر نمیدارد .

شاعر سرای از فرمانروا معذرت‌میخواهد:

ـ ببخشائید ... چون از سر زمین‌بیگانه آمده است ... بارسوم وتشریفات آشنایی ندارد ...

فرمانروا با تبسمی استهزا آمیزبرتخت می نشیند . صدای‌مدح و تحسین اهل‌سرای همچنان طنین انداز است ..

نوازندگان با «گهاتاما» آهنگی جد ید می‌نوازند . آنها سازی شبیه کوزه راروی شکم قرار داده باانگشتان هنرمند خویش‌بر آن می‌نوازند و آهنگی دلپذیر از آن بیرون میکشند . رقاصه‌ای چند دوان دوان بمیدان آمده برقص وپایکوبی آغاز می نمایند .

پسرك از فراز شاخهٔ درخت انواع‌رقصها را باشور و علاقمندی عجیبی تماشا میکند طوطی زنگارگون سر خودرا بیکسو مایل ساخته ، بدون کمترین حرکتی غرق تماشا است . همینکه رقص و سرود باوج خود میرسد ، کامدی شتابان بمیدان وارد میگردد رقص اورا بزبان داستان چنین می توان تصویر کرد :

.... اهتزازی زپیکرش جوشید
که جهان را به وجد دل پوشید
با دو عالم جنون هوش گداز
بر در خشید برق شعلهٔ ناز
یك محرف نیاز صد بسمل
کرد تاب میان صبر گسل
چشم مست از اشارهٔ ابرو
زد صلا بر هزار دشت آهو
غنچه اش تا تبسمی می کاشت
چون سحر دامن هوا گل داشت
دست رنگین اگر نشان می داد
بر خروش حنا زبان می داد
آب میگشت‌چون روان می شد
چرخ تا میزد آسمان میشد .
رفته رفته زبانه زد طورش
گشت جواله شعلهٔ دورش
تا بجایی رسید جو لانش
کز قدم رفت فرق دا مانش
فهم آرام ورم معما شد
پای دامان و دامنش پاشد
شمع استاده بودپرتو آن
هر طرف میدو ید بال افشان
داشت در گسوت نیازدگر
پیش هر فرد رقص ناز دگر
تا به انداز دست می افراشت
گردن هر یکی حمایل داشت
شوخی آندم که میکشود آغوش
بود لبریز ناز هر برو دوش
محفل آیینه خانه بود آنجا
که جز او کس نمی نمود آنجا
یعنی از شوخیش قریب و بعید
همه کس در بر خودش میدید

رقص کامدی بپایان میرسد . مودن که از تماشای رقص حیرت انگیز استا دانه‌او بشور و هیجان آمده ، فرق سراز قدم نمیشناسد ، بیخودانه رشتهٔ مرجان‌گرانبهایی را که فرمانروا بخشیده بود ، بدست می ـ گیرد ، ودرپای رقاصه می افگند .

ـ امید وارم اینرا بعنوان نشانهٔ‌سپاس وامتنانم بپذیری !

آنچه من دارم از سر افرازی «۱»
به که خلخال پای خود سازی

شاعر سرای که در صدد بود مودن را ازین کار باز دارد، بسرعت ازوی کناره میگیرد

فرمانروا در حالیکه‌در آتش خشم‌میسوزد، از جا بر میخیزد :

ـ هدیهٔ مرا ... زیر پای کنیزك ؟!

سکوتی سهمگین بر محفل سایه می ـ افگند ، هر کس درجای خود سردو بیروح میخکوب میشود . پسرك نیز بر فرازدرخت عین حال را دارد . فرمانروا فریاد میزند :

ـ این آواره ، هدیهٔ فرمانروا رانپسندید! حالا سوگند یاد میکنیم تا شمشیر جلاد گردنش را نوازش دهد!..

اما به نسبت اینکه انگشتان مودن بر تار های تنبور میلغزد ، کسی نمی تواند صدای فر مانروا را بشنود . او خشمگین با دستان خود تهدید میکند ، وتا میتواند دهان گشوده فریاد میزند ، اما صدایش شنیده نمیشود .

مودن توسط انگشتان خود ما هرانه با تار های تنبور بازی میکند و از هر لحظهٔ توقف استادانه استفاده‌نموده به فر ما نروا پاسخ میدهد :

ـ ای فرمانروا ، صدای دهل هوش چون باد در مغزت خانه کرده‌وگرم غرور وشهرت طلبی در ضمیرت رخنه نموده است .

مودن باچوبدستی که بدست دارد بر نقاره ای که نزدیکش موجود است ، سخت میکوبد ، وآنرا پاره میسازد . او باز هم تنبور را بصدا در آورده، در وقفه هایش‌به فرمانروا خطاب میکند :

ـ نتوان یافت باهمه غوغا
مغز کوس و دهل بغیر هوا
حیف باشد ز مغز خورده هوا
بر ضعیفان بلند چید نها

فر مانروا در کورهٔخشم و غضب میگدازد واشاره کنان دستورمیدهد تامودن رادستگیر سازند و تنبورش را بشکنند .

همینکه محافظین مودن راگرفتار میسازند وتنبور را بشدت ازدستش میگیرند ، صدای سرد وخفهٔ فرمانروا شنیده میشود:

ـ ... نه ! باید این آوارهٔبی نام و نشان بخاطر مزاحمت و اصرار دورازادبش بکیفری سنگین رسانده شود : پوست اورا بدرآرند و بر نقاره بکشند !

«۱» اصل شعر : کانچه‌من دارم از ....

صدای مرغ مجروحی‌بگوش میرسد ..این صدای کامدی است که خودرا درپای‌فرمانروا افگنده وبرای‌مودن عذر میجوید :

ـ ناز من اینقدر جنون آورد
که ز پیرا هنش برون آورد
شمع اگر آتشش نیفروزد
رخت پروانه را که میسوزد
جرم حسن است ، عشق آزاد است
نقش شیرین بلای فرهاد است

ایشیك آقاسی نزدیك فر مانروا آمده،در حالیکه بمهمانان فرا خوانده شده از هفت اقلیم اشاره میکند ، چیزی بگوش اومیگوید حاضرین مجلس درتحت تاثیر سخنان‌کامدی اشك چشم خود را پاك می نمایند .

کامدی سخنان خود را چنین‌با نجا میرساند :

ـ « بهر وی از چه رو ، بگویید آه»
«روز روشن شود چو شام سیاه»
من گنه کردم او عقوبت برد
مژده لغزید اشك اگر پا خورد

کامدی‌میگرید ، مهمانان‌میگریند ،فرمانروا بسوی رقاصه چشم دوخته میگوید :

ـ ما تا کنون پی نبرده بودیم که تو شاعره نیزهستی !

و آنگاه متوجه حاضرین مجلس گردید ادامه میدهد :

ـ بهر حال ، این بار هم این آوارهٔگو اندیش را مشمول شفقت خسروانه خویش قرار میدهیم .

وبسوی امیر یکچشم متوجه میشود :

ـ با ضرب دره از حدود قلمرو مابیرون رانده شود !

باشارهٔ امیر محافظان دستان مودن رامی بندند . کامدی خود را روی او می افگند اما محافظان‌اوراازدلدار محبوبش جدامیسازند

هنوز آه وزاری کامدی آرام نیافته فرمانروا با قهرو غضب حکم مینماید :

ـ هر که‌ازوی جانبداری کند و یا یاریش بشتابد ، سرخود را از دست‌خواهد داد .

چشم فرمانروا بشاعر سرای می افتد.او از ترس بخود می لرزد . فرمانروا بانفرت انزجار بوی خطاب میکند :

ـ .. این ته بودی که او رادرینجا آوردی !

محمد محسن چون کالبدی بیروح چابه‌جا استاده می ماند .

فرمانروا بسخنان نفرت آمیز خویش‌ادامه میدهد :

ـاگرخواسته‌باشی از سر خود جدانگردی آنچه را که ماگفته ایم بزبان شعر افاده‌کن سپس آنها را برای ما بخوان و ما خواهیم شنید ! منشیان داخل شوند .

منشیان دفترهایی را که‌با خود آورده‌اند میگشایند ، وخامه هارا بر ای نوشتن‌آماده میسازند طوطی‌بدقت سوی شاعر سر از چشم میدوزد . محمد محسن اشعار خود را آغاز میکند ، صدایش میلرزد :

ـ زینت بخش اریکه خسروی،فرمانروای بزرگ ما دستور دادند تا این سخنان بزبان شعر نوشته شود :

ـ «در حضور خدیو» ملك وقار
جز ادب کیست تابیابد بار
مطربی‌رابااین ترانه زدن
نیست جز تیغ سیلی گر دن

بقیه درصفحهٔ ۵۷

# صفحهٔ دوستان

از: محمد شاه «واعظ»

## صبح بهار

صبح‌بهار ، صبح دلاویز زند گیست
خورشید تابناك سراز خاوران کشد

مهر سپید وپاك درخشنده و لطیف
صد نور سرخ بر جگر آسمان کشد

از جو یباری سبز همی آب بگذرد
مانند نقره ها ی دلاویز و دلنشین

گل های رنگ رنگ‌به‌چمن های‌زندگی
بشکفته اند سرخ و فر یباو آتشین

ای صبح نوبهار تویی خوب ودلفروز
خورشید درکنارتو در خواب‌رفته‌است

در رشتهٔ وجود من‌انداز نور عشق
صد خار غم به خاطر بیتاب‌رفته‌است

گلزار و با غها همه درپرتو بهار
مانند روی یار ، دلاویز گشته است

صبح بهار سبزو درخشان وسرخ‌باد
کاینه اش‌طراوت ودل خیزگسته‌است

ای دل گواه باش‌که گلهاشگفته اند
شبهای ناشکیب زمستان گذشته‌است

هرسو نشاط خیزو فریبا وروح بخش
که کاروان‌خواب پریشان گذشته‌است

ای صبح نازنین بهاران که روز ها
درآتش ا مید تو پروانه بوده ام

از جملهٔ طبیعت زیبا تو دلکشی
آغوش خود به پیکر سبزت گشوده‌ام

از حبیب الله محصل صنف دوم

## جشن‌های ارغوان

با ز آمد نو بهار و جشن ها ی‌ارغوان
کوه‌دامان گشته یکسر زیرپای ارغوان

رو بسوی ار غوان زار ، آوردهرشیخ‌وشاب
د لکش افتاده است آری جلوه های ارغوان

گرهمی خوا هی که لذ ت از حیات‌خود بری
روتماشا کن نگار خوش ادای ار غوا ن

یك طر ف آ ب روان سبزه ها وگلرخان
یك‌طرف‌آن خو شه‌های خوشنمای ارغوان

خوش بود آنکه با یا ری ر وی‌اندر بهار
کیف‌گیری از شمیم واز لقا ی ار غوان

رو تو«حبیب»صفای نوبهاران‌رانگر
لـ ذتی بر از جمال‌واز هـوا ی ار غوان

از: تورپیکی هدیه

## راه‌عشق

مرو ایدل که ترا خوار کند
زیر پا سازد و ا فگار کند

میخورد جام بلورینت به‌سنگ
در نظر ها ت سیکبا ر کند

به در و دشت رهایت سازد
عا لمی را ز تو بیزار کند

گر ترا بار دهد لحظهٔ چند
بارمنت به سرت بار کند

زلف افسو نگر و جادو ئی‌او
روز روشن به سرت تارکند

گر شوی شیفتهٔ نر گس مست
مثل خود قلب تو بیمار کند

بشنو حر ف هد یه مشتاب
راه عشق است ترا زار کند

فرستنده: نریمان‌ن

## مرگ نرگس

وقتی نر گس مرد گلهای باغ همه ماتم گر فته واز جو یبار خواهش کردند که برای گر یستن به‌آنها چند قطره اشك بریزند . جویبار آهی کشید و گفت: بدرجه‌ای نرگس مرا دوست میداشتم که اگر تمام آبهای من به اشك مبدل شده وآن را بر مرگ نرگس بپا شم باز هم کم است.

گلها گفتند: را ست میگو ئی چگونه ممکن بود که با آنهمه‌زیبائی که نر گس داشت او را دو ست نداشته باشیم.

جویبار پر سید: مگر نر گس زیبابود؟ گلها گفتند: توئی که‌نرگس غالبا بجانب تو خم‌شده ، صورت زیبایی خودرا در آبهای شفا ف تو تماشا میکرد باید بهتر ازهر کس بدانی که نر گس زیبا بود !

جویبار گفت:

من نر گس را برای این دو ست میداشتم که وقتی خم‌شده بمن‌نگاه میکرد میتوا نستم زیبائی خود رادر چشمان او تماشا کنم .

از: شاه امیر فروغ

## درمرگ یك مسلول

بیکس و تنها میان بسترش
ازدل شب تاسحر هذیان بگفت
ناله ها در سینه اش‌جوشید ومرد
وز خروش سر فه هاچشمس نه خفت

• • •

صبحدم همسایه می بیند دریغ
پیکر مسلول او جان داده است
بیکس و تنها، غمین ودرد مند
جان شیرینش به یزدان‌داده‌است

• • •

دیگر آن فریاد آتش زای او
گشته چون خاکستری سرد و خموش
خفته اندر سینه اش تکسرفه ها
وان نوای غم فزا نا ید به گو ش

# مردی با نقاب بقه

**تااینجای داستان :**

**گنتر مامورلایق‌پولیس‌به تعقیب‌سازمان بقه‌ها زندگی‌اش‌راازکف‌داد. الك معاون کمیسر پو لیس‌به‌تشویق دیك گاردو ن به تعقیب مایتلندپیر که‌مردمرموزی‌است‌میبراید . رای‌بنت جوان‌که‌نزدمایتلند کار میکند،به‌اثر تشویق لولا بسا نـواپارتمان لوکس به‌کرایه گرفته می خواهد به‌خدمت خودنزد مایتلند پیرخاتمه دهد وتلاش خواهرش برا ی ادامه کار اونزذ ماتیلند به کـدا م‌نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك ازطرف وزارت خارجه انگلیس‌مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی‌بطرز اسرار آمیزی به سر فت‌میرود تحقیقات پو لیس هاگن مد یر کلپ‌هیرون گر فتار میشود. اما هاگـن بطرز عجیبی فرار میکند واکـنـون‌پولیس به اثر اشتبا هی کـه دارد بکس هایی‌راکه مرا جعین درشعبات‌حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپر ند در دفتر مر کزی تفتیش‌مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پو لیس منفلق میشودواینـك‌بقیه داستان.**

نخستین علامه شفق‌در آسمان پدید آمد درست درهمان لحظه سایه سیاه مایتلند ازمقابل‌ا فق‌نیمه روشن پیدا شد وقتی اودر وازه راباز میکرد ایلا آواز تکان خوردن قـفل دروازه را شنید.

این مرتبه موترش را قدری‌دور تر از عمارت متوقف ساخته بود، او بسیار عصبی معلوم میشد و دلشی نمی خواست در آنلحظه حرفی بزند خواهرش دکمه های‌کر تی‌رانندهها را سر تابه آخر بسته وکلاهی راتا حصهٔ گوشها یش پایین کشیده‌بود.

ماتیلند باصدای خشن خشکـی پرسید :مادموزال شما هستید ؟

بلی آقای ماتیلند.

نمی خواهید بامن به گردش‌بروید من باید یك مطلب را بشما بگو یـم یك‌موضوع بسیار مهم را میخواهم‌با شما درمیان بگذارم.

ایلا در جواب گفت: مامی توانیم در باغ گردش کنیم ایلا با صدا ی خفه حرف می‌زد .

ماتیلند اورا متوقف ساخت‌وسوال کرد: واما اگر کسی‌مارا ببیندآنوقت چه؟ برای من ماجرای جالبی درست خواهد شد، مادموازل فقط یك فاصلهٔ کوتاه ازجاده به‌طرف جنگل‌می‌رویم.

ایلا بالحن ملایمی به او اطمینا ن داد: خاطر جمع‌باشید هیچکس ما را نخواهد دید مامی توانیم به طـر ف چمن پرازسبزه ،در آنجا چنـــد چوکی برای نشستن هست:

همه در خواب هستند ؟حتی‌دختری که پیشخدمت شما است؟

ایلا لبخندی زده پاسخ داد:مااصلا خدمه نداریم.

اوسرش راتکان داد: جای تاسف نیست ،ولی من روزگار بدی دارم، شش نفر خدمتگار دریونیفورم ـ استخدام کرده‌ام ،اما با اینهم دریك ترس مرگبا ر زندگی میکنم.

جان بنت بلا تکلیف ایستاده حیران بود چه کند ؟ اگر نزدیك آید نشود که باعث ناراحتی خاطر ایلا گردد . مایتلند به‌این‌وضع بلاتکلیفی‌اوخاتمه داد وخودش به‌طرف جان بنت رفت.

«صبح شما خوش آقای. من همین لحظه بادختر شما جروبحث خستـه کنی داشتم . امیدوارم شمارانا راحت نساخته باشم آقای بنت . چطور؟»

آقای بنت درجواب اظهار داشت: «به هیچوجه . چرابه منزل نمی آیید وبه سالون نمی‌رویید آقای مایتلند؟»

مایتلند با لحن ترسناکی پاسـخ داد: «نی‌ـنی . ماتیلدامنتظرمنست.» سپس دستش رادراز کرده کلاهش رااز سر برداشت وخدا حافظی‌کرد. رفتار وحرکات اوبدون شك قابـل اعتراض وخرده گیری بود. مایتلند سپس باسراز ماد موازل ایلا بنـت خداحافظی کرده مجددا به طرف جان بنت برگشت واظهار داشت: «خدا حافظ تان آقای .»

درهمین لحظه بنـت از تاریکـی پیش آمده گفت: «به سلامت باشید آقای مایتلند .»

مایتلند دگر جوابی نداد . چشم های اوازشدت وحشت بزرگتـر از حالت عادی شده صورتش مثل مرده سفید مینمود .

بنت باصدای تعجب انگیزی اظهار داشت : «شما؟ شما؟ اوه خدایا ! معلوم میشود که لکا ت میخورید.»

ایلا میخواست به کمکش بشتابد . امامایتلند خودشرا استوار نگهدشته باچنان سرعتی ازآنها فاصله‌گرفـت که آن حرکت به سن وسال اوحیرت انگیز مینمود . مایتلند از سراشیبی به سرعت فرود آمده دروازهٔ باغ را به شدت باز نموده خودشرا به روی خیابان رساند .

درسکوت وسیع پدرو دختر آواز گریهٔ اورا می شنیدند .

ایلا آهسته زمزمه کرد : «پدر او توراتوانست بشناسد .؟»

جان بنت درجواب دخترش اظهار داشت : برای من تعجب انگیزخواهد بود اگراو مرا شناخته باشد. «خوب بهتراست ته‌به بستر ت‌بروی .»

ایلاباعجله وپریشانی‌خاطرپرسید: «وتومیخواهی به‌کجا بروی پدر؟»

«حرفهایی دارم که باید بااوبزنم.»

ایلابه بسترش نرفت . اودر مقابل دروازهٔ باغ منتظر ماند وپنج دقیقه سپری شد .ـ ده دقیقه گذشت ـ تااینکه پس ازپانزده دقیقه صدای عبوریك موتریرا شنید . ومتعاقبـا یك موترلیموزین ازمقابل باغ‌گذشت. وچند دقیقهٔ دگرراحتواء کرد تـا جان بنت برگشت . اوروبه طـرف دخترش کرده پرسید : «تو هنوزبه بسترت نرفته ای .؟»

ایلا باپریشانی خاطر سوال کرد: «پدرباو حرف زدی ؟»

«دخترم میتوانی برای من یـك پیاله قهوه سیاه درست کنی ؟»

«پدر! اواز تومی هراسد ؟»

«دخترم توازمن بسیار می پرسی. اوازسابق مرامی شناسد . همیـن است وبس .»

ایلا آهی کشیده گفت: واگر اوبه اینجا برنگردد ..؟»

جان‌بنت ساکن هود سها مسرش راباالاکرده به قیافهٔ دخترش دید و پاسخ داد :

«اودگر به اینجا نخواهد آمد .»

(۲۷)

دیك گاردون به صحبت خود با آرسا مایتلند خاتمه داده به دفتـر پولیس برگشت تاباالك پیرامـون اوضاع جاریه مذاکره کند .

«من بطور کلی زندان پنتوویل را مطمئن ترین محلی برای زندانـی ساختن ومحافظت بالدرمی پندارم وباید اورا به آنجا منتقل گردانیم. حتی‌میخوا هم‌ازرئیس پولیس‌تقاضا کنم که اورا درسلول زندانیان محکوم به اعدام بفرستند . ولی میدانم که این کار معمول نیست وبرخـلا ف مقررات بوده حرکت خوبی بحساب نخواهد رفت .

بهرحال زندان‌پنتوویل‌مطمئن ترین محبس برای‌نگاه داشت بالدرمیباشد واگربقه هاقدرت جویدن سنگ هارا نداشته باشند درآنصور ت‌بالدر از آنجا نخواهد توانست بیرون رود. خوب آقای کلونل، مایتلند بشما چه توضیحی ازملاقات خود بابالدرداد؟»

ماجرای مایتلند تاجاییکه خـودش ابراز داشته است ازین قرارآست که اوبه تقاضای بالدر به دیدارش شتافته است.شماچه عکس‌العمل‌در برابر جلب پولیس ازخود می توانید نشان دهید ؟ «به این سوال اوپاسخ دادخالی ازاشکال نبود .»

الك اظهار داشت: «درین باره‌هیچ تردیدی وجود ندارد که اوبابالدر درعمارت واقع سلودریونیفورم‌پولیس ملاقات نکرده‌است . وهم‌کمترتردیدی درارتباط مایتلند بابقه دارم .»

«مایتلند مردبسیار بانیرو ودرعین حال پیراست . فکرمی‌کنم وقتی ماجرای توقیف بالدررابه اطلاع اورساندم نزدیك بود درزمین فرو رود. اوتقریبا ازشنیدن این خبر بی حال شد .»

الك درحالی که غرق تفکر بود اظهار داشت : «باید این رد پای راتعقیب کرد . من به دنبال جانسن نفرفرستاده ام . تصور می کنم اکنون درهمین جاباشد . اویك شاهد بسیا رمهم بوده، سعی شود تااو ایندورا باهم روبرو کرد .»

فیلسوف جانسن نیم ساعت بعد ازراه رسید .

دیك گفت: «آقای الك مطلبی را بشما خواهند گفت که چه مسایلی تاچند روز آینده افشا خواهند شد. معاون شخص آقای‌الك به‌علت‌داشتن رابطه باسازمان بقه زندانی شده است .

جانسن به دقت گوش داد ودیك دربارهٔ ملاقات مایتلندبابالدردرعمارت سلوبه اومعلومات دادوجانسن سرش راتکان داد. جانسن پس از اندکی تفکر اظهار داشت :

«من هیچگاه‌کسی ازرفقا وآشنایان مایتلندرابه چنین اسمی نمی‌شناسم. بالدر؟ نی . من هیچوقت نام اورا نشنیده‌ام !»

دیك اظهار داشت : «اوبنام‌کولت بنسون هم یاد میشود .»

جانسن پاسخ داد: «آری . این‌اسم بگوشم آشنا است ! آدمی به این نام‌راخو بمی شناسم . ما یتلند اغلب اوقات کولت بنسون رادر دفتر خود عادتا شبها ملاقات میکرد . مایتلند هفته سه بار ازطرف شب، پس ازآنکه‌تمام مامورین ومستخدمین رخصت می شدند دردفتر کار میکرد واین چیزی بود که به چشم سرناظر وشاهد آن بودم . بلی . بلی یك مرد قوی، قدبلند وخوش قیافه که در حدود ٤٠ سال ازعمرش میگذرد. »

دیك گفت: « صحیح گفتید. اودر نزدیکی وینسر منزلی دارد .»

«بلی. گرچه خودم هیچگاه به‌منزل اودر وینسر نرفته ام . امابه آدرس اودروینسر چند بارمکاتیبی راپست کرده‌ام .»

«کولت بنسون چه معامله ای با مایتلند دارد ؟»

«این مطلب هیچگاه برمن معلوم نشد . همیشه تصور مینمودم که اونمایندهٔ فروش وخرید املاك وزمین میباشد . زیرا چنین مردمی یگانه مشتری های بودندکه مایتلند به‌آنها اجازهٔ ورودبه دفتروصحبت رامیداد. علاوتا بیاد دارم‌که طفل هم برای یك هفته نزداوبود .»

الك پرسید: «هوم. کودك متزل مایتلند رامی گویید ؟»

آقای جانسن به تایید حرفهای الك سرش راتکان داد الك اضافه نمود: «شمانمیدانید که چه ارتباطی بین طفل وایندو نفر وجود دارد؟ »

«اگرچه کاملا مطمئنم که کودك نزدکولت بنسون بوده بااینهم از روابط آنها چیز ی نمیدانم . زیرا درست یکنیم سال پیش درروزی که مایتلند وصیتنامه اشرا ترتیب میداد بمن هدایت داد تاسامان بازی بخانهٔ کولت بنسون بفرستم ومن مطابق به هدایت اواین کار راکردم من بیك علت خاص تااین حدبصورت دقیق وبااطمینان خاطر راجع به آن روز حرف بزنم . من درآن روزاصلاانتظار داشتم که مایتلند ازمن بخواهد بصفت شاهد درپای وصیتنامه اش امضاء کنم . من مردی به سن وسال رسیده ـ مورد اعتماد ودرعین حال مستخدم باوفای اومی پنداشتم . زمانی دیدم‌که‌اودوتن ازماموران دفتر رابرای امضای سند طور شاهد نزد خودفراخواند این موضو ع با عث ناراحتی شدید من گردید وبه تدریج سبب دلسردی من‌ازکارکردن درنزد اوشد .»

«وصیتنامه به نفع کودك نوشته بود ؟»

چون درطول صحبت جانسن دیك سرش راپایین انداخته بود جانسن سرش راتکان داده ، خطاب به الك پاسخ داد: «اوهیچگاه این موضوع رابامن درمیان نگذشته‌بود. وهیچگاه حاضر نبود یك وکیل و مشاوررادرین موضوع مداخله دهد. اوبمن‌گفت‌که شکل خارجی وچوکات وصیتنامه راازروی یك کتاب گرفته است .»

دیك سرش رابرداشته پرسید : ازاطلاعات براستی قیمتداروپرارزشی که دراختیار ماگذاشتید از صمیم قلب ازشما اظهار امتنان میکنم آقای جانسن . «وپس ازادای این تعارف جانسن رابه طرف دروازهٔ خروجی رهنمایی کرد .

فردای آن دیك گاردون صحبت مختصری بازندانی زندان پنتو ویل بعمل آورد واورا باافکار شیطانی‌اش سرحال یافت .

بالدر بالجاجت اظهار داشت : «من ازکودك وارسال کردن بازیچه هاهیچ اطلاعی ندارم وجانسن این حرفهاراازطرف خود جعل میکند . من هرگونه اعتراض رامبنی برارتباط داشتن خود بامایتلندرد کرده وضعی راکه هم اکنون به آن روبرو هستم یك‌اشتباه پولیس میدانم. من قربانی یك سؤتفاهم ازطرف پولیس بوده تقاضای رهایی فوری را مینمایم . من ازشما مطالبه میکنم لااقل یك موضوع رابعنوان اثبات مثال آورید که من جزاء دیده باشم ـ البته غیر ازیك موردی که شمازندگی کردن مثل جنتلمین راجنایت می پندارید.»

دیك بالحن خالی وخشکی پرسید: «شمابرای خانم عزیزو۷ طفل خود کدام پیامی ندارید ؟»

ازشنیدن این حرفها قیافهٔ تهدید آمیز متهم‌وچینهای‌که روی‌پیشانی‌اش پیدابود ناپدید شده پاسخ داد : «نی . الك فکراونها راخواهد کرد.»

یك ساعت پیش ازوقت جلسهٔ معمول محکمه‌بوزاستریت دعوی علیهٔ بالدر درآنجامطرح شد. حکم توقیف اوصادر گردید وبالدر تحت محافظت پولیس به محبس پنتوویل منتقل شد .

درسومین شب پس ازانتقال بالدر به محبس پنتوویل زندگی سرمحافظ بشکل رومانتیکی درآمد . اومردی‌بود نسبتا جوان ومجرد . وضع ظاهری خوب‌داشت ونزد ماربیوه‌اش‌زندگی میکرد. مادرش درناحیهٔ شیپردبوش سکو نت مینمو د .سر محافظ عادت داشت که پس از اتمام کارش سوار موتر سرویس میشد وبه منزل‌برمیگشت. ودرست درلحظه ایکه میخواست در خیابانی که منزلش درآنجا واقع بود فرود آیدکه یك خانم دگر پیشتر از اوازموتر سرویس پایین شد . ولی

بقیه درصفحه ٥٩

دداکتر سخی (سلیمی) لیکنه

# په واده کی د ښځی او میړه د عمر سم تناسب

## یوه نیکمرغه کورنی منځ ته راوړی

کورنی، واده، د ښځی او نارینه دمنا سباتو ادب- داکا تگوری گانی داجتماعی نظام دهغی له اقتصاد، دولتی جوړ ښت او عمومی کلچر سره ټینگه رابطه لری. په دی ساحه کی نظریات ډیر زیات او څو څو خله بدل شوی دی خود تاریخ پـه مختلفو دورو کی دکوزده کوو نکو دسین پرا بلمونه یوه مهمه مسئله شمیرله شوی.

دقدیم یونان پوهانو او شا عرانوهم په دی باره کی خپل نظـریـات خرگند کړی دی مثلا فیثوگنیدداسی (دزاړه میړه او څوانی ښځـی واده لوپه اجتماعی گناه ده) یوبل شاعراوپوه ادیدی وانی (دزاړه سړی عشق ه لڅوانی نجلی سره مخ توری ده).

که څه هم دبشر په تاریخ اوډله ایزژوند کی دجبری ودونـو څخـه ډیری غمجنی خاطری لـرو، خـوافسوس چه نن هم اکثرا دمیړه او ښځی په عمر کی فاحش فرق لیدل کیږی.

تجربو ثابته کړی ده چه نیکمرغه کورنی هغه وخت جوړ یدای شـی کله چه میړه پخپله میر من څو کاله مشروی.

یوه آلمانی عالـم زیلگـی دواده کوونکو لپاره دالاندی عمرو نه ډیر مناسب بللی دی..

| میړه | ښځه |
|---|---|
| ۲۷ کلن | ۲۱ کلنه |
| ۳۲ کلن | ۲۵ کلنه |
| ۳۵ کلن | ۲۸ کلنه |
| ۳۹ کلن | ۳۱ کلنه |
| ٤٥ کلن | ۳۵ کلنه |
| ٥۰ کلن | ۳۸ کلنه |

کاد مختلفو علماو څیړنو ته نظروشی دی نتیجی ته رسیږو چه واده په هغه صورت کی مناسب اوپه زړه پوری دی کوم وخت چه د میړه عمر له خپلی ښځی څخه (٥) کاله زیات وی. وی. البته موږ دانشو تضمینو لی چه د گډژوند او واده سعادت یواځی دسن په سم تناسب پوری مر بوط دی دا سعادت له یو شمیر پټـو اوشخصی مناسباتو سره چه د تحلیل وړنه دی تړلی دی. په ژوندانه کی ډیر بختور او نیکمرغه فامیلونـه موجود دی اوسره له دی چه په دی کورنیو کی دمیړه او ښځی په عمر کی ډیر فرق موجود وی خودوی په ډیره مینه ژوند کوی اویو تربـل څاریږی .اوبا العکس داسی کورنی هم شته دی چه په ظاهره ډیره نیکمرغه ښکاری مگرگډ ژوند په ډیره بدبختی اوغمگینی سره په مخ بیایی.

کله داسی پیښیږی چـه سپین ږیری میړه ډیر ژردخپلی ښایسته او خوانی میر منی سره خپله سیمپاتی اواعلاقه له لاسه ورکوی اوهیڅ تمایل هغی ته دبینی اوبرخلاف ددی یـو څوان او ښکلی څوان میړه دخپلی هغی میرمن سره چه څو کاله تـری مشره وی دژوند تر آخره اولکه چه وایی دگور ترغاړی خپله مینـه اوعلاقه ټینگه ساتی.

مینه څانته منطق لری او هیـڅ کومه شیما او قانون په عشق کښی په کار نه دی خومږ دلته استثناءات اوبیلی بیلی واقعی نه بلکه عمومی حالت، فیزیو لوژیکی او سا یکولو ژیکی قوانین په نظر کی نیسو او خپل بحث پری شروع کوو: ددی قوانینو په رڼاکی له ورایه معلومیږی چه د څوان هلك واده له پخی ښځی سره اویاد زاړه میړه گډژوند لـه تنگی اوڅوانی نجلی سره هیڅکله ښه نتیجه نه ورکوی او نیکمر غـه کورنی منځ ته نه شی راتلای.

د ښځـو او نـا رینـه وو د عمـر خصـو صیـات سره تر ی انجونی دهلکانو په نسبت وختی بلوغ ته رسیږی او همدارنگه د ښځو دڅوانی او جنسی تمایلاتو دوره ډیره ژرختمیږی.

۱۸ ـ ۱۹ کلنه نجلـی دخپـل همزولی په نسبت پخـه او مسنه ښکاری له شل کلنی وروسته دافرق له منځه ځی خو کله چه د زړبودی دوره راور سیده د ښځی دافرق له ورایه خرگند یږی.

بیشکه هغه مشهور روایت چـه وایی (د ښځی عمر دهغی په ظاهری صورت اود مخ په کاسه کی نوشته دی) بی اسا سه نه دی. نه یواځـی عمر بلکه د بدن ساختمان، احساساتی حالت اوچار چاپیره فضا د ښځی په ظاهری صورت تاثیر لری.

ستړیا، دایمی غمخواری او مـوا ظبتونه دمیړه ناوړه رویه هم منفی اغیزه لری. که چیری څوانه ښـځه ډیره وختـی داولاد خـاونده شی د پـه مـړاو ی کـیـد ل شـی څوانی گل یی ډیره په چټکی سره په زموږ په عصر کی پوهان نه یواځی اکثیلیر یشن ته (یعنی د بشر چټکی فزیکی ودی ته) بلکه رتیار دیشـن (یعنی ځوان ښت څنډیدلو ته) ملتفت شوی دی د مثال په توگه :د ښځو ،.حیضی وظیفه (دقاعد گی دوره) اوس اکثرا تر پنځوس کلنی پوری دوام کوی حال دا چه څو کلونه مخ کی دی دوری تر پنځه څلویښت کلنی زیات دوام نه شوی کولی . خو سره له دی هم که دمیړه او ښځی په عمر کی فاحش فرق موجود وی دهغی اصلاح ډیره مشکله ده او په هـره اندازه نو موږ تو پیر خپله منفـی اغیزه لاپسی زیاتوی .

کله چه څوانه نجلی د خپل میړه څخه ډیره کشره وی (شل پاپنځه ویشت کاله) ارو مرو کورنی شخړی پیدا کیږی چه دا کار د گډ ژوند لپاره د زارو حیثیت لری .

دابايد په یادولرو چه په زړ بودی کی د بدن دفیزیو لوژ یکی توان او جنسی فعالیت تر منځ هم آهنگی او تعادل لکه چه په څوانی موجودوی له منځه ځی .په زړو خلکو کی د بدن رگونه د سکلیرو تیکی آفتو نوسره مخامخ کیږی خپل لاستکیت له لاسه ور کوی او جدا رونه ډیر نازك او ماتیدونکی وی .

په دی سن کی د بدن مختلفی وظیفی د تنظیموونکی عصبی سیستم له خوا په ښه توگه اداره کیږی او پخپل وار سره قلبی ،وعایی سیستم هم له فعالیت څخه لویږی .

په داسی حالت کی بایـد زاړه خلك له شدیدو او زیاتو تناسلـی مناسباتو (لور واله) څخه په کلکـه سره ځان وژغوری او د هغو خلکو لپاره چه دزړه په ناروغیو او ددماغ درگونو په ناروغیو مصاب وی اکثرادا کار خطر لری اودژوند په قیمـت ورته تمامیږی .

کله چه د میړه او ښځی دسن توپیر ډیر زیات نه وی هیڅکله داسی یو پرابلم چه د دوی نیکمرغه او خوږ ژوند تریخ کړی منځ ته نه راځی . دژوند ټول شیان د دوی دغوښتنو اودواړو دبدن دوضعیت سره موافق طبیعی سیر مومی .

یو روسی پوه سیچینوف داسـی وایی .

(میړه د خپل ژوند په ټولو مرحلو

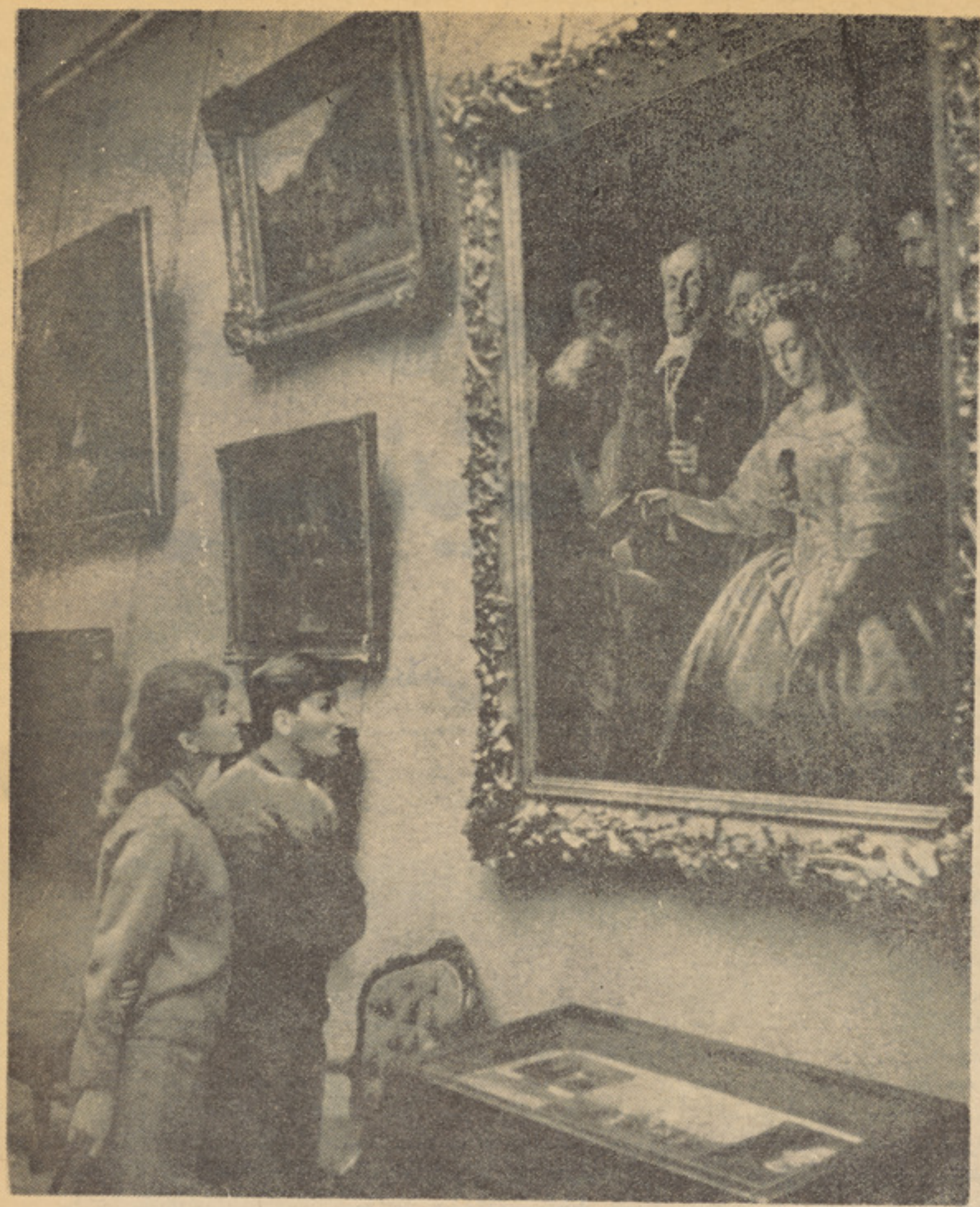

کی د خپلی محبوبی سره یو شان او مساویانه عشق نه شی ساتلی . د ژوند په یوه معینه مرحله کی هغه اساسی حس چه ښځه او میړه نږدی سره ساتی یوازی او یوازی انس او دډیرو کلونو عادت او دوستی ده چه ددی شیانو په مقابل کی د جنسی غریزی رنګ دلوزی او په دو هم پلان کی ځای نیسی) . خو که چیری دمیړه او ښځی په منځ کی د عمر فاحش فرق موجودوی او ددوی د ژوند بیولوژیکی کرښی یوه بله نه شی سره قطع کوی او هم آهنګی ترمنځ نه وی ټول ژوند ډیر تریخ او مشکل شکل غوره کوی .

یوازی دمحرمو اونژدی مناسباتو سمون او هم آهنګی د ښو اخلاقو او ښایست معیار نه شی کیدلی او بیا هم باید ذکر شی چه په ګډ ژوند کی دمیړه اوښځی د عمر اړیکی ډیر رول لری .

دا خو معلومه خبره ده چه میړه او ښځه ، راتلو نکی مور او پلاردی او ددوی سن په راتلونکی نسل مستقیم تاثیر لری .

دا چه د کومو ودلدینو کوچنیان به ددیری ښی روغتیا خاوندان . پیاوړی او له عقلی او ذهنی پلوه رسیدلی وی داسی یو سوال دی چه دهر فامیل ا وټولی بشری ټولنی لپاره ډیر اهمیت لری .

قابله د ښځی د ولادت په وخت کی له هغی څخه دعمر پو ښتنه ددی لپاره کوی چه آیا زیږوونکی ښځه خوم ځل کوچنی زیږوی ځکه هغه ښځی چه داول ځل لپاره وروسته له دیرش کلنی څخه اولاد زیږوی (زیږ وونکی بوډی) ورته ویله کیږی.

دبدن نسجونه وروسته له دیرش کلنی څخه په ډیره چټکی سره ډیږی خپل الاستیکیت او نر موالی دلاسه ورکوی نو له دی کبله لومړی ولادت په دی سن کی د هغو ښځو په نسبت چه دوهم او دریم ځل کوچنی زیږوی ددیرو سختیو او مشکلاتو سره مخامخ کیږی . او همدا رنګه دحاملګی او ولادت پسی دوره یی راز راز اختلافات ورکوی . د شدود غدواتو په وظیفه کی هم په دی سن کی تنقیص راځی چه هم په موراو هم کوچنی پاندی منفی اغیزه لری.

دجنین تشکل او راتلونکی کوچنی روغتیا ذ مور او پلار له قوی بنیی او بشپړی روغتیا سره کلکه رابطه لری .

که چیری مور او پلار د داخلی افرادی غدواتو په موضونو ، دزړه په عدم کفایه ، دوینی په ناروغیو په راز راز ساری ناروغیو او مزمنو تسمماتو (لکه چرس، تریاك او شراب) اخته وی هیڅ امکان نه لری چه د راتلونکی کوچنی روغتیا ته دی صدمه ونه رسیږی . دعمر دزیاتیدو سره یو ځای دراز راز ناروغیو اود خارجی محیط د منفی عواملو دتاثیر امکان هم زیالیږی .حتی دا ذکر شوی شیان هم موجود نه وی بیا هم زړ بوډی پخپل ذات کی داسی یو عامل چه ارومرو په جنین اوراتلونکی کوچنی باندی ناوړه اغیزه لری .

داولاد دزیږولو او مور ګلوی ډیره ښه او مناسبه دوره د ښځو لپاره له شل کلنی څخه تر پنځه دیرش کلنی پوری تعینه شوی ده .

اود پلار لپاره تر څلو یشت یا څلور څلویشت کلنی پوری اجازه ورکړل شوی ده.

هغه کوچنیان چه دوالدینو سن یی له ذکر شوو کلونو څخه اوښی وی ډیره برخه یی په ولادی ناروغیو اخته وی او وده یی دخپلو همزولو په نسبت ډیره وروسته پاته کیږی او بالخاصه په هغه صورت کی چه مور ډیره ځوانه اوپلار ډیر زوړوی دعمر دا فاحش فرق ددوی کوچنی په روغتیا باندی ډیره ناوړه اغیزه لری.داسی کوچنیان اکثرا په ولادی ناروغیو مصاب دی.خودا باید ووایو چه استثنات دلته هم ځای لری او کله کله سره له دی چه د سن فرق تر اندازی زیات هم وی سالم اوروغ کوچنی دنیاته راځی .

پاتی په ٥٦ مخ کی

# ملاقات بیرونی با کوپرنیک

## فانتیزی علمی

از تاریخ ۱۵ تا ۱۷ می سال گذشته محفلی علمی بمنا سبت هزار مین سال تولد ابو ریحان بیرو نی و پنجصدمین سال تولد نیکو لای کوپر نیك در مسکو تشکیل گردید.

د رجلسه دانشمندان سر شناس، ریاضی دانان، ستاره شنا سان، مور خان، جیو لو جستان، فیلسوفان وچهره های شنا خته شدهٔ دیگر ساحات علوم از سرا سر اتحا د شوروی وممالك دیگر اشتراك نموده بودند تا سهمی را که این دودانشمند بزرگ به گنجینهٔ دانش جهان افزوده اند، مورد ار زیابی قرار دهند.

محفل توسط اکا دیسین ب .م. کید رون افتتاح شد. او طی بیا نیهٔ خود گفت: ما مسرت داریم که درین جلسه علمی ـ جشن سا لگرد بیرونی وکوپرنیك، دو سیمای تابناك روزگار گذشته اشتراك نموده ایم. ا گر بیرونی ستارهٔ شرق است، کوپرنیك ستاره غرب است. ما بخود میبا لیم که این دو ستارهٔ فرو زان، در ینجا.. درمجمع دانشمندان باهم مو ا جه میگردند...

وی در مورد نقش بزر گیکه کشفیات علمی بیرو نی وکو پرنیك در تکامل و گسترش دانش جها نی ایفا نموده به تفصیل سخنرانی کرد. سپس کار اسا سی جلسه آ غا ز یافت و دانشمندان یکی بعد د یگر به ایراد خطابه ها و خواندن مقا لات علمی خویش پیرا مون دو دانشمند شهیر پرداختند.

• • •

من از موقعیکه در یکی ازگوشه های تالار بزرگ اشغال کرده ام بسی خرسندم ، زیرا از آنجا منظره ادیتوریم عملی کا ملازیر نظر قرار دارد ... در سمت های چپ و راست هیئت رئیسه مجلس پو رتریت های بزرگ بیرو نی و کوپر نیك نصب است .

چنین بنظر میرسد که هردو دانشمند باقیافه های نورانی خویش اندیشه هایی با خود دارند و می‌خواهند چیز هایی بیکدیگر ابراز دارند .

بالاخره محفل پایان یافت وما پراگنده شدیم . شام شد ، شب فرا رسید تصورات عمیقی در باره این دو دانشمند مرا در خود فرو برد ، حتی قبل از آنکه بخواهم هم نتوانستم ازگرداب این اندیشه‌ها بیرون روم...

• • •

... اینك آنها هر دو ... هردو دانشمند ... نمیدانم رئیس مجلس برای‌شان موقع صحبت داد و یا اینکه خود آنها درخواست کردند.. این را بدرستی نتوا نستم پی ببرم.. اما آنها هر دو از چوکات پورتریت های خود جداشده روی صحنه قدم گذاشته و آهسته آهسته درحالیکه صدای عصا های شان شنیده میشد، نزدیك تریبون با هم مواجه شدند.

کوپرنیك شاید از رهگذر اینکه جوانتر بود در برابر بیرونی تعظیم بجا آورد . هر دو ما نند اشخاص، بسیار آشنا با هم مصافحه کردند و از حال همدیگر جویاگردیدند و بدون درنگ بمو ضوعات علمی وارد شدند . اساسا مسا یلی که درطول قرنهای طولانی گذار از «ژئو ـ سنتریزم» (نظریهٔ غیر علمی دایر براینکه زمین مرکز کاینات است واجرام سماوی بشمول خرشید در اطر اف آن میچرخد ـ مترجم) به «هیلیو ـ سنتریزم» (نظریهٔ علمی مرکز یت آفتاب که توسط کوپرنیك با ثبات رسید ـ م )مورد علاقهٔ دانشمندان قرار داشت ، مطرح بحث قرار گرفت .

**بیرونی :**

بیرونی : آفرین برشما ! در راه حل معضله ای که سخت مرا بخود مشغول میداشت بسی رنج بردیدو توانستید «هیلیو سنتریزم» را به درجهٔ یك پرابلم علمی ارتقا دهیدو سر انجام بحل قاطع این پرا بلم پیروز شدید .

**کوپرنیك :**

بدون گفتگو در پیروزی این امر ، سهم شما نیزبسی بزرگ وچشمگیر است ... من در یو نیورستی «پدوآ» علم طب آموختم . در یونیورستی ما مانند تمام یونیورستی های اروپا علم طب را از روی کتاب «القانون» ابن سینا تدریس میکردند و چون سخن از فارمکولوژی میر فت ، پروفیسور ما معلو مات خویش را در بارهٔ کتاب «الصیدنهٔ» شمابرای مابه تفصیل بیان میکرد . مناظرهٔ شما را در باره سا ختمان جهان با ابن سینا و عدم توافق شما را با برخی از نظریات ارسطو نیز از همان استاد خود شنیده ام . اما هزار افسوس که در آن روز گار جز آثار ابن سینا و الخوار ز می و الفرغانی ، آثار دا نشمندان دیگر بزبان لاتین ترجمه نشده بود ..اکنون سه روز است که درین جلسه راجع به سهمی که شما در ترقی علوم گرفته اید ، با معلومات تازه آشنا میشوم .. حالا این فکر که میگفتند میراث علمی با گذشت زمان ارزش خود را از دست میدهد ، نادرست از آب در آمد وما می بینیم که در اطراف رساله های شما بحث صورت میگیرد و اکنون پس از هزارسال نسبت به پنجصد سال بعد از شما ، میراث علمی شما بیشتر راه شهرت می پیمایدو احسا س ضرورت نسبت باآن روز افزو نست .

**بیرونی :**

واقعا زمان اعجازانگیز است .. زمان دوره های ما را از هم جد اساخته بود واکنو ن همو است که ما را بهم پیوند داده ودر یکجا گردآورده است . زمان مایهٔ حرکت جهان بوده شباهت بطنابی دارد که بگوسفندی بسته باشند و توسط آن گوسفند را بحرکت وا دارند : جهان وابسته بزمان است .

**کوپرنیك :**

تشبیه بجایی است .

**بیرونی :**

دانشمندان انواع دانش رابیاری زمان فرا گرفته اند . دانش زادهٔ زمان است . آنها فقط با گذشت زمان آنچه را که نمیدا نسته اند، دانسته اند و آنچه را که مجال اظهارش را نداشته اند ، اظهار داشته اند و دانش آنان بعد ازآنکه پیرا مونش حرف زده اند و به قید تحریر آورده اند ، بدیگران منتقل گردیده و انتشار یافته و بدین سان با گذشت زمان به غنای نطق ودانش انسانی افزوده شده است .. حالا من و شما مهمان این زمان شگفت انگیز شده ایم . اکنون با گذ شت زمان مراسم جالبی بعنوان «جشن ـ سالگرد» معمول گردیده که درزمان من وجود نداشت و اگر قرار می بود چنین مراسمی بر گزار شود ،طبعا مشکلاتی عرض وجود می نمود : تقویم ها نا همگون بودند و یکی با دیگری سر نمیخورد .

**کوپرنیك :**

در زمان ما هم مراسم سا لگرد انجام نمی یافت . اگر قرار می بود چنین مراسمی گذارنده شود ، در آنصورت بدون تردید ناگزیر بودیم برای هما هنگ ساختن تقویم های یونان ، قبطی ، سریانی ، خوارزم و عموم تقاویم موجود در جهان به یك نقطهٔ معین زمان ، از قاعده ای که شما درین زمینه داده اید ، استفاده نماییم .

**بیرونی :**

طبعا «هیلیو سنتریزم» شماتامین این محاسبه را آسان میسا خت .. بالاخره معلوم شد که شب و روز و ماه و سال ، محصول حر کت زمین اند .. اکنون ما میدانیم که چون همیشه حالات اجرام سما وی نسبت بیکدیگر دستخوش تغییر

اند ، لذا حالت موجود در یك زمان معین با حالتی که در زمان معین دیگر برای آنها دست میدهد ، با هم شباهت ندارد .. مغز انسان که در جریان زمان رشد نموده و راه تکامل پیموده است ، متکاملترین دستگاه در طبیعت می باشد .

**کوپرنیك :**

سخن درستید گفتید . دوسیستمی که برای تو ضیح جهان پدید آمده اند ، دارای هزاران سال سا بقه تاریخی می باشند . مغز انسان استعداد آنرا داردتا مرا حل‌مختلفی را که این دو سیستم پیموده ند، تا جایی که خوا سته باشد مورد سنجش قرار دهد .

**بیرونی :**

علاوه برین مغز انسان توا نا یی آنرا داشته است تا زمان بزر گ گذشته را طورفشرده منعکس‌سازد.

چنانچه طی جلسات همین سه روز توانستند و قایع هزار سال قبل و پنجصد سال قبل را بر یك اساس منطقی‌به‌تفصیل شرح وبسط دهند .. شما کدام هیلیو سنترلیتها (طرفداران مرکزیت آفتاب) را به خاطر میاورید .

**کوپرنیك :**

من در رساله خود نام فیلولی هیکیتاس ، ایکفانت ، هر کلیت و کپلیله را نام برده ام .

خودم بیشتر به مکتب فیلو لی منسوب بودم . این دانشمند پیرو- فیا غورث که گفته بود زمین‌سیاره متحرك بوده‌دارای چند ین نو ع حرکت می باشد - ریاضی دان و دانشمند با استعدادی بوده است معروف است که افلاطون برا ی دیدن وی بایطالیا سفر کرده بود .

**بیرونی :**

خوب . علاوه‌براینها باید استاد- ارستاك نیز برای شما معلوم‌میبود، چرا از وی نام نبرده اید ؟

**کوپرنیك :**

بادر نظر داشت یك ملاحظه.. اساسا طرفداران خر افات پسند و منعصب (ژئوسنتریزم) تحمل‌شنیدن نام اورا نداشتند . من نمیخواستم فرضیه هیلیو سنتر یزمی که‌درصدد ایجاد و تکمیل آن بودم قبل ازتولد نابود شد ، لذا عمدا چنین کردم ، یعنی از گرفتن نام او خود دار ی ورزیدم . این موضوع را برای‌اولین بار بشما اظهار میدارم .

**بیرونی :**

منهم باری ناگزیر شدم اینطور عمل نمایم : توضیح مسئله اساسی هیلیو سنتریزم در آن روز گارخیلی خطر ناك بود من ، ناگزیر بودم عقیده خود را درین زمینه د رکتاب خود «القانون المسعودی» بنام‌شخص دیگری ثبت نمایم و چنین‌بنویسم:

من با بزرگترین ستاره شناس زمان خود صحبت کردم ...

**کوپرنیك :**

باید گفت که آن شخص خود شما بودید ...

**بیرونی :**

او اینطور گفت : هرگاه سنگی را راسا بلند برده رها سازیم ، در محل شرقیتر از موضوع پیشین خود سقوط خواهد کرد .

**کوپرنیك :**

اندیشه شگفتی انگیزی است .. حرفی است بغایت دقیق و پرمحتوی هر گاه این تفکر شما در آن زمان برای من معلوم می‌بود ، بدون‌تردید ازآن‌بموقع‌سود میبردم‌وازدرازی زمان اثبات تیوری هیلیوسنتریزم بر اساسات‌فزیکی، تاحدی‌کاسته‌میشد .

**بیرونی**

کیپ پارك و بطلیموس کوشیده اندوحرکت‌ستارگان‌آسمانرا بکاری موریلهای هندسی‌تقسیم‌نمایند در شرق تقلید ازوی علایم«مقداری» بکار برده شده است .

**کو پر نیك**

کا ر د ر ستی کر د ه ا ید من اسکوبیهای ستاره شناسان یونان‌و قرون وسطای‌شرق‌رابهم‌پیوندداده‌از هندسه ومثلثات طور یکجایی استفاده کرده ام .

**بیرونی**

طو ریکه در جلسه گفته شد علومی نظیر میخانیك اجرام سماوی و دینامیك کاینات برای هر دوی‌ما هم نامعلوم بوده است .

**کوپرنیك :**

چنین است . این رشته های جدید دانش را دانشمندانی چون کپلر ، گالیله ، پنوتون ایلیر ودیگر پژوهندگان و انجنیران همز ما ن سالگرد ما آفریده تکامل بخشیده اند .

**بیرونی :**

باید در برابر آنان اذعان کرد اصلا تاریخ علم چنین بود وپیدایش علوم جدید گذار از یك ماهیت به ماهیت دیگر را افاده می نموده است سیستم شما نه تنها حرکت زمین و سیارات را بدور آفتاب تصو یر میکند ، بلکه در عین زمان گذار از پدیده به ماهیت واز ماهیت در جه یك بماهیت درجه دو را نیز افاده می نماید .

**کوپرنیك :**

اما اثبات مر کزیت و حرکت زمینی بدین بزرگی و سنگینی کار یك فرد نبود . این مو فقیت‌نتیجهٔ فعالیت های دامنه دار دانشمندان قبل از من واز جمله شما و ثمره ترقیات انسانی می باشد چنا نچه پروفیسور ایدیلسون گفته بود : تا دوران رنسا نس تعداد کسا نی که با بطلیوس همعقیده‌نبودند ،انگشت شمار بود .

مثلا در قرن پنجم مرسیان‌کپیلله عقیده هرکلیت را باز هم به جلو میراند ، درقرن دهم یکی‌ازنمایندگان بزرگ مدنیت آسیای مر کزی - بیرونی (۹۷۳-۱۰۴۸) با انکشاف دادن افکار ارستارك در باره حرکت زمین سخن میگوید و در قرن ۱۵ نیکولای کوزانسکی (۱۴۰۱-۱۴٦٤) بحرکت زمین‌بحیث یك‌سیاره اعتراف میکند .

**بیرونی :**

طبعا ایدیسون در باره کار های من طور مبالغه آمیز حرف زده‌است.

**کوپرنیك :**

طوریکه شنیده‌ام اندیشه شمادر بار ه‌ساختمان جهان نه تنها با ژی سنتریزم ،بلکه‌باهیلیو سنتریزم من نیز فرق داردوحتی بانظر برونو هم متفاوتست .

**بیرونی :**

من هنگا میکه با ابن سینامناظره میکردم ، چنین سوالی بوی متوجه ساخته بودم «چرا ارسطو آنانی را که وجود عوالم دیگر را ممکن دانسته اند ، نکوهش کرده است؟»

**کوپرنیك :**

خود این سوال شما متضمن مفهوم بزرگی است که خارج از دایره ژئو سنتریزم قرار میگیرد .

شما گفته اید : آنچه موردعلاقهٔ من است ، عوالم عادی نیست ... در خارج از جهانی که ما زیست‌می- کنیم ، عوالمی جداگانه با طبایعی جداگانه وجود دارند . این طبا یع جداگانه شما را از سایر هیلیو - سنتریست ها یك گام در جهت‌مثبت میبرد .

**بیرونی :**

من به منظور ترویج عقیده خویش چنین نوشته بودم : فرض کنیم عوالم دیگری نیز باخصوصیات دنیای ما وجود دارند ، در آنصورت سا ختمان آنهاطوری است که‌حرکات شا نرا جهات متضاد از همد یگر صورت میگیرد .

**کوپرنیك :**

این فکر شما دیباچهٔ تیوری‌عوالم دارای حرکات متضاد است می بیند که این تیوری اکنون چقدر طر ف علاقه و دلچسپی دانشمندان قرار دارد :

**بیرونی :**

اساسا مقصد من این بود تا عناصری که درخارج از دا یره ژئو سنتریزم قرار دارند بشناسم.

**کوپرنیك :**

به عقیده من فرضیه یو .شلیکس دانشمند معاصر ، ادامه همان نظر شما می باشد .

بنابعقیده او در عرصهٔ ما حول جهان ما ، میدان جاذبه به حیث عکس العمل در برابر اخراج فوتونها

**بقیه در صفحه ٦٦**

## نکاتی درمورد زندگی مشترک خانوادگی

در زندگی مشترك زنا وشوهر ی مهمتر از هر چیز دیگر سازشس و اتفاق نظر است در جهت از بیـن بردن نظرا تیکه وجود افتـراق آن شیرا زه زندگی یا صفای خانه رااز هم میپاشد .

چطور میتوان تفاهم و اتفاق نظر را در بین یك زن و شوهر جـوا ن که تازه زندگی نوینی رابنیان نهاده اند ، با پایه های مستحکمی پـل زد .

بقیه درصفحه ۵۸

## تزئین میز نانخوری

برای چیدن میزنانخور ی سلیقـه بیشتری بخرج دهید ، زیرا اگرغذا خوب ولی درچیدن آن سلیقه بـکـار نبرید ،زیبنده نیست هما هنگـــی رنگها را در سر میز بخاطر داشته باشید .

فاصله چوکی ها را در اطرا ف میز درنظرد اشته باشید تا همگی راحت باشند .

نمك ومرچ دانی های خود راقبل ازگذاشتن روی میزببینید که خالی نباشد .

باید آنها را طوری پر کنید کـه جای هم برای هوا وجود داشتـــه باشد تانمك به‌آسانی از نمکـد ان بریزد .

گذاشتن یکدانه گلدان با گلهای قشنگ فصل به‌زیبایی میزنانخوری تان می افزاید .

ظـروف غذا راطور ی روی میـــز بگذارید که به دسترس همگـــان باشد میز نانخوری را طوری قرار دهید که چراغ سقف اتاق درســت وسط میز آویزان باشد که نور آن

بقیه درصفحه ۵۸

## آرایش مناسب

آرایشس چهره هنگامی بر زیبایی صورت تان می افزاید که هماهنگ و مناسب انتخاب شوند .

قبل از استعمال لوازم آ را یشـــ باید به‌رنگ پوست تان‌توجه داشته باشید، چنانچه اگرپوست زردرنگی دارید هیچگـــا ه‌نبـا ید از کـریم ویا پودر با رنگهای تیره استفا ده کنید ، بلکه باید آنرا کمرنگـــــ انتخاب نمائید .همچنا ن استعمـــال لبسرین نارنجی ویاسرخ تیره اصلابا پوست تان هماهنگ نیست ، و می توانید از لبسرین صورتی و یاگلابی کمرنگ استفاده نمائید سایه چشم بهتر ست آبی روشن باشد . اگر پوست سرخ رنگ و حساسی دارید هر گز بدون پوششس آنـرادر معرضس آفتاب قرار ندهید .

در صورت داشتن چنین پوستی‌در مورد انتخاب رنگ‌کریم ویاپودر باید بسیار دقت کنید .

انتخاب پودر ویا کریم به رنگها ی‌تیره به چنین پوستی اصلا مناسب

بقیه درصفحه ۵۸

# یك مدل لباس بهاری

درفوق یك مد ل‌لباس بها ر ی قشنگ بر ایتان انتخاب کرده ایم، دامن وجاکت ازتکه ساده وبلوز از تکه گلدار نازك میباشد .

مادر و کودك :

# تختخواب طفل نوزاد

نوزاد باید تختخواب جدا گانه داشته باشد ، خوا باندن طفل در رختخواب مادر دو عیب اساسی دارد : اولا از نظر طبی عمل‌صحیی نیست زیرا احتمال دارد کودك در معرض خطر میکرو بها ی مادر قرار گیرد . ثانیا ممکنست زیر بدن مادر خفه شود که متاسفا نه گاهگاه اتفاق می افتد .

برای نوزاد تان تختخواب بچگانه چوبی تهیه کنید که تاسن ٤ تا ٥ سالگی مورد استفاده قرار گیرد .

این تختخواب باید داری چها ر دیوار بلند باشد تا بعد ها مانع افتادن کودك بپائین نگردد .

شرط لازم چنین تختخوا بی آنست که بتوان اجزا یش را از هم جدا کرد تا درز های آن قابل پاك کردن باشد . رختخواب نوزاد باید یك دوشك سخت باشد تا موجب تغییر شکل بد ن طفل نگردد . بعلاوه دوشك نامبرده چند لحاف کوچك و ایك روکش نازك نیز لازم است .

نکته های سود مند :

# سبزیجات

برای اینکه سبزیجات بخصو ص‌پالك چندین روز کا ملا تازه با قی بماند آنرا پاك کنید ولی نشوئید بعدا در یك ظرف پلا ستیکی یا شیشه ای قرار دهید و سرش راکاملا محکم ببند ید و ظر ف مذکور را در یخچال‌بگذارید ، در اینصورت‌سبزی مذکور مد تها تازه خوا هد ماند .

بوی ماهی :

هر گاه با شستشوی ماهی دست‌هایتان بوی ماهی گرفت ، برای از بین بردن این بوی با یك عدد لیمودستهایتان راما ساژ د هید.

ظروف شیشه ای :

بر ای اینکه ظر و ف شیشه ای تان بخصوص گیلاس پیاله و.. پاك ودرخشان شودبعدازشستن آنها ، چند قطره سرکه و یا آب لیمو درظرف آب انداخته ظرفهارا آب کشی کنید .

آشپزی :

# خوراك ماهی

مواد لازم برای شش نفر: یك کیلوما هی- کمی روغن- مرچ و نمك بقدر ضرورت - گشنیز وچندعددلیمو.

طرز تهیه : ماهیها را پو ست کرده بشوئید ، روی‌آن نمك ومرچ بپاشید و مدت‌نیم ساعت در یخچال بگذارید . بعدا ماهی ها را درروغن سرخ کنید ،سپس آ نها ر اد ر ظرف نانخوری چیده، برای تیزبین بیشتر گشنیز راخورد کر ده همراه با لیمو حلقه - حلقه شده روی آن بگذارید .

# ۳مدتازه‌برای آرایش‌موهای کوتاه

آرا یشگران پاریس برای آرا یش‌مو های دختران جوان در بها رامسال اغلب مد های فرفری ارائه داده اند . مدل مو ها از سابق‌کوتا هتر است . مدل های که دراینجا می‌بینید ۳نمونه از تازه ترین آرایش موی است که امیدواریم طرف توجه تان قرار بگیرد .

# جوانان

یاد داشت دوم :

آداب معاشرت

## در گوش با هم صحبت نکنید

یکی از خوانند گان مجله ضمن مکتوبی در این هفته از رویه بعضی جوانان انتقاد نموده مینو یسد : یك هفته قبل در منزل یکی از دوستان جمع بودیم و مجلس ما تا اندازه گرم و صمیمی بود اما درین میان یکی دونفر که نمیخواهم اسمشس را ذکر کنم آداب مجلس را رعایت نکرده با وجودیکه مجلس مابه‌تمام معنی خودمانی‌بود ، دورتر از رفقا گرم گفتگو بودند وچنین نشان میدادند که صحبت ها ی شان خصو صی بوده که دیگران نباید بشنوند .

این‌درست‌است که‌صحبت های‌خصوصی درجمعیت نباید گفته شود ولی‌این هم درست نیست که آداب مجلس را رعایت نکرده در گوشی همدیگر صحبت نمایند. باور کنیدکه مجلس

بقیه در صفحه ۵۹

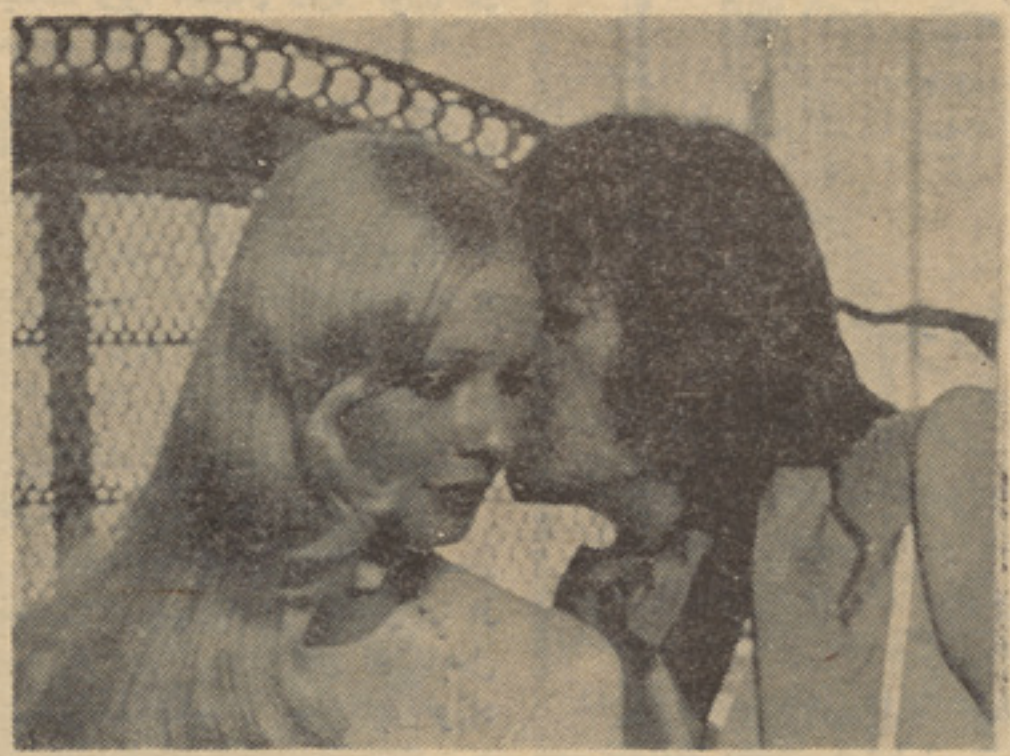

## کورس رسامی برای اطفال

کارهای که‌در اینجا به نمایش ـ گذاشته شده است دریك کو ر س سامی برای شانزده نفر افغان که که‌سن شان از هفت تاپانز ده‌باشد بوجودآمده است.

این کورس هفته دوبار از شروع ماه جنوری در کویته انستیتوت ـ ادامه دارد نمایشگاه طرزهای مختلف کار رانشان میدهد که اطفال در آن رهنمایی میشود برعلاوه این‌نمایشگاه. طرز تفکر اطفال‌واستعداد هنری آزاد آنها رانشان میدهد.

یك تابلوی که از ابتکارا ت خود یك‌طفل میباشد اورادر حال تلاش ومجسم ساختن دنیای خودش‌میسازد دنیای راکه خودش حس میکندبرای یکی این دنیا یك محیط خوشی‌برای دیگری سرزنش کننده وبرای سومی یك‌دنیای پر ازراز هاوقدر تها ی عجیب است .

هرقدر که آزاد و غیر مستقیم‌حس طفلی روی تابلو مجسم شو د به همان اندازه کلانسالان را متو جه میسازد .

# جوانان

## روان شناسی

### بدبینی و خوشبینی

بطور عموم‌میلان انکشاف اجتماعی از طفو لیت تا کلانی از دلچسپی فوق العاده احسا ساتی بسمت یا سویه متوازن وآبجکتیف است .

با آغاز بلوغ جوانان بر روابط وفشار های‌اجتماعی سخت حساس میشود به همین مناسبت است که جوان میل می نماید که به مقررا ت جمیعت خود بیشتر مقیدو پابندی نشان دهد .

انحرا فات از طرز نشست و بر خواست و فیشن جمیعت دردناك ثابت میشو د پسر یا دختر جوان میکوشد مانند اقرا ن خود لباس بپوشد مثل آن صحبت نماید بساعت تیری های مشا به دست زند هرقدرسن بیشتر میگردد جوان می آموزد که به پاره انگیزه ها عکس العمل نشان دهد وبه بعضی نه. اعتماد واتکا بنفس زیاد شده میرود جوان سعی میکند خود را ازدیگران بی‌نیاز نشان دهدمعلم باید این سابقه های قوای اجتماعی رابشناسد وطبق آنها باجوان کار نمایند.

جوانان وروابط خانوادگی :

# تربیه طفل تنها مربوط به مادر نیست

جوانان عزیز :

در این هفته میخواهیم یکی از جمله صدها رابطه که بین خانواده‌ها موجوداست خدمت شما تقدیم نماییم و امید واریم که طرف دلچسپی شما قرار گیرد .

موضوع این هفته ما تربیه طفل است . در بعضی از خانواده ها دیده شده که تنها مادر را مسئول تربیه طفل دانسته و پدر خاانوداه ازین وظیفه شانه خالی می کند و تمام مسولیت ها را بدوش ما رد میگذارد . اگر در آینده احیانا طفل شان بدخو بار می آید تنها مادررا سبب این کار دانسته وپدرخانواده خررا اصلابی مسئو لیت میداند.

در حالیکه تربیه فرزند شان تنها بدوشی مادر نبوده بلکه پدر هم مسو لیت مشترك و مساوی د ر قسمت تعلیم و تربیه دارند که نباید از این وظیفه خطیر چشم پوشی نماید زیرا به تجربه ثابت شده که اگر پدر خانواده در قسمت تعلیم و تربیه فرزندان شان مسولیت احساس ننموده و تنها مادر را مکلف به تربیه و تعلیم فرزند میداند اغلبا فرزند ایشان بی تعلیم و بی تربیه بار می آید . پس برا ی اینکه فرزندان شان در آینده افراد سالمی به بار آیند پدر و مادر در قسمت تربیه و تعلیم آنها سهم مشترك داشته و نباید این وظیفه مقدس را سطحی و پیش پا افتاده بنگرند مخصو صا توصیه ما برای خانواد ه های جوانیست که تازه تشکیل خانواده راداده اند اینست که این مسایل رابدقت مورد توجه دا شته باشند .

## یک نامه از چند نامه

# پدیده های زندگی

## زندگی یک وحدت پاک و مقدس است

ـ زندگی یك تلاش دایمی برای نایل شدن به آرزو هاست .

ـزندگی جز خواب وخیا لی بیش نیست .

ـزند گی پراز اندیشه های گوناگون وغیر ثابت است .

ـ زندگی یك رویای دلپذیر اماتوام با تلخی هاست .

ـزندگی فقط یك امید کوتاه وزود گذر است .

ـبعضی گفته‌اند:دلبستن به‌زندگی کاری است احمقانه زیرا چیز یکه به انسان وفا نداشته باشد دلبستن به آن کاربیهوده است‌اما از زندگی با وفا تر چیست ؟

ـ من زندگی را دوست میداشتم در صور تیکه برایم ثبات پیمان جاویدانی میداد .

ـمن از هر لحظه زندگی حد اکثر استفاده میکنم زیرا میبینم که ازمن به شدت میگریزد .

ـ انسان در لحظات آخرین قدر زندگی را میداند وبا حسرت و افسوس بان وداع میکند .

**(فرستنده :نریمان ،ن)**

# صحت وزیبایی

چند حرکت زیبا برای نرمش‌عضلات و برای اینکه اندام زیبا داشته باشید .

آنانیکه میخوا هند ، صحت‌خوب‌و اندام زیبا داشته باشند این چند حرکت را هر روز قبل از صرف‌چای صبح برای پنج دقیقه تمرین نمایند و باید هر حرکت حداقل‌سه تا پنج مرتبه تکرار گر دد توجه شود که این حرکات بدون‌وقفه‌هرروز تکرار گر دد.

زیرا سکتگی در ورزش نه تنهابرای صحت خوب نبوده بلکه برای سلا متی نیز ضرر دارد.

عقاید یك مرد خوشبخت درباره

# زن و زناشویی

یك شوهر خوشبخت دربارهٔ زن‌وازدواج وزندگی چه عقاید ونظریات دارد وچگونه‌به این مسایل فکر میکند؟

لطفا به این نکات جالب توجه کنید.

• من هرگز به شوهری برخورد نکرده‌ام که قدر زنی راکه‌خوب آشپزی بداندنشناسد وازاینکه زنش غذاهای خوب می‌پزدخوشحال نباشد .

• زنی که کار میکند هدیهٔ آسمانی‌است که نصیب مردی میشود.

• خو شبخت تر ین مردان مجرد نیز نمیتوانند خودرا ازیك مرد زن‌دار خوشبخت سعادت مند تر بدانند.

• صبح دیر از خواب برخاستن کاربدی نیست، بشرط اینکه زن آدم صبح زود برخیزد.

• دراین دنیا هیچ‌موجودی کامل‌وبی‌عیب ونقص نیست .

• برای یك مرد زندار اشتباهی بزرگتر ازین نمیتوان شمرد که در حضور زنش‌اززن زیبایی تعریف کند.

• یك زن باسلیقه همیشه زیباست.

• بعد از هرغذا از زن‌تان بخاطر دست پختش تشکر کنید.

• یك مرد باید دیوانه باشد تاهمه حرفهایش رابزنش بگوید.

• هرگز از اوجود دشمنان زنتان برضد او استفاده نکنید.

• اگر عادت دارید که تلفن را درکنار تخت خود قرار بدهید همیشه‌آنرا درطرفی‌که خودتان میخوابید بگذارید نه‌بالای سرزنتان.

• هیچ وقت زیاد از همسر تان حساب نگرید واگر حساب به شما پس میدهدزیاد درجزئیات آن دقت وسخت گیری نکنید.

• زنی که غا لب اوقاتش را درمغازه میگذراند و در جستجو ی یك شیئی ساده ساعتها از این مغازه به آن مغازه میرودزن بدبختی است .

• تصور نکنید او قاتی که زنتان حرفی نمیزند مشغول فکر کردن است .

# سرگرمی مسابقات

# جدول کلمات متقاطع

**افقی :**

۱ـ ۳۶۵ روز ـ همهٔ ماکنها میکنیم که ... ـ یکی ازمعروفترین آثار لامارتین ـ۲ـ از خوانندگان رادیو ـ هنرمند بزرگی که‌چندی‌قبل وفات یافت ـ ازآلات موسیقی ـ یک رسم ـ دوست ورفیق ـ جامهٔ نامه ـ۳ـ امروز(پښتو) نمی‌شنود ـ هرچه دید بیندل کند.. ـ ریسمان است اما جای اسبها رانیز میگویند ـ از امراض خطرناک ـ خوردنی شیرین ـ پرندگان دارند ـ مرغ‌بی سر ـ تکرار یک حرف ـ۴ـ این هم‌ازخوانندگان رادیواست ـ حرف ندا ـ دور ی ازیارودیار ـ معکوسش بواست ـ ار اقارب مادری ـ۵ـ مادهٔ انقلاق کننده ـ پیر نیست ـ آبادی ... زویرانی ماست ـ از فلاسفهٔ معروف فرانسه ـ همیشه‌می‌نالد ۶ـ نفع ـ آنرابه غنچه تشبیه میکنند ـ خالی (پښتو) ـ تکرار یک‌حرف ـ از آنطرف دوپانزده ـ خودم ـ از علامات جمع(عربی) ـ ازپرندگان ـ نام یکی ازشعرای بزرگ معاصر جامی اما با املاء غلط ـ۷ـ ازخوراک های وطنی ـ ده (پښتو) ـ باکبوتر باز باباز ـ فاصله ـ بدون آن روان است ـ نقاش وکفاش هردو دارند ـ۸ـ قلب ـ ازپوشیدنی ها ـ یک‌ولایت مشهورافغانستان فرود آمده ـ رنگی است ـ ازاعضاءبدن ـ۹ـ حصه‌ای ازکشور ـ.. نعمتی است هدیه فرستاده ازبهشت ـ علامت تعجب ـ یک (پښتو) انگور ـ دیوبدون‌سر ـ من وتو ـ مایع‌نوشیدنی وضروری ـ یکی از سر سبز ترین منا طق کشور ـ۱۰ـ ازنامهای دخترانه ـ آهسته ـ از پرندگان پستاندار ـ به‌دستمایهٔ خود نگاه‌کن نه‌به.. ات ـ گل‌داغدار ـ طلا ـ پایتخت‌انگلستان ـ۱۱ـ نقره ـ نوشیدنی گرم ـ معکوسش کهنه نیست ـ هم درباران وهم درآفتاب بکارمی‌آید بینارا نابینا میسازد ـ از میوه های لذیذ ـ تهی ازآمدن ـ۱۲ـ منسوب به‌گم ـ محکم نیست و شورمیخورد ـ تهی ... رفتن به‌ازکفش‌تنگ ـ ماه پنجم عیسوی ـ اسم ـ نیمهٔ آخر ناول ـ ازسبزیجات است ـ۱۳ـ عاشق منیژه ـ غم نیست ـ ازپرزه‌های ساعت ـ مریض ـ شا عر بزرگ فرانسه ـ نا م رهنما یی که مدتی رادرشکم ماهی زند گی‌کرده ـ۱۴ـ هرگزدمی ز... توغافل نبوده‌ام ـ یک حرف یونانی که برای نشاندادن یک‌مقدار بسیار کو چک استعمال میشود ـ فضا ـ از واحد ها ی وزن ـ آخرین نقطهٔ یک کار ـ یگانه ـ از اصطلا حات شطرنج ـ۱۵ـ آب منجمد ـ راه کوچک ـ از اشارات ـ طهارت ـ نوشتهٔ‌موسیقی ـ دربین ـ گت است ـ تکرار یک حرف ـ۱۶ـ اگر چپه کنید میتوانید عکسها رادر آن جای دهید ـ یکی ازپیمان های نظامی ـ ازخوانندگان مشهو ر رادیو ـ حرف بی معنی ومفهوم ـ از خوانند گان هندی ـ۱۷ـ ازفلزات ـ در همهٔ دنیا ازبهترین رژیمهاست ـ انسانی که فاقد دیداست ـ معکوسش سایهٔ (عربی) ـ۱۸ـ دست عربی ـ حرف سلب ـ۱۹ـ۲۰ـ۲۱ـ نیز ـ در شمارهٔ هشت هم آمده ـ۲۲ـ ازکلمات ندائیه از داستان نویسان مشهور وطن ـ رهبر ارکستر بزرگ رادیو ـ تکرار حرفی ـ۲۳ـ گوینده این شعر : دیدی از دورم ودانسته تغافل کردی، خوب کردی که ترا خوب‌تماشا کردم ـ شقایق ـ دگر گونی ـ موتر باربر ـ دو ستان ـ۲۴ـ گشودن مشکل ـ طبیب فا قد طب ـ روز نیست ـ ریاضی دانی که‌به شاعری بیشتر شهرت یافته ـ باده ـ قند سیاه ـ بی موی ـ۲۵ـ دوست ـ یکه هزار ویک صد و یازده ـ این هم نام دخترانه است ـ قلب ـ خودت خودم ـ تکرار حرفی درچهار خانه ـ می سوزدو میسازد وخانه هارا روشن میکند ـ۲۶ـ از حبوبات ـ معکوسش مایع وگا ز نیست ـ عاشق رابعه ـ اصلی وبنیادی ـ هنرپیشه ای ازخارج ـ ازسبزی های ترش کوهی ـ۲۷ـ فرزند زمین ـ چوب بی سر ـ یکم ـ بشنواز ..... چون حکایت میکند ـ امر مغشوش ـ اشاره بدور ـ زیان آور ـ۲۸ پوشیده است ـ گناه کاران را مید هند ـ حرف وسخن ـ یکی از روزنامه های کشور ـ فلم‌بی‌پایان ـ غذا رادربین آن میپزند ـ نوعی گل است ولی یک (ب) کم دارد ـ۲۹ نگاه پریشان ـ آب میوه ـ هرکه دل دارد.. ..دارد ـ عاشق شمع ـ ازشعرای معا صر افغانی ـ عضوی ازبدن ـ پیشوا ـ ۳۰ از کوچه های مشهور کابل ـ مخفف نا م یکی از داستان نویسان کشور ـ از علامات‌جمع ـ عصب ـ آشنای بینا ـ ماه کوچک ـ مو تر سرویس ـ از وسایل ضروری‌موتر ـ ازکتاب های آسمانی ـ ۳۱ ـ او ـ کاری ... بهر ثواب نه سیخ بسوزد نه‌کباب ـ چاق نیست حال ـ رشد ـ زینت بخش باغها ـ ۳۲ ـ صد هزار ـ مایع حیاتی ـ دادگاه ـ درو یش ـ امر از ساییدن ـ نصف میوه ـ۳۳ـ شاعر جوان ونو پرداز ـ عمر ـ حرف نفی دری ـ حرارت غیرعادی بدن ـ کافی است ـ علا مت جمع مخاطب ـ پدر (عربی) ـ پاسخ منفی ـ دختر افراسیاب ـ ۳۴ ـ نل‌وجود ـ دشمن نیست ـ ازنطاق های رادیو ـ یک کلمهٔ مهمل رخصت بی آغاز وبی انجام ـ ۳۵ـ از ـ سیارات ـ بدون حرف آخر نمیشنود ـ یکی ازدواهای یونانی ـ شبنم درهم ریخته ـ خوب است حیف که آخرندارد ـ دل‌من ـ فروغ ـ۳۶ـ یازده ـ خوب نیست ـ بازهم دل‌من است ـ امکان دارد ـ تاک بی ریشه ـ تکرار همان حرف ـ مانند به املای غلط ـ امر از رفتن ـ ضمیر جمع متکلم ـ۳۷ ـ نامیست مقدس ـ ازولایات شمالی کشور ـ (نلرا) است تفریح ـ ازشاعران بزرگ هند که جایزه نوبل راگرفته است ـ دهقان ۳۸ ـ مصدر شد ـ تاریخ انقلاب افغانستان ـ ماه شب چارده.

**عمودی :**

۱ـ غذایی که‌معمولا درهمین‌شب‌وروز ها از گندم درست میکنند ـ ازولایات کشور ـ پیامبر ـ نیکو ـ زیباترین فصل سال ـ ـ گل ناامیدی ـ یکنوع ماشین چاپ ـ طرب ـ ۲ـ ازفلزات ـ ریگ میده رامیگویند ـ واحد پول ایتالیا ـ درپس گردن حیوانات می‌روید بند ـ میزبدون پایه ـ همنشین گل ـ شهر عوام ـ پسوند تشبیه ـ یک ـ ۳ـ لو لو ی نیمه ـ کشوری در اروپا ـ حرف آخرش میبود خزندهٔ دم کج میشد ـ جنگ ـ شاعره بزرگ بلخ ـ متن میان تهی ـ ۴ ـ در بهار موج میزند ـ نوعی ازگل ـ روشنی ـ چارمغز میوهٔ خوشبوی ترش ـ بدتر بود از مار بد ۵ـ تور خوردن ـ یادت باشد ـ تکرار یک حرف ـ بز بادو خال زیادی ـ صخنم ـ ایشان عربی ـ ویلن شکسته ـ زمستان وازگون شده ـ۶ـ معکوسش سلاحی خطر ناک است ـ مایعی مرکب ازدوگاز ـ بیست پشتو ـ خمخانه بی خانه ـ شاعر بزرگ افغانستان ـ روزنامه ای که دربغلان نشر میشود ـ باین زرین میگویند ـ فقط یک است ـ از دانه های شطرنج ـ پای کوچک ـ ۷ـ نام دیگری از هرات ـ رفیق (پشتو) ـ سخن ـ توت‌رسیده نیست ـ حراج ومزایده ـ خشکه ـ از حیوانات درنده ـ معکوسش لرد میشود ـ۸ـ مرتبش کنید بعداز رمضان میشود ـ عاشق گل ـ شام بی‌پایان ـ تکرار یک حرف ـ وسیله تکلم ـ محل تفریح سالم ـ۹ـ چالاک ـ طرف ـ پرنیست ـ از هنرهای زیبا ـ اما ـ ازماههای شمسی ـ ماه‌حوت (پښتو) مدا وا ـ۱۰ـ حرف عطف وتردید ـ میوه تابستانی ـ ازشعرای نامی وطن ـ نونیست ـ اجناس رابری را ازآن میسازند ـ می‌بارد ـ معکوسش باخودش زما مدار کمبود یا است مابین‌پنجه ـ۱۱ـ آب چشم ـ یاد ناقص ـ حرف‌نفی ـ خودت ـ حرف تعر یف ـ غربی ـ تا بلیت ـ مردنیست ـ ماست عامیانه ـ۱۲ـ بالای‌ز مین خوب است ـ فیلسوف بدبین ـ عدد منفی باشهری ازامریکا ـ بردباری (ناتمام) ـ آ واز دسته جمعی ـ۱۳ـ از غذ اهای شیر ین شیری ـ منسوب به‌سور ـ جاهل ـ دراین پنج خانه هم بم است وهم توپ ـ پوش نا مه ـ داش مدرن ـ۱۴ـ ازدستجات عسکری ـ یک نوع غذا ـ۷ـ مرتب کنیدمرکز اطریش‌است دهلیز ـ فرستاده ـ ته مانده هرچیز ـ ۱۵ـ حرف‌ندا ـ سروپای غنی ـ سرچپه اش آ ب آلوده است ـ حشرهٔ مزاحم (پښتو) ـ وسیله رفتن ـ تار ـ دروازه ـ راه کو چک ـ شم (معکوس) ـ خودش ـ۱۶ـ گوشت‌بدون استخوان پدر سهراب ـ ازحبوبات ـ بندی ـ یکنو ع کریم ـ جایگاه پرهیز گاران درآن دنیا ـ۱۷ـ کالا ـ لابه ـ نهی ازکندن ـ گنگ ـ آهسته تر کی صحرای جنگ مصر واسرائیل ـ۱۸ـ خشک نیست ـ واحد انسان ـ خودم ـ دو حرف‌همجنس حرف آخر الفبا ـ میوهٔ ازمناطق گر م ـ معکوسش عددیست ـ برحقیقت استواراست ـ جای‌تر ـ فلز سرخ ـ۱۹ـ نام ـ خانه اش پهلوی‌خانه ماست ـ نصف ـ معکوسش‌پی‌است ازکوههای مرتفع در آسیا ـ نشانه عربی ـ۲۰ـ نمروداست اما پاندارد ـ اززنان نام دارکشور ـ اگرسرچپه بخوانید حتما فکرمیکنید که‌بسیار خودخواه هستم .

چون‌این نام‌چندین بار آمده ـ وزارتی است ـ ازکشور های اروپایی ازخوانندگان فقید رادیو ۲۱ـ کیسه بر ـ تکرار کنید مرچ‌است ـ شاعر بزرگ فرانسه ـ عقل ... دربدن .. است ـ اواخر متد ـ آرزو ـ۲۲ـ کلمهٔ تحسین ـ مقابل شما ـ حرف مفعولی صریح ـ حرفی ازانگلیسی ـ حرف ربط زمانی ومکانی ـ بازهم از حرو ف‌ندا نوشیدنی است ـ ازطرز های موسیقی ـ۲۳ـ حرف تحسین کوچک ـ شراب خورده ـ از بهارش پیداست ـ دراندونیز یا بجو یید ـ ازآلات موسیقی مخترع گروپ بر ق ـ در خت بدون ثمر ـ خلاصهٔ تمام ـ۲۴ـ از ممالک‌عربی پرورش دهنده ـ حصار ماه ـ قدیمی ـ مقابل زود مرتبش رسیدن به‌چیزی ویا مقامی است ـ فلزیست هادی برق ـ کاربن شفاف ـ۲۵ـ دعا ماه ـ خانه نهم ـ کسوف وخسوف نیمه ـ حرف پنجم خارجی ـ برنا ـ هرچه بسازد از مس است ـ۲۶ـ پرنده دارد ـ شریان آب ـ حیوا ن شوخ ـ از ولسوالی های کابل ـ ورزشکاراز خود میگذارد ـ صد هزار ـ آب منجمد ـ قوم گنهکار ـ۲۷ـ اول زمان ومکان ـ شراب ـ حرف اول وسوم ـ ازغزال خوش است ـ نطا ق پشتوی رادیو ـ پلی درهرات ـ روز نیست ـ نایافته ـ نصف یک باد ـ فراه ـ ۲۸ـ چیزقبل ـ شاد وچهرهٔ گشاده ـ دریای عرب ـ حرف ندا ـ عضوی ازبدن ـ سر چپه نخوانیدکه منفجر میشود ـ دردناک ـ طلا ـ۲۹ـ و لسوا لی‌سرد کابل ـ اززنان نامی وطن ـ کمک ـ نخ‌ورشته ـ باغ بهشت ـ نخستین روزسال ۳۰ـ معکوسش ا ز واحد ات سطح است ـ ازهمسا یگان ما ـ روز ـ پرنمک ـ لقب یکی ازفرزندان حضرت علی(ک) مایع ضروری ـ۳۱ـ ازفلزات ـ بهتر ـ شخص تنبل ـ خالص ـ دروازهٔ دهن ـ پرنده بسیار دارد ـ مرغ سعادت ـ گیاهی که‌دم میشود ـ تکرار حرفی ـ همسرزن ـ۳۲ـ برپا کننده جنگ د و م ـ یک سو ره ـ عضوی ازبدن ـ پاک وستره ـ مریخ‌خارجی ـ بیستون رااین‌کند وشهرتش فرهاد برد ـ نام‌دخترانه ـ سرایندهٔ شعر .

**طرح‌از: نعمان نوروزی ـ در اوقات فراغت**

**این جدول شمارا چندین ساعت سر گرم میدارد بعد ازاینکه آنراحل گردید جواب‌خودرا باحل جدول که درصفحات آخر همین مجله چاپ شده مقایسه‌فرمایید !**

نخستین بهار جمهوریت مبارک فرد فرد
افغانستان

# ورزش

## د۱۹۷۴ کال د پاره د ښځو د جمناستیکی لوبو تور نمنت

لکه چه پخوا اعلام شوی ؤ د ۱۹۷٤ کال د مارچ د میاشتی په اتمه نیټه چه د ښځو د بین المللی ورځی سره مصادفه وه د ښځو د جمناستیکی لوبو د ورزشکانو را نو په ګډون د ښځو د جمنا ستیکی لو بو امپ نی تور نمنت د چکو سلوا کیا په شمالی برخو د تر ینس په ښار کښی وشوه او د دغه تور نمنت د جو ړیدو په لړ کښی د ښځو د راتلو نکی جمناستیکی تور نمنت پرو ګرام او اجندا په باب مهم تجویز و نیول شو. تاکل شویده چه د ښځو د التیکی او جمنا ستیکی لوبو راتلونکی مسابقه د ۱۹۷٤ کال د جون په میاشت کښی په ویانا کښی وشی.

د ښځو د جمناستیکی لوبو د ټیم یو ی غړی د تمرین کولو په حال کښی

د ښځو جمنا ستیکی لوبو د روان کال په بین المللی تور نمنت د نړی د اتلسو هیوادو ور زشکا رانو ته د برخی آخستلو بلنه ور کړه شوی وه چه په نتیجه د هنګری، اتر ش، انګلستان، چکوا سلوا کیا، بلژیك، بلغاریا، کانادا، کیو با، دنمارك د المان د اتحادی جمهوریت، فرانسی فنلند، ختیځ المان، ها لند، پو لند، رو مانیی، شو روی اتحاد، سویدن، د امریکی د متحده ایالاتو او د یوګو ـ سلاویا د ښځو ټیمو نو بر خه پکښی واخیسته .

**(د خارجی منابعو څخه د غیور تر جمه)**

## انتخاب تیم ملی پهلوانی

**به منظور اشتراك در هفتمین بازی های آسیایی که قرار است در ماه سنبله سالی جاری در تهران بر گذار گردد، ده پهلوان از ده کلا س مختلف انتخاب میگردد**

**برای انتخاب تیم ملی سر از روز پنجشنبه مسا بقات پهلوا نی در غازی استد یوم برای پنج روز بر گذار میگردد .دراین مسا بقات ۲۰۰ پهلوان افغانی اشتراك خوا هند ورزید که در فانیل از بین آنها ۳۰ پلهوان انتخاب گردیده ودردور دوم مسا بقات ۱۰ قهرمان برای اشتراك دربازی های آسیا یی انتخاب میشوند .**

**این ده نفر پهلوان الی شروع بازی های آسیایی در تهران ،تحت نظر مربیون ورزیده داخلی وخارجی به تمرین کشتی خواهند پرداخت .**

**تیم ملی پهلوانی که از بین ۲۰۰ پهلوان انتخاب میگردد در بازی های منطقوی نیزدر ممالك دوست به اساس قرار داد هایی ورزشی اشتر اك خواهند ورزید .**

## چهره ورزشی

**بناغلی شیر زمان متعلم مکتب غازی یکی از ورزیده ترین سپورتمن های این لیسه بوده وبیش از هفت سال میشود که شامل تیم اول با سکتبال لیسه غازی میباشد. او عقیده دارد که یك سپور تمن وقتی موفق است که در هنگام بازی اعتماد به نفس داشته باشد وهنگا م باخت هیچگونه اندیشهٔ به خود راه ندهد زیرا ممکن است راه پیدا کردن همچو مفکوره در ذهن یك ورزشکار اسباب باخت تیم را بوجود بیاورد.**

**شیر زمان**

برسی فلم

از: ناب

# ((دل کاراجا)) نمودی از قدرت سینمای هندی

میخواهم بگویم که فلم «دل کا راجا» نمودی از قدرت نهفته در سینمای هند یست، جلوه ییست از توانایی نهفته در دست سینما گران سینمای هندی وبازیگران سینمای هندی. ولی این قدرت واین توا نایی درلابلای تاروپودیك تضاد تاب‌خورده ودرگیر مانده است ـ منظورم تضاد بین آفرینش خوب سینما یی‌وخصلت عمیقاً تجاری سینمایی هند یست.

این وضعیت، به نظر من، انگیزهٔ آن شده است که نتوا نیم فلم‌هندی را باروشهای عام ومتعا رف نقد فلم ارزیابی کنیم زیرا اگر این روشهای عام و متعارف نقد فلم‌را در زمینهٔ سینمای هندی پیاده سازیم، ناگزیر خواهیم بود که تقریبا به روی هر چه‌فلم هندیست، یك چلیپا ی بزرگ بکشیم، والسلام.

## پاره های خوب

آنچه در بالا گفتم، باعث‌آن شده است که فلم هندی غا لبا دارای بخشها وپاره های خوب با شد وبه نظرمن هنگام بر رسی فلم هند ی، برای اینکه ارزیابی دقیقی کر د ه باشیم، برای اینکه رنج وتلاش‌دست اندر کاران سینمای هندی راناديده نگرفته باشیم، باید این بخشهاوپاره های خوب را، جدا از کلیت فلم، بررسی کنیم. برین پایه، با محاسبهٔ شمارهٔ این بخشها و پاره ها، نظر نسبتا سالمی در بارهٔ فلم هند ی میتوان به دست دادن (من‌در گذشته گفته‌ام ودرینجا میخواهم دو باره روشن سازم که منظورم از سینمای هندی، سینمای کل هندو ستا ن نیست، زیرا سینمای قسمتهای‌دیگر هندو ستان، از جمله بنگال، خصو صیتهای دگر گون ازسینمای هندی دارد.)

فلم «دل‌کی راجا» دارای بخشها وپاره های خو ب است حتی میتوان گفت که دارای‌بخش‌ها و پا ر ه ها ی خیلی خو ب است وغالباً این‌بخشهاوپاره‌ها همانابخشها وپاره ها ییست که «راجکمار»، این توس سینمای هندی، روی پر ده می‌آید.

«راجکمار» در اساس یك بازیگر جدی سینمای هند یست ودلقکبازی هااز دست اوبر نمی آید ـ همانگونه که «پیتر اوتول»یك باز یگر جد ی سینمای غرب است و دلقکباز یهااز دستش بر نمی آید ـ از ینرو، خوبترین بخشها و پاره های فلم «دل‌کی‌راجا» همان بخشها و پاره ها ییست که«راجکمار» در وضعیتهای جدی ظاهر میشود.

«راجکمار» درین فلم نقش‌دوگانه (دبل رول) بازی میکند. در یکی ازین نقشها او مردیست با ابهت، سنگین و جدی. در نقش دیگر، جوانیست مثل جوانان دیگربامقداری ازحر کتها و اداهای قرار دادی سینمای هندی. وار زش بازی او درین دو نقش ازهمد گر بسیارفرق دارد ـ اگر چه «راجکمار» جوان د ر برخی از حا لتها به «راجکمار» پیر مانند میشود.

از جمله، در چندین صحنه،همانند «راجکمار» پیر، کمر ش خمیده میشود، دستها یش با حر کتهای عصبی تکان میخورد و چهره اش حالت ذهن از دست رفته رامیگیرد.

بازی «راجکمار» زمانی او ج میگیرد که دو شیاد، به همکاری‌خسر خواهر او، پو لهای او را میدزدند واین پیر مرد بینوا در بین مرز های عقل و جنون میا فتد. نقش «راجکمار» ازین به بعد، نقش مطلوب او ست. ازینرو، بازیش اوج میگیرد و این تعالی تا نز دیکیهای پایان فلم دنباله مییابد وبه‌فلم سنگینی و صلا بت میدهد، در واقع درین صحنه هاهمه دست اندر کا ران فلم زور خودشان را زده‌اند ـ زبان فلم میرود که‌زبان سینما یی شود وکمره به جای تصویر های جنبنده، تصویر ها ی سینمایی به دست مید هد.

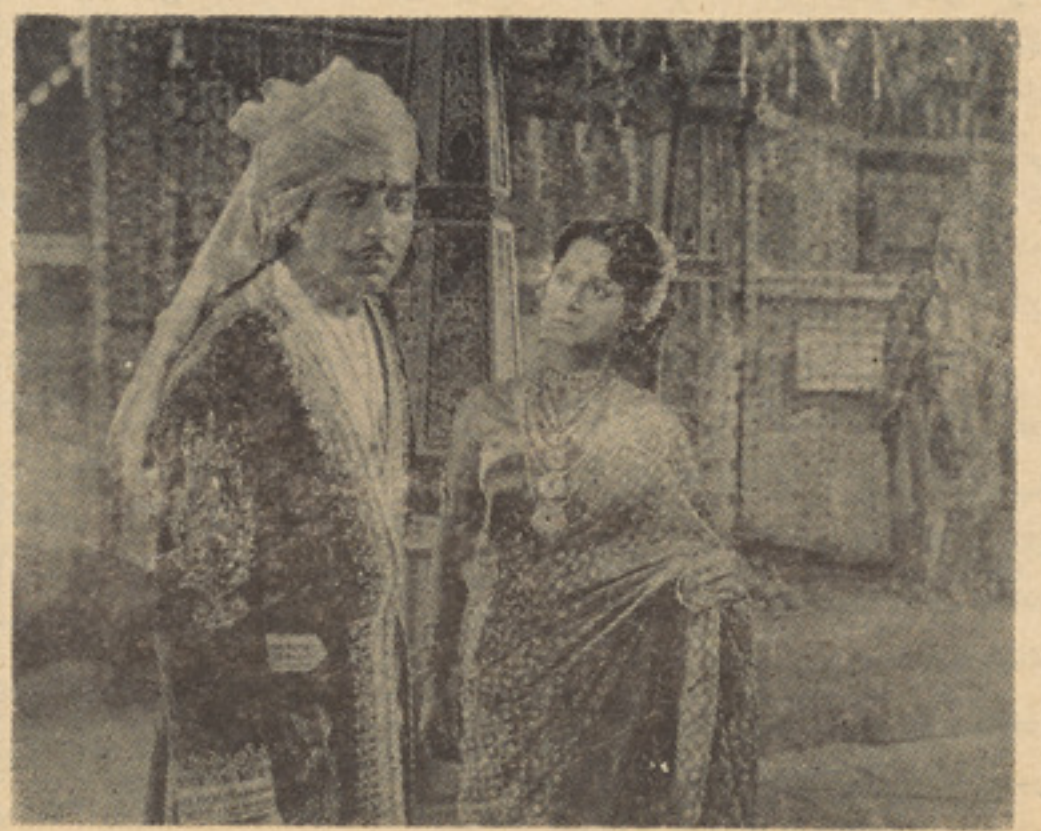

«راجکمار» جدی ،سنگین وبا ابهت‌است

## قدرت تکنیك

سینمای هندی در درازی حیات نسبتا طولانی خودش، در زمینهٔ پاره یی از تکنیکهای فنی خو ب پیش رفته است ـ این پیشر فت،به خصوص در هفت هشت سال اخیر تندتر بوده‌است ـ در فلم «دل‌کی راجا» این قدرت تکنیکی کا ملا نمو دار است. روی پرده آوردن دو «راجکمار» تقریبا بامهارت و بد و ن عیب صورت گر فته است. تنها در یك صحنه که و ضعیت های دو «راجکمار» با هم تلاقی میکند (همدگر را در آغوش میگیرند)، دبل اکسپوز نقص‌دارد . وپیوند گر با خیره‌سری گذاشته است این نقص روی پر ده آید و کار گر دان‌هم نخوا سته‌است این صحنه را اصلاح کند. در غیر این صحنه، دیگر همه جا قدرت وزور مندی تکنیك را خیلی رو شن میتوان دید.

## فلم چه میگوید؟

این پر سش در مورد بسیاری از فلمهای هندی بیجواب میما ند. اما درمورد فلم «دل‌کی‌راجا» میتوان‌گفت که جوابی دارد. این جواب شا ید اثبات گفتهٔ آدم اول‌فلم‌است: پو ل ودارایی در برابر خصلتهای انسانی ارزشی ندارد.

ادعا و اثبات ادعا دو مر حلهٔ بهم پیو ستهٔ یك عملیهٔ منطقیست.مرحلهٔ اول این عملیه در فلم «دل‌کی‌راجا» خوب است وپذیر فتنی .ولی مرحلهٔ دوم (اثبات ادعا) ناتوان وکمر نگ است ـ آدم بد ش می آید که‌آن را بپذیرد ـ برای اینکه درین مر حله تصادفها، ساده گیری قضا یاء و سطی گیریهای خاص سینمای هندی نقش اساسی را بازی میکند... ولی این نکته ها بحث‌را بر کلیت فلم میکشاند ـ کلیت فلم هندی ـ وآدم را سر گیچه میسا زد.

(پایان)

د طب علم د دغو بیگناهو او نیمگړو پیدا شوو ماشوما نو په وړانـدی خړاو سر ټیت دی . په مقابل کی د ماشو مانو د شنډیدو په ضـد وا کسین اختراع چه دغه نارو غی یی په ماشومانو کی تقریبا له منځه وړی ده ، د دواگانو ذ مخترعینـو د سر لوړی سبب شوی او د طب پوهی ته یی افتخار ورېښلی دی .

مگر دلته غټه مساله دا ده چـه څرنگه ښایی د هغو دوا گانو سره مبارزه وشی او د دغه مشکل لـه منځه یو ړل شـی چـه د یـو ډول ناروغی د پاره گټوره ده مگر پـه کلی توگه د بدن په اور گانیـزم باندی ناوړه اغیزه پریږ دی .

یو بل ایتا لوی نامتو ډاکتـر توصیه کوی چه حتی د ویتا مینونو د خوړلو په برخه کی غـوره دا ده چه دویتامین لرونکو دواگانو پهځای چه د تابلیت ، کپسول او شربت په شکل په درملتونو کی پـلور ل کیږی ، په طبعیت کی له موجودو طبیعی ویتا مینو څخه استفاده وشی مثلا د لیمو او نارنـجو خـوړل د ویتا مین (سی) د کموالی د تامین د پاره ډیره غوره ده تر دی چه ذغه شی . نو موړی ډاکتر په صرا حت سره وایی : همدغه ویتامین‌لرونکی تابلیتونه ښایی د انسان د ځیگرپه پردو کی یو شمیر نا رامی پیداکړی په داسی حال کی چه د هغو میوو استعمال چه همدغه راز ویتامینونه په طبیعی توگه لری ، هیڅکله بـه هیڅ راز نارامی پیدا نکړی .

پرو فیسر (فرانچسکو کاویورل) یو بل ایتا لوی پوه چه په امریکا کی اوسی او له کلونو راهیسی په څیړنه بوخت دی ، وایـی : (زه عقیده لرم چه بشر هر څومره کـه لږه دوا استعمال کړی ، غوره به وی .)

نو موړی ، لاس تـه راغلـو احصائیو ته د اشاری په ترڅ کـی وایی چه په سلو کی پنځوس هغه وگړی چه په روغتو نو کی بستری دی ، به هغو ناروغیو اخته دی چـه د راز راز دوا گانو د خوړلو پهوجه ورته پیدا شویدی .

(فرا نچسکو کاویورل) د کمبریج د پوهنتون طبی شاگردانو تهپخپله یوه وروستی وینا کی وویـل : ( (داکتر ویلیام آز په هغه طبیب چه په وسنی پیړی کی زیات شهر ت لری او ډیر شمیر شاگردان یـی



د ١٥ مخ پاتی

# دانسان له بدن څخه

روزلی دی ، تل یی خپلو شاگردانو ته لارښودنه کولو چه زیار وباسی خپل نارو غان دلابرا تواری دواگانو له خوړلو څخه لیری وساتی .) خو په زړه پوری خبره دا ده چهشپیته کاله وروسته پدی وختو کی دطب د علم زیاتره پوهان د (ویلیـام آزلر)په لارښودنو معتقد شویدیاو د ناروغانو د پاره ډیره غورهنسخه (ورزشی او لږه غذا خوړل ) بولی لکه چه پروفیسر (فن ویو ایـن ونیسی) وایی : (دا ډیر سخـت مشکل دی چه د نن ورځی بشـر وغواړی هماغسی تغذیه وکړی چه د پنځوسو کلوانسانانو تغذیه کړی وه . هغه وخت داسی شرایط ووچه خلکو پخپل بدن کی پیدا شـو ی انرژی مصرفوله او د هغو تغذیه د دوی دبدن د غیر متناسب چاغوالی سبب نه کیده . مگر په اوسنیـو شرایطو کی گورو چه زیاتره خلـک له پاملرنی نه پر تغذیی او انرژ ی په خوړلو لاس پوری کوی چـه د چا غوالی مخنیو ونکی او په ځینو مواردو کی ډیری خطر ناکی دی .) د نو موړی پرو فیسر وینا هغـه واقعیت دی چه انکار نشی ور څخه کیدای . د دغو دواگانو استعما ل په بیلو بیلو هیوادو کی بسیار ی دی . مثلا په انگلستان کی هـره میاشت د ډنگر والی په ضد څه نا څه شل ملیون تابلیت او کپسـو ل استعما لیږی . په داسی حال کـی چه نو موړی پرو فیسر پدی عقیده دی چه د ډنگر والی د پاره ډیـره لار ، له غذا څخه لږه استفاده او د انرژی زیات لگښت دی . نو موړی پرو فیسر نظریه څر گندوی چـه د ډنگر کوونکو د واگانو استعمال یو بل خطر پیدا کوی چه ډیـر څرگند مثال یی په دغه راز دواگانو باندی د بدن د دستگاه عاذی کیدل دی او که د دغو ذوا گانو استفاده پری ښو دله شی بدن بیرته پـه جاغید وپیل کوی .

په هر حال اوس اوس چهبشر د راز راز دوا گانو پـه مـرسته د مختلفو نارو غیو سره مبارزی تـه ور دانگلی او زیاتره دغه نارو غـی یی له منځه وړی دی ، ورو ورو په هغو نارو غیو اخته کیږی چه پخپله دغه دوا گانی یی منځ تـه راوړی . باید وویل شی چه د انسان د بدن غړی ، د درملتون د الماریو لرگی او سپنی ندی چه دغه دوا گانـی وساتی بلکه دغه الماری د دغـو د دوا گانو له موجودیت څخه نـا آرامی دی او داسـی و رځ بـه راورسیږی چه د هغو د زغمولـو توان به له لاسه ورکړی . خو البته د دی سره د ډاکترا نو له نظـر ه د دوا گانو استعال لازمی اوضروری ده او ارو مرو باید د ډاکتر پـه تجویز سره وشی او هیڅوك با ید د ډاکتر له اجازی نه پرته حتیډیره ساده مسکنه دواهم ونه خوری .

د ٤٥مخ پاتی

# پهواده کی دښځی

په پر مختللو هیوادو کی که سن داتلس کلنی څخه کښته وی ځوان اونجلی تهدواده اجازه نه ور کوی ځکه دا ثابته خبره ده چه که دگل غوټی پخپل طبیعی سیر سره پهگل بدله نه شی و د معین وخـت د رارسیدو نه مخکی په لاس وسپړو له شی هیڅو خت په زړه پوری گل او خوند وره میوه نه شی ور کولی . دا کار د ځوانانو د گټی لپاره کیږی ځکه له ځوانان تناسلی ژوند ډیـر وختی پیل کړی سر بیره پردی چه دضعف او ډنگر توب سبب کیږیپه فزیکی او فکری وده کی یی هـم ځنډ راځی . دخامو او ډیـرو وړو والدینو کو چنیان اکثرا ضعیف او ناروغه دنیا ته را ځی .

دواده کوونکو دسن دلوړ سرحد تعینول په پر مختللو هیوادو کی د اهمیت وړ نه دی خو په دی شرط چه د دواړه عمر سره مساوی وی ځکه پهدی سن‌کی خلك اکثرا ددی لپاره دا کار کوی چه د یوازیوالی او تنهایی څخه نجات پیدا کړی اما که دلته هم مقصد داولاد لهزیږیدو څخه وی باید د عمر مسئلی ته ډیر اهمیت ور کړی .

ټولنه ددی حق نه لری چه حتی داسی اتحاد چه د (غیر مساویانـه واده) په نامه یادیږی منع کړی ځکه امکان لری چه مینه او عشق دواده کوونکو تر منځ په دی اندازه زیاته وی چه په پلو شوکییدمین توپیر بیخی له منځه ولاړ شی د لته دسن مسئلهپریږدو اوتنهافامیلی نیکمرغی سترگو ته ودروو .

زما آرزو دا ده چه دا مضمون به دلو ستو نکو لپاره دپنداو لـه دی نهزیات دویر ونکی اخطار شکل نه بلکه ذیوی گټوری مشوری حیثیت ولری .

زموږ با عاطفه او هوښیار نارینه باید کوشش وکړی چه هم ذځوانو اوآرزو لرونکو نجونو ذ سعاذتگل ورمړ اوی نه کړی ځکه هر څوك دپه زړه پوری حق لری او هم ذا فکر ورسره وی چه ټولنی ته دسالمی اوقوی بنیی او ښه فکر خاوندان ځوان نسل تقدیم کړی او لکه چه پورته ذکر شول دوالدینو د عمـر فاحش فرق دزیږیدو نکو کوچنیانو او راتلو نکی نسل باندی نـاوړه اغیزه لری و لازمه ده چه په گـډ ژوند کیدخودخوا هینه کاروانخلی ترڅو چه خپل راتلونکی نسل چـه ستاسی د ژوند گلان دی دښکلیاو تازه ووینی .

(د ډاکتر سخی سلیمی لیکنه)

بقیه صفحه ۴۷

# ملاقات بیرونی

بحرکت آمده اند .

**کوپرنیك :**

گرچه نمی توان گفت که نظر یات دانش کنونی‌در باره.... زاده‌اندیشه شما است ، با آنهم می بینیم که فرض شما را در باره عوالم دا رای حرکات متضاد از نظرنیندا خته‌اند.

**بیرونی :**

علاوه برینها کشف حـــر کت معکوس زهره که‌اخیرا صور ت‌گرفته حادثه جالبی است .

**کوپرنیك :**

چطور ؟

**بیرونی :**

یعنی در حالیکه تمام سیارات‌هم بدور محور خود هم بدور آفتاب در یك جهت معین حرکت می نمایند ، زهره بدور محور خود در جهـــت مخالف میچرخد .

جهان ما بعید از امکانست . لـــذا اگر عوالم بسیار باشند هم . از حیث طبایع خویش با هم همانندند وجود عوالمی با طبایع متفاوت نـا ممکن است و باید گفت که جهـان واحد است .

این گفته ابن سینا جهت مثبت نیز دارد .

**کوپرنیك :**

این اندیشه ابن سینا از نقطـه نظر دیگر نیز دارای اهمیت بوده است : یعنی عوالم در صورت کثرت خود نیز دارای خصو صیت یگانه اند ـ در وحدت ند . این همان‌نظریه وحدت جهان در عین کثرت‌میباشد.

**بیرونی :**

درست است . فارابی این وحدت را بنام «طبیعت عام» تعریف کرده و نوشته بود که تمام اجرام‌سماوی دارای طبیعت عام بود ودر اثرآن توسط اجسام سماوی پدید می آید ودر عرصهٔ آنطرفتر آن ، جر یانی کاملا ضد آن وجود دارد . ..

حالا چنین سوالی عرض وجودمی کند : آیا ممکن است عوالم دیگر را که دارای حرکت معکوس‌میباشنـد احساس کرد ؟ هرگاه‌مانتوانیم‌چیزی را احساس‌کنیم ، آیامعنی آن چنین خواهد بود که آن چیز وجودندارد؟

**بیرونی :**

سوا ی شما اصولی است .مگرنه چنین است که ما طبیعت ـ عناصر چار گانه را فقط بعد از اعتراف به وجود آنها توانستیم بشنا سیـــم کور مادر زاد تا زمانیکه از دیگران در باره دیدن چیزی نشنیده ، نمی‌ـ تواند چگونگی دید را درك نمایدو موجودیت حس پنجم‌ـ حس‌تشخیص رنگها را تصور کند .

**کوپرنیك :**

باید گفت که شما با استفاده از اصول همانندی به نتیجه دایر به وجود عوالم دارای حر کات متضاد رسیده اید ؟

**بیرونی :**

همینطور است . اما ابن سینـا باین مسئله طور دیگر مینگر یست او میگفت : اجسا میکه دا رای‌صفاتی غیر از صفات معین و معلوم برای ما باشند ، وجود ندارند و بدیـن سان موجود یت جهانی تفاوت با

بقیه صفحه ۹

# توزیع تذکره ...

ده وپسرس مربوطناحیه‌اول شده‌که موقع مراجعه به‌کتاب اساس‌اعضای یك فامیل درچند ناحـــیه دیـــده میشود.

بوجود آمدن نواحی جدید مثل سید نورمحمد شاه‌مینه ـ خیر خانه مینه ویا مکرویان نیز مشکلا تیست که‌بر مشکلات گذشته افزوده شده است.

نقل مکانی ها چنین است که یك شخص تذکره خودرا از شهر کهنه اخذ کرده وحالا در خیر خانه مینـه زندگی می‌کند ویا اینکه خودش از کابل است ولی دریکی از ولا یـات دیگر مسکن گزین گردیده واطفالش همه ازهمانجا تذکره گرفته که د ر صورت اولی صرف بعد از اخـــذ تذکره نام شخصی از منطقه اولـــی برداشته شده وهمان نمره جد یـد در کتاب جدید محل سکونت حاضر ش درج می گردد .

ودر مورد نقل مکانی های یـــك ولایت بولایت‌دیگر چنین‌تجویز گرفته شده که بعد ازمراجعه شخصی‌دفعتا مکتوبی عنوانی ولایتش داده‌و بعداز اخذ معلومات تذکره جدیدبرایش داده وبه کتاب اساس خودآنرا درج و به محل سابقه اش احوال مید هم تا از کتاب اساس خود آنرا خط بطلا ن بزنند.

در مورد مشکلات جا های توزیع بایدگفت که :تاحال از بعضی‌مکاتب استفاده می‌شد که با افتتاح دروس مشکلات مازیاد شده.

در جاهائیکه مکاتب به دستر سی ماقرار نگرفته از مساجد استفاده ـ شده باآنهم مشکلات زیادی هـــم برای توزیع کنندگان وهم کسا نیکه مراجعه می کند خلق شده مخصو صا این مشکلات در اطراف شهر کا بل زیاده ازداخل شهر احساس می‌گردد مثلا عده ای زیادی از مردم‌هستند که فاصله های زیادی را بدون آنکه وسایل حمل ونقل در ا ختیـــا ر داشته با شـــند پیـــموده و بـــرای اخذ تذکره می‌آیند ،در مورد توزیع تذکره برای‌ـ افغانان اهل هنود و یهود ها بناغلی مدیر احصائیه شهر کابل چنین گفت:

برای اهل هنود که در شهرکابل تعداد شان تقریبا به بیست هزار نفر می رسد یك حوزه در درمسال شور بازار تخصیص داده شده ولی برای یهودی ها درحوزه شهر نـــو تنهایك حوزه تخصیص داده شده‌که برای اکثریت آنها نزدیك تریـــن ـ فاصله می باشد .

راجع به اینکه اگر شخصی‌ضرورت عاجل میداشته باشد مثلا میخوا هد برای تداوی بخارج برود، درحالیکه نوبت توزیع تذکره شان نـرسیده باشدبناغلی هدایت الله‌یاوری چنین گفت:

برای آنانیکه به همچو مشکـلات گرفتار هستند، تذکره مثنـــی داده وپس از مراجعت برایش تذکره‌اصلی د ده خواهد شد.

در اخیر مدیر احصائیه کابل از تمام اهالی کابل ازطرف تمام کارکنان حوزه های مختلفه ولایت کابل‌آرزو برد تا درموقع مراجعه از از دحـام زیاد جلوگیری کرده وهم باماموریـن همکاری نمایند ونیز از تمام وکلای گذرو ملك ها خواهش کرد تاسهل انگاری ننموده وبدون نوبت اهالی رابه حوزه هارهنما ئی نکنند زیرا اگر مراجعین زیاد شود کار بصورت صحیح انجام نشده مشکلات رابرای همه خلق می نمایند.

بقیه صفحه ۴۰

# داستان دودل

فرما نروای هند بدقت میشنود .

صریر خانه های منشیان که مصرو ف نوشتن اند ، شنیده میشود .

شاعر دوام میدهد :

ـ پاس تشریف نداشتنش
سر بدار است سر فراشتنش
کار این خون گرفته‌خودسر
نگذارند بر زمان دگر
زود ازین کشورش برون آرند
از غبارش سراغ بردارند

فرمانروای هند باحرکت دادن سر گفتار شاعر را تصدیق می نماید .

پسرك از درخت فرود آمده دریك چشم بهمزدن نا پدید میگردد .

صدای شاعر سرای بلندتر بگوش‌میرسد:

ـ زین جنون ساز بی ادب آهنگ
گر بماند نشان پای درنگ
شحنه راند به تیغ برق دمش
تاسرش پیش سازد از قدمش

شاعر خاموش میماند . صدای مد ح و تحسین از هر طرف در وصف فرمانروا بلند میشود :

ـفرمانروای ماسر آمد فر مانروایـا ن سخنسرا است !

ـ هرگز چشم جهان چنین فر ما نروای خردمند ودور اندیش ندیده است !

ـ ما در باغ اعجاز از را یحهٔ خو ش سخنان فرمانروا لذت میبریم !

ـ در اشعار نغز فرمانروا تنوع و رنگاـ رنگی پرهای طاوس موجود است !

ـ حتی ماه آسمان هم از شنیدن سخنان فرمانروای ما انگشت حیرت گزید !

صفحهٔ جدید دیگری از کتاب خطی‌کهن باز میگردد وسطر های زیرین روی آن‌نمایان میشود .

دهر باآن ترانه غلغل
برسرش ناگهان شکست دهل

شبی تاریك وقیر گون است . مودن رادست بسته بر پشت از شهر بیرون میکننـد ، صدای محزون و تاثر انگیز نقاره بگوش‌می‌ـ رسد .

هنر مندان شهر ، مشعلها بدست‌شتابان بیرون می آیند و نگاههای‌محزون وغم آگین خویشرا بدرقه رامودن میسازند و بدین سان باوی پدرود میگویند .

درین آنان نوازندگان سرای واستادتنبورساز نیز دیده میشوند .

شحنه ها درحالیکه پیرامون مودن رااحاطه کرده اند ، اورابه جلو میرانند .

نقاره ها نواخته میشوند ... بار دیگـر صدای روشن وپر صلابت راوی طنین می ـ افگند :

چند درد سر دماغ حشم
شرم دار از خیال طبل‌و علم
دائما بین ظالم و مظلوم
باشد از کبر وزور سدی شوم
همت آنجا که بسته است کمر
مور بر شیر برده است ظفر

شحنه‌ها مودن را در تاریکی شب باخود میبرند و هنر مندان غرق سکوت درد نـاك ناظر این صحنه اند .

از فواصل‌دور دست صدای خفه نقـاره بگوش میرسد .کامدی دربین محافظان خوابـ آلود فرصت مساعد میجوید ، اودر نزدیکی دروازه مخفی میخکوب شده است و هرطرف را از نظر می‌گذراند و بعداز آنکه به دقت گوش مینهد ، اطمینان حا صل می کند ، زیرادیگرهمه‌بخواب رفته اند .

درین موقع درمخفی گشوده‌میشودوکامدی درتاریکی غوطه میزند وناپدید میگردد ، در بار دیگر بسته‌میشود ...

«نا تمام»

بقیه صفحه ۱۸

# نمایشات قهرمانان...

(۱) فن انداختن (ناکی وازا) فن دست و گریبان شدن (کنامی وازا) هنرحمله به نقاط مختلف بدن حریف که بنام (انیمی وازا) یاد میشود.

حالا می پردازیم به تفصیل این سه فن که تقریباشکل تخنیك وتکتیك بسیار احساس رادربازی جودوبخود گرفته است تخنیك انداختن بزمین حریف : این چال انداختن حریف میباشد که اکثرابایدبه پشت انداخته شود باتطبیق قوت قابل ملاحظه‌این چال نیز به دوقسمت تقسیم شد.

اول انداختن حریف به زمین در حالیکه خود حریف به پا ایستاده بماند .

دوم انداختن حریف به زمین به همرای خود میباشد واین توسط استعمال وزن خود تعادل حریف رانیز ازدست میدهد .

سوم فن دست وگریبان شدن یادرآویختن باحریف است که عبارت ازطرق‌محکم‌گرفتن (وسایی‌کومی‌وازا) یاخفه‌ساختن (شیمی‌وازا) وتاب دادن وخم ساختن مفا صل (کنتو وازا) میباشداین تخنیك وقتی اجرامیشود که‌حریف درحال تخته به‌پشت به روی زمین است میباشد طوری که وی نتواند اززمین برخیزد طریقه‌خفه نمودن حریف فشار آوردن به‌گردنش میباشد ویافشار آوردن برشکم ، بازو وپاها بوده تکتیك خم ساختن وتاب دادن مفاصل حریف به جهت معکوس میباشد .

**چال حمله :**

به نقاط مختلف بدن حریف است این چال درموقعی انجام میگیرد که حریف توازن خودرا ازدست بدهد وضربه بجانبی زده میشود که‌حریف بهمان طرف میلان میکندوباینترتیب به زمین انداخته میشود بعدا ضربه رامیتوان به مشت تیغه دست بازو ویاپاها حواله شود .

**چال انداختن وآویختن :**

این تکتیك را بنام فری ستا یل مشق طرزآزاد(راندوری) یادمیکنند این چال خم ساختن وتاب دادن مفاصل (بدون‌مفصل بازو) وفن‌حمله به نقاط مختلف بدن نظربه‌خطراتیکه ازآنهامتصور شده دربازی‌های ملی ومسابقات جهان ممنوع گردیده است . وقتیکه تکتیك های آویختن وانداختن عملاجرا میشود طرزهای خیلی متنوع دارد .

بازی جودو مثل دیگر ورزش ها درجه بندی دارد مثلا در ورزش پهلوانی دربین ورزشکاران وزن و کلاس مروج است امادربازی جودو رتبه‌نامبرده میشود. امادربازی‌جودو سیستم درجه بندی بنام رتبه (وان) وصنف (کیو) دارد شاگردان و متخصصین نظر به مهارت ولیاقت وتجربه‌خودتحت این عناوین تصنیف میگردند (وان) نظربه (کیو) برتری دارد . (وان) درین سپورت رواج داردکه پائینترین‌آن (وان او)میباشد وبلندترین (وان دهم) است از کسانیکه دارای رتبه (وان) میباشد ازرتبه اول تاپنجم یك کمربند سیاه می نهد ازرتبه ششم یك کمر بند رادار سرخ وسفید میباشد. آنانیکه رتبه نهم ودهم میباشند کمر بند سرخ می پوشند وبالاخره آنانیکه برتبه ششم ویابالاتر ازآن میباشند آنها میتوانند یك کمر بند سیاه ببندند .

بقیه صفحه ۴۸

# تزئین میز نان خوری

به همگی بتاید وساید تولید نکند ، بعلاوه اگر برای زیبایی بیشتر میز نانخوری از چراغ مخصو ص و یا شمعدان استفاده کنید ، به‌قشنگی میز می افزاید .

بقیه صفحه ۴۸

# آرایش مناسب

نیست و بهتر ست از نوع روشن آن استعمال کرد .

و بالاخره توجه داشته باشید که هر زمانی وهر جای آرایش به خصوص دارد مثلا در روز معمولا آرایش کمرنگ مناسب است تا خیلی جلب توجه نکند .

بقیه صفحه ۴۸

# نکاتی در مورد زندگی...

وچسان میشود وجود افترا ق را از میان برداشت وزایل ساخت ؟

این وظایف سنگین خانواد گی از مکلفیت های زن و مردی جوانیست که برای آینده و برای ایجاد یك خانواده قرار دادی عقد کرده اند و حالا برای اینکه خوشبختی بر سراغ آنها بیاید بایست از همه او لتر برای شناخت بهتر یکدیگر سعی ورزند و بعد زندگی را طو ری پی‌نهند کهمراه باگذشت وشکیبایی در موارد خاص ازاختلاف نظرهاییکه در بین شان بوجود میاید ، باشد چرا که انسا نها از نقطه نظر بیولو ژیکی و محیط تربیت کاملا یکسان نیستند و ازین سبب هم است که‌تضاد های مفکوره وی در بین آنها وجود دارد که بسی‌اوقات این‌تضاد هابنابر دلا یل خا صی حاد تر شده و باعث ایجاد مشکلاتی در بین خانواده میگردد باید متذکر شد که حل و فصل مسایل فامیلی که با تفاهم زن و شوهر صورت بگیرد کارهازود تررو براه خوا هد شد تا اینکه دیگران در زند گی خانواده‌گی مداخله کنند ویا اینکه خودزن وشو هرجوان برای حل پرا بلم های خانوادگی به دیگرا ن حق‌مداخله بد هند .چه اکثرا دیده شده که با مداخله ای دیگران فضای خانواده رنگ تیره بخود گرفته و پیش از اینکه صفا و صمیمیتی در محیط خانه رونما گردد در بدبینی ها و خصومت ها افزایش بوجود آمده است .

بقیه صفحه ۲۷

# بدتر از مرگ

زندگی فلیپا دربرابر زندگی من ·همینکه بجای امنی رسیدم این زن رابتو تسلیم‌میکنم، درست است ؟

کریج جوابی نداد وشیبل دنبال‌کرد:

ـمجبور ی بمن اعتماد بکنی ·هر چه‌هست شمااینك قمار رابرده اید من این را تشخیص داده میتوانم ·وقتی زن رابشما تسلیم دادم آنوقت هرچه بخواهید کارهای تان روبراه خواهد بود ولی درحال حاضر زندگی او بزندگی من مربوط است اگر بقصد کشتن من حرکت کنید من‌بلا فاصله اورا خوا هم کشت· اکنون درست روی‌پابلندشووتپانچه‌ات را بزمین بینداز ·

کریج‌فریاد زد:

ـخیر :

کمی معقول باش

صدای شیبل خفه وسرد بود· ادا مه داد·

ـترا دراینجانخواهم کشت· زیراهمانقد ر که‌به او احتیاج دارم بتوهم احساس ضرورت میکنم· ولی فردا یایك روز دیگر ازروز ها ترا خواهم کشت· سوگند می‌خورم· درحال تپانچه ات رابزمین بگذارد در نقطهٔ که من دیده بتوانم· شوخی نمی کنم کریج ، اگر آنچه رامیگویم عمل نکنی ،این زن راخواهم کشت·

کریج تپانچه اش راروی زمین نهاده با پابسوی اوراند ولی شیبل قانع نشده باهمان لحن گفت:

ـدومی راهم :

کریج جوبداد: فهمیده‌شد ! دومین تپانچه خودراهم اززمین بسوی اوراندولی تپا نچه کوچکی راکه اززن مدهوش گرفته بود،درجیب داشت · ازین تپانچه فقط یك مرمی فیرشده بود · کریج باخود حساب کرده بود که در جاغور آن شش‌مرمی دیگر موجود است·صدای شیبل‌شنید ه شد :

ـخیلی خوب :

بعد فلیپا راپیش رانده بسوی درنزدیك شد· کریج بپاخاست وطوری ایستاد که‌شیبل وفلیپا گاریرسون رادر آئینه کوچك دید ه نتوانند· شیبل گفت :

ـاکنون مارا بیرون ببر · فراموش نکن‌که زن دراختیار من‌است · کمترین حرکت خلاف اگر ازتو سربزند،این یکی رافورا خوا هم کشت وبعد بحساب تو هم میرسم· واین خیلی رضایت بخش خو اهدبود،آری ؟

صدای لرزان فلیپا بلند شد: او آنچه را میگوید انجام خواهد داد·

کریج چارهٔ دیگر ی نداشت · جو اب داد :

ـبسیار خوب، شمارا بیرون می‌برم ·

گاریرسون تمام این مکالمه را شنیده بود ودر مغزش تنها گفتار لومیس باقیمانده بود :

شیبل باید کشته می‌شد ولو بهر قیمتی باشد· حوصلهٔ فکر کردن بموضوع‌دیگری را نداشت · تپانچه خودرا به‌آرامی بلند کرد وهمینکه کریج بمدخل اتاق رسید شیبل متوجه میلهٔ تپا نچه گاریرسون گردید· یك لحظه هم تامل نکرد وبادست زیر آن کوبید· تپانچه افتاد ومرمی بهوا فیرشد· شیبل‌بهمان سرعت بگلوی گاریرسون چسپید وبعد هم باتیغهٔ دست خودضربتی بدان قسمت ازگردن او که اززیرماسك وکلاه خود پیدا بود نواخت · گاریرسون بزمین فروافتاد·

شیبل قهقهٔ زد ·فلیپا سربرداشت · چشمانش میدرخشید ولی سر تاپا لرزان بود· خندهٔ شیبل اورا ازحالت رخوت‌خاصش بیرون آورده بود· همینکه گاریرسون را روی زمین افتاده دید شروع بفریاد زدن کرد · این فریاد وحشت بود ولی مو قعیکه شیبل دوباره میله سرد تپانچه راروی استخوان‌کمر اوتکیه داد صدایش ازدرد بلرزه درآمد· درد کاملا اورا بحال خو د آورده بود وحالا میدانست آنکه روی‌زمین خوابیده یك جانور نیست بلکه انسانی است که ماسك برچهره دارد· درینوقت شیبل مجددا اورا به پیش راند اما بادیدن مرده های روی زینه ایستاد وپرسید :

نا تمام

بقیه صفحه ۴۳

# مردی با نقاب بقه

درائنای فرود آمدن پایش بند آمده فروغلتید. سرمحافظ مثل برق‌خودش رابه کمك آن خانم رساند . آن خانم زن جوان مفشن وفوق العاده زیبا بود. سرمحافظ بااحتیاط تمام او را تابه پیاده رو رساند ..

آن زن باتبسم ملیحی‌اظهارداشت: «مراچیزی نشده است .» هنوز حرفش تمام نشده بودکه از شدت درد نفسش بند آمده چینهایی روی پیشانی اش نمودار شد . آن زن به حرفش ادامه داد: «حماقت خودم‌بود که سوارموترسرویس شدم . رفته بودم به‌دیدن خدمهٔ سابقم . اودر شفاخانه بستری است . لطفا برای من یك تکسی صدا کنید .»

موتری که ازآن عبور میکرد به اثراشاره توقف کرد وآن خانم رنگ پریده نگاهی‌به‌اطرافش انداخته گفت: «اگرمن یك نفر را بشناسم خوشم نمی آیدکه تنها باتکسی تابه منزل بروم . من ازتنهاسوار شدن درتکسی یاموتر بیگانه میترسم و تقریبابیحال میشوم .»

سر محافظ زندان پنتوویل در جوابش اظهار داشت : «اگر شما همرهی مرا ردنفرمایید ونا راحت تان نسازم درخدمتگذاری حاضرم . «سرمحافظ درحالیکه نگاه های یك زن بلاتکلیف وزیبا را متوجه خود میدید، بااحساس هیجان و حرارت زایدالوصفی پیشنهاد همراهی کردو دردل خود داد زد . «ازدل وجان میخواهم شماراتامنزل تان برسانم.»

نگاه مملو ازامتنان وهیجان انگیز آن خانم به چشمهای سر محافظ افتید . آن خانم همراهی سر محافظ راپذیرفت وزیرلب اززحمتی که برای اوایجادکرده بود معذرت خواست .

منزل اوخیلی آراسته وعجیب بود. سرمحافظ باخود اندیشیدکه تا آندم زنی به زیبایی وکیفیت اودر عمرش ندیده است . اودرین اندیشه خود حق به طرف هم بود. سرمحافظ به کمال میل میخواست ضربخوردگی استخوان پای خانم راببیند . اما خانم خودش رابسیار بسیار بهتر احساس مینمود ودرست درهمان لحظه خدمه‌اش نیز وارد شد .

آن خانم‌به‌سرمحافظ تکلیف‌نشستن کرده پرسید آیامشروب میل دارد .؟ آیاسگرت میکشد ؟ پس ازاینکه سرمحافظ نشست خانم سگرتی هم به اوتعارف نمود وسپس از زندگی خودبرایش ساعتی حرف زد. آن زن بالحن دلنشین وصحبت گیرایش شب نهایت‌دلپذیری برای سرمحافظ بوجود آورد . وقتی سرمحافظ میخواست خدا حافظی کندواز آنجا بیرون رود ، آن خانم اظهار داشت: «من از شما بسیار ممنون هستم آقای برون . زیراشما اینقدر وقت خودرابخاطر من ضایع کردید .»

«اگربودن باشمارا بیهوده وضایع کردن وقت تلقی نمود در آنصورت ازدل وجان حاضرم ازاین فرصت حداعلی استفاده کنم .»

خانم درجواب گفت: «این یك تعارف عالی بود. درینصورت بشما اجازه میدهم که فردا برای حصول اطلاع ازپای بیچارهٔ من تشریف‌آورده خبربگیرید . » آن خانم جملهٔ اخیر رابا خندهٔ دل انگیزی ادانمود .

سرمحافظ بااحتیاط تمام آدرس یگانه منزلی راکه درآن ناحیه وجود داشت یادداشت کرد. وفردا شام وقتی درخیابان بلوم بوری زنگ دروازه ر ابصدا درآورد یونیفورم پولیس راازتن دورکرده بود .

درساعت ۱۰ شب باقلب مالمال ازسرور وکلهٔ مغرور که سر خودرا بالاگرفته بود وخوابهای میدید منزل آن خانم راترك کرد. زیرا عطر وسوسه انگیز وجاذبهٔ مدهوش‌کنندهٔ خانم تاذرات‌وجودش رخنه‌کرده بود. این مطالب رابعدها خودش دروصف آن خانم بیان داشت .

۱۰ دقیقه پس ازرفتن سر محافظ خانم هم ازمنزل بیرون رفته دروازهٔ منزل رابااحتیاط ازعقب خود بست وبه روی خیابان قدم گذاشت .

درین لحظه یك‌نفر که‌در پیا ده‌رو آنطرف خیابان تاآن لحظه ته وبالا میرفت سگرت نیمه سوخته اشرابه روی خیابان انداخته‌بطرف خانم‌روان شد. وهمینکه به‌کنار اورسید گفت: «شام شماخوش مادموازل بسانو .»

آن خانم خود شرا کنار کشیده اظهار داشت : «معذرت میخواهم . میترسم که شمامرا بادگری اشتباه کرده باشید .»

«نی به هیچوجه شمارا عوضی نگرفته ام . شمامادموازل بسانو هستید ویگانه معذرتی که برای این جسارت خود وصحبت کردن باشما خدمت تان تقدیم میکنم اینست که من درهمسایگی شما منزل دارم .»

بعدازشنیدن‌این حرف بودکه خانم خودشرا کمی به اونزدیك ساخته گفت: «آخ شماآقای برود هستید؟» لحن خانم بطور محسوسی دوستانه شد . من هم اکنون به دیدن یکی ازخواهر خوانده هایم رفته بودم‌که شدیدا مریض میباشد .»

«بلی بمن ازموضوع گفتید . خواهر خوانده شمابه راستی منزل قشنگی دارد . «پس از اظهاراین جمله درکنار مادموازل بسانو براه افتاد وبه دنباله صحبتش افزود:

«منهم میخواستم چند روزپیش این اپارتمان رابه کرایه بگیرم . منزل بافرنیچر درین روزها به‌زحمت بگیرمی افتد . درست یك هفته‌پیش من اینجا بودم . درروزیکه شمافرود آمدن ازموترسرویس درناحیهٔ شیپرد بوش لغزیده به زمین خوردید .»

**باقیدارد**

## درگوش باهم صحبت ..

ما با وجود گرمی که داشت با این نوع حرکات از گرمی و یکرنگی‌خود باز ماند ، هر کس بخود میخوردو ازین‌حرکت دررنج‌بودند ولی‌میزبان ما که شخص آداب دان بود و نخواست این حرکت را بروی آن رفیق ما بیاور دو چون در خانه‌اش بود‌اینراهم‌رسم مهمانوا زی ندانسته که این حرکت دو ستان را برخ اش بیاورد خلاصه که مجلس به زودر سرد شد و آن یکرنگی آهسته آهسته شکلی دیگری را بخود گرفت و در نتیجه مجلس ما خسته کننده شد تا بالاخره مهما نی آن شب به پایان رسید ولی دوستان مان ازین گو شکا نی ودوستمال خا طره خوبی ندارند .

ما هم نامه این دوست را بدون کم و کاست نشر نمودیم آن عده جوا نانیکه رعایت‌مجلس راننموده و در گوشی هم صحبت می نماید واقعا کاری خوبی نکرده ودرحقیقت به‌آداب معاشرت پشت‌پا میز نند. توصیه ما بحیث یك دوست ازتمام جوانان اینست که نزاکت و آداب معاشرت را رعایت نموده تادوستان خود را از خود نرنجانده و باعث سردی مجلس و ازیت دیگرا ن نگردند.

## ممیزات مساوات اسلام

**بی مناسبت نخواهد بود اگر شمه ای ازطرزتفکر ونحوهٔ اندیشهٔ برخی ازشخصیت های راکه عنوان دانشمندی وبزرگواری دارند د ر زمینهٔ اصل تبعیض نژادی، این پایهٔ بزرگ فساد هاوتبهکاری ها، بصورت اندك شماری تقدیم نمائیم پایه ایکه‌آئین انسانی اسلام ازهمان روزگارانیکه درجهان ماظهور نمود، برآن وبرهمه مظاهر ناپسندش که همه زادهٔ پندار های بیجا ومنافی ارزش وکرامت انسانی بود، یکباره خط بطلان کشید ومبارزات نامنقطع خویش رابرای نجات بشریت از چنگال آن، راه انداخت وتا جهان هست همچنان به پیش میرود .**

**تاملس ، کشیش وپدر روحانی! میگوید : « (بانتوها) درکانگو خود شان میدانند که بحد وارزش سفید پوستان نمیرسند فقط میخواهندکه شماآنها راآدم بدانید! حتی نظری بوضع اقتصادی خویش هم ندارد»!**

**طی این گفتار، پدر روحانی نیز پستی وتبعیض نژاد را تلقین مینماید !**

**ژول رومن ، عضو فرهنگ فرانسه عقیده دارد: «این نکته قابل نگرانی است‌که سیاه هاوغلام بچه هابیفتد، این سیاهان تاکنون یك انیشتاین و... نداشته اند» .**

**کتاب « روح ماداگاسگاری» مینویسد :«سیدها نااز نظر روانی نمیتوانند وظایف اجتماعی را انجام دهندواگرگاهی هم شورش‌کرده‌اند یکنوع جنون بوده ومتکی بکدام احساس تکامل طلبی نبوده است ».**

**محمدعلی گرامی، باحواله بمنابع مستند اینگونه تحقیق کرده می نویسد : «به عقیدهٔ (ژوزف) دراولین نهضت اروپایی در زمان کریستف کلمپ که‌نمیخوا ستند مردم پست دنیای جدید (امریکا)را همنوع خود بدانند حقا یق زیادی نهفته بودواز بارز ترین حقایق ، یکی این بود که نژاد سیاه انسان نیست ونمیتوان حتی یك لحظه هم به آنها نظر افگند وانسان جزآنکه بروی ایشان نفرین بپاشد کاری دیگر درخور حال آنها نمی‌یابد» !**

**دنباله دارد**

بقیه صفحه ۲۸

# نجوم واحکام...

ویا در قا بو سنامه دیدید که نوشته است :

«وبهر حکمی که کنی مو لو د ی وضمیری مگیر تا از حالات کوا کب آگاه نگردی واز طالع ودر جه طالع وخداوند طالع واز قمر و بروج قمر و خدا وند بر ج قمر و مزاج کوکب که در هر برج باشد چون باشد؟ واز خداوند خانهٔ حاجت وآن کواکب که از وی ماه بر گشته بود وآن کوکب که ماه بدو خوا هد پیوست وآن کوکب که مستولی بود بدرجه طالع و خانهٔ آن کو کب که مستولی بود بدرجهٔ تسییر کوا کب وازآن کواکب ثابته که بسیر بدو رسیده باشد وازدرجهٔ منیره‌ومسعود ودرجهٔ مظلمه و درجهٔ آثار واز درجهٔ محترق که در جرم آفتاب بود ا ز صاعد وهابط غافل‌مباش‌وازسهمهای اثنا عشر یات و دریجان و ار باب مثلثات و حد و شرف و هبو ط و خانهٔ وبال و فرح و آفت واوج و حضیض آنگاه بنگر در حالات قمر و کواکب چون خیر و شر ونظرومقارنه واتصال وانصراف و بعید النور وبعید الاتصال و خالی السیرووحش ودفع و فوت مکا فات و قبول و تشریق و تقریب اجتماعی واستقبالی ومعرفت هیلاج و کد خدا و عطیه دادن وکم کردن و زیادت کردن عمر وراندن تسییر های پنجگانه، چو ن ازین‌همه آگاه‌گردی آنگاه‌سخن گوی تاحکم راست آید...»

در فهم این اصطلاحات درنمانید ومقصود شاعر یانو یسنده‌رادریابید.

بلی دو ستان عزیز این پرگفتن‌ها وبه تعبیر صحیح تر پر نو شتن ها برای تعلیم احکام نجوم (چیزی که خود بدان معتقد نیستم) نیست بلکه برای همراهی‌یامشتاقان فهم‌ادبیات کهن خود مان است، بار دیگر هم‌از شما تشکر میکنم که وقت‌گرانبهای خود تان را بخواندن مقالات مز بور تلف کردید ومن نمیدانم آنچه ا ز خواندن این مقالات‌بدست‌آورده اید ارزش‌برابری‌یاوقت‌تلف شده‌شمارا دارد یاخیر؟ گمان میکنم همینقدر توضیح برای اقناع معتر ضان‌کفایت کند واینك برای اینکه یکبار د یگر بی‌پایگی وبی ما یگی احکام نجو می‌را به خوا نند گان این مقالات یادآوری کرده باشم، سخنی از دانشمند فر زانهٔ وطن ما ابو ریحان بیرو نی دراینجا نقل میکنم تاهمه اعم ا ز معتقدان وبی اعتقا دان به احکام نجوم آنرا آویزهٔ گوش هو ش خود کنند:

«واما حشویان منجمان که تمویه وزرق دو ستتر دارند از راه راست، چون کسی ایشان را از چنین مساله پرسد او رابازگردانند وبفر ما یند تاسه شب برآن اند یشه‌بخسبد وبه روز و هم ازآن خالی ندارد . آنکه بپرستیند و من این را وجهی‌ندانم جز محکم شدن حما قت و سپس‌این مرپدید آمدن درو غشان و تبا هی حکم تا گناه بر پرسنده حوا لت توانند کردن که‌آنچه فرمودند ش نیکو بجای نیاورد».

**(باقیدارد)**

بقیه صفحه ۲۹

### فرهنگ اصطلا حات نجومی

**قدر ستاره:**

کمیتی است متنا سب با مقدار احساس چشم غیر مسلح از درخشندگی ستاره واحسا سی که‌در اثر نور روی اعصاب حاصل میشود. منجمان قدیم فروغ ستار گان را به شش درجه یا قدر تقسیم کرده‌بودند که هنوز هم بین منجمان شر قی متداول است و لی منجمان غرب‌تعداد قدر ها را تا۳۲ قدر رسانیده اند

## تصحیح

درمصاحبهٔ آرین پور ـ شماره ۵۱ اغلاط‌طباعتی چنین تصحیح شود .

صفحهٔ (۲۰) ستون اول سطر ۲۲ روان‌هادی‌به (روان فرهادی) درسطر (۵ ستون دوم‌همین صفحه لوریج به (ولوایج)

مصرع دوم بیت‌سوم مثنوی‌حضرت جا می‌چنین خوانده شود
(زصاف ودرد پیش آر آنچه داری)

درپارچهٔ (میوهٔ حرام) نیم مصرع بیت‌اول‌چنین خوانده‌شود،
خمیازه سنج ناز

دربند سوم همین پارچه مصرع اینطورخوانده شود
(عریان ورنگ باخته‌وبیقرار وگنگ)

بند چارم همین شعر اینطور تصحیح‌گردد:(شکر ریز از سخن)
بند ششم (برخاست باعتاب)

درسطر ۲۹ ستون سوم همین صفحه‌جمله چنین تصحیح گردد
(شاعر آیینه دار جامعه است )

درسطر ۴۹ ستون سوم مسوم را به(مسوول ـ است) تصحیح گردد

درسطر ۳۶ ستون دوم صفحهٔ ۲۱ جمله‌اینطور خوانده شود
شعرنو مکمل شعر دیروز است

مصرع دوم بیت پنجم شعر (جمهوریت)چنین اصلاح شود
ندید هیچکس ونه کس شنود گذشت

مصرع اول بیت ششم همین شعر عوض‌بادستم (بارستم) خوانده شود

مصرع دوم بیت دهم چنین تصحیح گردد(چه غم خوری که چهابر سر عنود گذشت)

صفحهٔ (۶۰) پارچه زیبای انقره
(و) مصرع اول بیت پنجم زائد است

درمصرع اول بیت دهم عوض مسافرم (مسافریم) خوانده شود

اصل مصرع دوم بیت یازده اینطوراست (تاما بریم خاطرهٔ خوش زشهر تان)

# (بیائید تابهترین آواز خوان سال را انتخاب نمائیم.)

**(بیائید تا بهترین آواز خوان سال‌را انتخاب نمائیم).**

**بیائید تا بمنظور تشویق هنر وهنر مندان نظر بیطر فانه وبیغرضانه خودرا ابراز نمائیم شما میتوا ندطی‌نامه ای کاندید مورد نظر تا نرا انتخاب ونامه را ضمیمهٔ یك تکت‌پستی پنجاه پولی افغا نی‌باطل‌نشده رایج به اداره جوایز مطبو عا تی وکلتوری وزارت اطلا عات و کلتور ارسال دارید.**

**عواید بصندوق هنر مندان انتقال‌میابد .**

**باین تر تیب شما میتوا نید هم‌خواننده مورد نظر تا نرا انتخا ب کنید وهم کمکی بصندوق هنرمندان نمائید.**

**اداره جوایز مطبو عاتی وکلتوری نظر بدون تکت پو ستی باطل نشده رانمی پذیرد.**

**برای معلو مات مزید به تیلفون ۲۰۸۵۳ ونمره ار تباطی ۹۳ ۲۰۴۵۱ مراجعه نمائید.**

بقیه صفحهٔ ۵

# حضرت سلمان (رض)

واقوال شانرا بدقت مرا قبت نمود تا اینکه آفتاب غروب کرد وسبب خروج خود را ازنزد پدر نیز فرا موش کرد وباآن قوم‌درآ میخت وداخل کلیسا شد.

سلمان (رض) خوا ست نفس تشنه خود را از دین جدید سیرا ب سازد همان بودکه شب درخانه پدر نیامد پدراز غیاب پسر غمگین شد ومردم را درپی یافتن آن‌گماشت تااینکه از کیفیت غیب آن ا طلاع حاصل کرده نزد پدرش آوردند. سلما ن به پدرش گفت من از قومی گذشتم که در صومعه‌ها نشسته نماز میخواندند ازین کار شان در تعجب ماندم. اهتزا زی بمن رخداد دانستم که‌دین شان بمراتب از دین مابهتر ا ست پدرش در جواب گفت :ای پسر! دین ما و پدران ما ازآن دینکه ترا بوجد آورده بهتر است‌آنچه را پدران تو عباد ت میکنند عبادت نموده‌در راهیکه اجدادت رفته اندقدم بگذاری سلمان (رض) در جواب سکو ت کرد وجوابی نگفت. پدرش ازخوف اینکه مبادا اوبه‌دین نصرا نیت‌برود درخانه محبو سش ساخت.

سلمان به گفتار پدر قناعت نکرد تقلید کورکورانه آنها نتوانست او ر ازعقیده اش باز دارد باخود فکر میکرد و میگفت:چیزیکه باعقل ومنطق تدبیر وتفکر برابرباشدایشیت که‌این دین از دین پدران من بهتر است .

همواره می اندیشید وتعلل میکردتا اینکه بار دوم خود رابه قوم نصارا پیو ست ودراسرار ورموز دین شان از نزدیك معلو مات حاصل کر وخود ا قانع سا خت‌که دین نصرانیت بحالش مناسب است‌ازایشان خواست اگر قافله ی از شام بیاید او راخبر کنندتا اینکه درسر زمین شام رفته‌ازدانشمندان آنجا تحصیل علم نماید .

زمانی فرا رسید که قافله ای از شام آمد وسلمان را ازوصول آن اطلاع داد ند ، ـ سلمان با ایشان پیوست وخود را بشا م رسانید ودر آنجا از جایی بجایی رفته درهرجا ازاهل دین تجسس میکرد تا عالم بهترو افضلتر شانرا یافته ازنزدش تحصیل علم دین نماید تا اینکه یکی از اسقف هاراشنید که‌نقیه‌و عالم دین مذکور است ،قصد ملاقاتش رانموده با او ملاقات کرد وگفت : من‌به این دین مایل شدم ودو ستدار م تابا شما یکی باشم وخد مت شماو کلیسا رانمایم وازنزد تان‌علم بیاموزم، مرا به بهتر ین‌راه ارشاد نماید، اسقف از پیش آمد وی اظهار شکران نموده پیشنهاد و خوا هش او را پذ یرفت وبخد مت کلیسا گما شت .

سلمان باوی مد تی زند گی کرد و کار های آنر ابصور ت‌بهتر انجام میداد و خطا های آنرا بد میگفت .یکی ازصفا ت ا سقف سلمان را خیلی به شگفت آورد آن این بود که‌مردم زکات وصد قات رابخا طراینکه به‌بینوا و مستحقین توزیع کندبوی می آوردند واوبر عکس رفتار میکرد ومال ها راذخیره‌می نمودچون دید که اسقف مذکور رئیس د ینی این قبیله است فقرا ومسا کین را از حقوق شان محروم‌میسازد و اعما لیکه آرزو ی‌مردم ودین است بر آورده نمیشود نز دیك بود عقیده خود را ازاین نصرانیت باز گرداند دراضطراب ماند تااینکه مردم از عکس‌العمل آن اطلاع حاصل کرده کار او رابپایان‌رسانیدند بعدا اسقف دیگری را نامزد این مقام‌کردند شخصی زاهد و متقی بوده حق دین، فقراو مساکین رامراعات‌میکرد این‌اسقف‌شخص‌صالح وامین بود شب وروز خود رابعبادت خدا سپری میکرد از چیز هاییکه مانع عیاد ت‌اومی شدابا می ورزید سلمان این شخص راخوب شناخت وباوی ازدردوستی پیش‌آمدنموده‌زیرا صفا تیراکه آرزوی سلما ن بود برآورده شد.

تقبیح یك سیاست زبان بازکرده اند ورگه های فراوان این ادعارا درشعر شکو همند گذشته خویش می توانیم بیابیم پس نمایش سیاست درشعر عمل نکو هیده یی نیست ، بلکه ساختن شعر کاملا سیاسی نادرست است. شعر کاملا سیاسی این‌معنی‌را داردکه ضابطه های سیاسی‌پیکر خصوصیت‌های‌شعری وزیبایی اثر را سیاه می سازد و آنطوریکه گفتم شعردرسطح یك‌شعار تنزل می کندویك بروپاگند .

زبان شعر لطیف ترین زبان افادهٔعواطف واحسا سات است واگر این زبان‌را با بیان ثقیل و«تکتیکی» وبا حرف های کلیشهٔیی‌باز کنیم به‌بیراهه زده ایم ودرراه غیر شعر .

«برشت» شاعری‌که زیاد هم‌متعهداست‌در قسمتی ازشعرش که‌به جنگهای داخلی کشورش اشارهٔ دارد،چنین می‌گوید:

تپه های آبستن راهموار کرده اند
تابا عربده ازان بگذرد
ودرآن سوی پل درگیری را آغازکنند.

درین شعر گرایش های سیاسی‌است ولی بازبان کنایه واگر او میگفت:

بیداد گرها، سبزه هااز میان‌بردند
تا باتوپ های شان
از اینجا بگذرند وجنگ آغاز شود

این بیان‌ضعیف می‌شد وغیر شعری و همینجاست که‌بیان شعر ، بیان لطیف وآرامی است که بانشانه ها مارابسوی واقعیت می‌برد درحالیکه سیاست کاملا وجه دیگر گو نهٔ دارد پس شعر کاملا سیاسی گفتن وتمایل سیاسی درشعر داشتن دوطرح جد ا گانه است.

سوال دیگرم را چنین طرح می‌کنم که نقد بالای شعر چه اثر می‌گذارد ودر موردوظیفهٔ نقاد چیست ... ؟

میگوید:

بقیه‌صفحه ۲۱

# پیرامون شعر وادبیات

ـنقدشعر متاسفانه آنگونه که‌در مغر ب زمین ازقرن های فراوان متداول بو د ه است برای ماموضوع ناآشنایی است، نقد شعر دراینجا یا انتقاد یا صریح ویك جانبه بوده است ویا تقریظ خوش بینانه ونقدبه معنی ارزش یابی همه‌جانبه کمتر معنایی‌داشته است وانگهی تو جه نا قد همیشه به فرم شعر شاعر بوده است نه اندیشه و مضمون جهان بینی‌وبرداشت شاعرچراکه‌اوفقط عروض می‌فهمیده ومقدار ی هم بیان وبدیع حتی‌با دریغ میتوان گفت : ماکتاب نقد هم‌نداشتیم واگر از«المعجم» ویکی دو کتاب بی‌اهمیتی‌که درین زمینه داریم بگذ ریم میتوان گفت: که‌اصلا درنقد شعر چیزی نداریم .

شما تذکرهٔ « آتشکده آذر» را درنظر بگیرید. این تنها تذکره یی است که مولف درآن دست به‌نقد شاعر می زند، نقد ی عجولانه غیر علمی ،غلط وسطحی .مثلادرمورد: «یوسف وزلیخای» ناظم میگوید:

«مثنوی یوسف وزلیخایی دارد که‌به‌خواندنش نمی‌ارزد» وآنگاه این بیت را مثال می‌آورد:

سحر گاهان که فرزندان ا نجم
شدند از چشم از یعقوب فلك گم

آدم با خواندن این بیت می‌داند که نقاد هم دروغ می‌گوید وهم خوب وخراب ر ا نمی‌تواند ازهم باز شناسد . وایـن است وضعیت نقد درگذشته .

می‌پرسم پس نقد واقع بینانه چگو نه نقدی راگفته میتوانیم ...؟

ـنقد واقع بینانه گویا همان ارزش یابی های است که درآن حب وبغض ناقد دستی نداشته باشد ولی اینجا دید گاه‌ناقد ،نقش دارد که ازیکسو بامعیارهای‌ادبی بکاربردادبی اثر برمی خیزد و ازسوی دیگر هم‌بامعیارهای فلسفی که‌گویا قبلا می داند که چه بکند وهر اثری راکه بامعیار هایی فلسفی او همنوایی نداشت تقبیح می‌کند ومرد ودش میسازد اینگونه نقد نویس آدم متعصبی‌است‌و کوته‌نظر .

آیا شده می‌تواند که‌نقد نویسی بد ون درنظر داشت مکتب فلسفی اش اثری‌رانقد کند ... ؟

ـدرست است که ضابطه های معینی برای ارزیابی اثری وجود دارد ولی این ضابطه‌نباید آنقدرکلیشهٔ یی باشدکه دیگر ناقدرا دریك تنگنای کوچك محصور بسازد واورا وادار به یك عملی جلمی کند.

درنقد مکتب های گونا گونی‌است.چه بسا ناقدان که دنبال یك مکتب راگرفته اند وهر فراوردهٔ را که با اساسات مکتب شان مغایرت داشت نفی می‌کند وتقبیح.که‌این‌عمل بانقدواقعی مغایرت دارد.

نقاد راستین باآنکه برروی معیار ها ی مشخص کار ارزیابی را دنبال می‌کند اما دیدگاه او وسیع‌است وگسترده‌ودور ازتعصب دور از فینا تیسم ودور ازهرگونه گرا یش های«دگماتیك» دست بکار نقد می زند واین است‌نقد.

در نقد ادبی دوگونه معیار وجود دارد

۱ـمعیار های ادبی که‌شامل‌مکتب‌های‌ادبی‌اند مثلا:

بدیع ، بیان، عروض ، قافیه ومعانی‌و...

۲ـ معیار های فلسفی یعنی اندیشه‌وجهان بینی ناقد.

وبه‌کمك این دو معیار است که‌ناقددو رخ اثر را یعنی محتوی وشکل اثر ادبی‌را ارزش یابی می‌کند .

ازینرو ناقدی که مومن به‌جهان بینی مشخصی نیست درامر ارزش یابی آثار به دست وپاچگی وپراگنده گویی مواجه است، ودرنظر او شاخص تعین کنندهٔ وجود ندا رد ونمیداند که چه‌چیز راتایید کند وچه چیز را نفی، ازنظر چنین کسی ممکن است الحا د خیام هم‌قابل تایید باشد و (وحدت الوجود) مولاناهم چون پیش خودفیصله نکرده است‌که کدام یك ازین دوصحیح اند چنین ناقدی‌معمولا فرمولیست است و همه باورش بسوی شکل اثر می‌باشد. برای اومهم نیست که‌درپشت یل غزل ناب چه اندیشهٔیی خوابیده‌است‌ودر عمق یك غزل مبتذل . واینگونه نقدیك عمل گنگ است وقابل مجازات می‌نماید.

در اخیر از لطیف ناظمی می‌پرسم : که‌به صفت یك منتقد گفته میتوانید که‌شعر خود شما چگونه شعری است ... ؟میگوید:

ـمن ازشعر خودم راضی نیستم ! چراکه شعر من در مجموع پراز فراز ونشیب است پراز فریادهایی است وزمزمه هایی که یك کلیت واحد ندارد .

من به‌دنبال نو جویی بوده ام، نو جو یی درنحوهٔ بیان ،نوجویی در پیدایش کلما ت، نوجویی در کنایه واستعاره که صاد قانه‌ترین اجزای شعراند ولی‌این‌نوجویی‌بدانگونه نبوده که‌مرا راضی نگهدارد ازینرو یك انفعال ذهنی برروی اندیشهٔمن و شعر من سایه‌می اندازد انفعالی که‌مرا درهراس می‌افگند.

گفته می‌توانید که خصو صیت فرمی‌شعرتان چگونه‌است ... ؟

ـدر قسمت فرم شعرم باید بگویم: که من قافیه را تاباآن حدقبول دارم که‌برای معنی شعر کمك کند نه‌اینکه فرم شعر رادرتکرار ملال انگیزی بیفگند ولی درچهار پاره‌هاودو بیتی‌ها این مسله نمیتواند زیاد صادق‌باشد. ازینرو درشعر های اخیرم تلاش کرده‌ام که بیشتر از وزن های آزاد استفاده کنم تا در محدودهٔ قافیه کمتر اسیر باشم .

درچنین وزن هایی ،درکار برد کنایه‌هاو استعاره ها میتوان سخاوت بیشتری داشت و حرف های گسترده تری زد. اگرچه این شعر ـ یك شعر عاشقانه‌باشد.

گاهی شعر های عاشقانه ام بجای اینکه کاملا ذهنی ودرو نگرا یانه باشد بیانگر مقداری از واقعیت های اجتماعی اند. من اندکی این تجربه‌رادرشعرهای‌عاشقانه‌ام‌کرده‌ام که‌نمیدانیم درآن موفقیت ام چقدر بوده من دریکی ازشعر هایم نوشته‌بودم:

آنکس که‌سا لها بمن از ناز گفته بود
عشق نخست وشاعر دیرین من تو یی
دیشب درون بزم بگوش یکی دگر
باخنده گفت عشق نخستین من تو یی

من فکر می‌کنم تاحدودی این طرح یك طرح اجتماعی است واینکه درست است یانه مسالهٔ دیگری است و تبلور این امردرشعرنو امکان پذیر است.

واین هم یك شعر خوب وتازهٔ از : لطیف‌ناظمی

## سایه‌یی در مرداب

درپس آن قلعهٔ پیر و عبوس
دور از دامان شالیزار ها
کهنه مردابی است تاریك وسیاه
لای‌درلای ـ گون‌هاـ خارها

•••

بیخبر از شمعدان آفتاب
دور ازچشم وچراغ آسمان
خسته وتنبل به چشمان کبود
رفته این مرداب درخواب گران

•••

شاخه های نی فتوروبی نمك
پای در مرداب وسر بر آسمان
پرهراسان از نهیب باد ها
بی شکیب ازفتنه مر غابیان

•••

پنجهٔ شاخ سپیدار کهن
می‌خورد گاهی بروی آبها
باد وحشت خیز وبیم انگیز شب
می دمد برسینهٔ مرداب ها

•••

برگهای تشنهٔ بید وچنار
لب بجام آبها تر کرده‌اند..
روی خاك نرم، کرمك های سر خ
نغمهٔ بی مزهٔ یی سر کرده اند.

•••

سو سماران سیه پیچیده اند
دور بازوی علف های خنك
شب پرگها بر سروه کرده اند
بالهای نازك خودرا تنگ..

•••

سایهٔ هرشب زلای کاج ها
پای می‌گیرد کنار آبگیر ...
شب‌پرگ‌ها می‌پرند از خواب‌خوش
دور میگردند لك‌لك های پیر ..

•••

این منم آن سایهٔ مطرودشب
خسته از تکرارا ، لبریز از گناه
میکنم درگوش این مرداب سر
قصهٔ بی نوری یك عشق سیاه

بقیه صفحه ۲۲

# خوانندگان عزیز...

بودند که لیلا بمرض تو بر کلوز (سل) مصاب میباشد و اگر حیات است از دواج نموده؟ ویا بهما ن حالت سابقه میبا شد یا چطور ؟

۲ـ در بعضی از یاد داشتهای مو صو فه نو شته شده (۲۲ـ اسد) اما معلوم نشد که در کدام سال؟

۳ـ در یادداشت مذکوره تذ کر رفته که بعد از فوت پد ر ش همرای یك زن مشهور به عمه اش زندگانی شبارو زی خود رابسر میبرد و نیز آقای با ختری که غرض مصا حبه به منزلشان تشریف برده بودندنوشته اند که عمه شان را دیده است. آیا درین مورد از صحت و سقم این داستان از عمه شان کدام استفساری بعمل آورده یا چطور ؟

٤ـ بعضی از خوا نند گان قضاوت یکطرفه نموده و جواد را متهم این واقعه قرار داده اند در حالیکه تاکنون صحت وسقم این مو ضوع معلوم نیست. در حالیکه لیلا دریادداشت خود که در شماره (٤۹) همین مجله نشر شده تذکر داده که بعد تسلیم نمودن پول قر ضیکه جواد بالای پدرش داشت بارثانی بخانه (جواد) بنا بخوا هشیکه جواد نموده بود رفته اند. خوا نند گان خود شان قضاوت کنند برای شخصیکه بحیات یك فرد صدمه رسانیده آیا بار ثانی رفتن بخانه جواد ویا قبول نمودن دعوتش قابل قبول است؟

٥ـ خوا نندگان محترم در با ر ه محسن خان که او نیز با لیلا مثل (جواد) معا مله نموده واز انصاف دور وقابل تذکر نیست رفتار نموده اما قضاوت کنند گان کدام چیز ی درباره اش نه نو شته و یا قضا وت نکرده اند. در حا لیکه خود لیلا معترف است چندین بار بخانه ا و رفته و حتی یك عراده مو تردرحالیکه بهمان شب که بخانه جواد دعو ت بودند بدسترس لیلا گذا شته است.

ناگفته نبا ید گذا شت که در صفحه مقا بل یاد داشت لیلا دراکثر شماره ها فو توئی به نظر میخورد معلوم شده نتوا نست که این فو تو خود لیلا میباشد ویاخیالی است.

باتذکر فوق متمنی ام پنج مواد فوق را بباغلی دید بان معلو ما ت بدهند تااز یکطرف در زمینه نظر به تحریری خود لیلا ومجله محترم ژوندون قضاوت بیطر فانه بعمل آمده باشد واز جانبی در صو ر ت امکان با لیلا کدام کمك ویارهنمائی شده بتواند. در صورت لزوم ا گر آدرس مکمل لیلا نزد آن اداره محترم موجود با شد معلو مات ارائه فرمایند تا ازراه غیر مستقیم خوا نند گان همرایش کمك بنما یند.

**ك ـ ع تایپست از ادارهٔ عالی خارنوالی وزارت عدلیه**

بقیه صفحه ۲۲

# یادداشت از...

کنی؟ زندگیت را از چه راهی بگذرانی ؟

ـدر صورتم خیره میشود ومنتظر است من حر فی بزنم. سوال محسن خان گیجم کرده است وبرای اینکه بار نگاه های او را از صو ر تم بر دارم میگویم:

ـ نمیدانم، که بعد از این چه خواهم کرد و زند گیم را چگو نه خواهم گذرا نید.

آنوقت محسن خان لبخندی میزند ومیگوید:

ـ من میدانم. من میدانم تو باید چگونه زندگی کنی و چه زندگی را باید بر گزینی. اما بیك شرط ، بشرط اینکه جز من کسی در زندگی توراه ندا شته با شد و جز من قلبت کسی را نپذیرد.

ـ باز همان مو ضوع دو ست داشتن؟

خندهٔ میکند و میگو ید:

ـببین من آن حرف را تکرار نکردم فقط خوا ستم، در زندگی من وتو شخص ثالثی قدم نگذا رد و دیواری بین ما نکشد.

لبانم با تلخی از هم باز میشود ومیگویم:

ـ بسیار خوب اگر شما به همین قانع هستید، من حر فی ندارم. چون در حال حاضر برای من، هیچ مردی برتری و امتیازی نسبت به دیگر ی ندارد.

پوز خندی میزند، نمیدانم ا ز تحقیر است یاعادت، میگوید:

ـ همین هم برای من کافی است. بعد دستش را روی شانه ام میگذارد ومیگوید:

ـ جا های مان را با ید عو ض کنیم چون چیزی به شهر نما نده و درشهر من با ید را نندگی کنم.

بعلامت موا فقت سرم را تکان میدهم ومیخواهم از موتر پیاده شوم که ناگهانی افسر پو لیسی کنا ر موتر سبز میشود و با لبخند استهزاء آمیزی جلو م را سد میکند

**ناتمام**

بقیه صفحه ٤

# در دفتر مدیر

دختر سا عاتی طو لانی با گر و ه مشورتی مجله صحبت کرد و مشکلاتش را باز گفت وپیشنهاداتی هم که معلوم میشد مقبول خا طر اوست دریافت کرد. او خیلی راضی به نظر میر سید ووقتی اداره مجله را ترك میگفت یخ های خنده اش با ز شده بود ما هم از کار مان راضی بودیم که کمکی بیك دختر، که فکر میکرد همه چیز برایش تمام شد ه کرده ایم. ولی نمیدانیم تاچه اندازه این نظریات عملی خواهد بود.

# حل جدول این شماره

## بمنظور تقویه آرشیف ملی

**(کتابخانه عامه برای آرشیف ملی هر نوع اسناد و مدارك کتبی رابه شمول مکاتبات خاطرا ت یاد داشتها ـ و قفنامه ها ـ نقشه ها های تعمیرات قدیمه ـ قباله ها ـ و ثایق ـ سند اعمارامامکن وابنیه تذکره ها، وصیت نامه ها، شجره ها ثبت البوم ها عکس های رجا ل تولدات و وفیات ـ تصاو یب مجالس ـ تعلمات نامه ها ـ مینا تور یها ـ تجارب طبی ـ البوم ها وعکس های رجال ـ اناث ـ واقعات و مجالس تابلوها ثبت آواز هاو سایر مسجلات اسناد و اورا قیکه ارزش کتوری واهمیت تاریخی داشته و به نحوی از آنجا زندگی مردم وکشور ما رانمایندگی کنند خریدار ی میدارد .**

**کسانیکه چنین اسناد و مدارك داشته باشند به کتابخانه های عامهٔ مراجعه نمایند هر نوع تفصیل و معلوما ت را از ثیلفون های (۲۳۱٦٦ ـ و ۱۳۵۹٦) آمریت کتابخانه عامه بدست آورده می توانند.)**

ترجمه: سخنور

# باب هوپ هنوز مردم را میخنداند

او هرجا که قدم گذاشته، توانسته است باکلمات وحـــر کـات خاص خودش مردم‌را بخنده وادارد. گا هـی ظرافت های او بقدری بجا وپر مطلب وآنی است که خود ش را نیز بـــه تعجب وا می دارد.

در کار های هنری باب هـو پ اصالتی عمیق پنهان است، اوهمیشه کو شیده است ظرا فت ها و طنز هایش جنبه محلی وو طنی دا شته باشد تابر قلب تماشاچـی نـفـو ذ کند.

باب هوپ بـــقدری به کار خود علاقه دارد که بار ها گفته است‌اگر قرار باشد به تر تیبی می توا نـد مردم را بخندا ند یا مانـــع کارش شوند.، از ناامیدی و غصه خوا هد مرد.

باب هوپ اگر چه هنر مند آزاده است، ولی یك وطن پر ست به تمام معنی هم می‌باشد.

جان کنیدی فقید و قتیکه از او بخوبی یاد میکرد ومدال طلا یی راکه کانگرس ایالات متحده بوی ا عطا کرد، اظهار دا شته بود که باب‌هوپ بهترین سفیر حسن نیت آن کشور درممالك خارجی می باشد.

باب هوپ زیاد علاقه داردشخصیت های مشهور دنـــیا را در مـطالب ظریفانه خود مورد انتقاد قرار بدهد ولی مطالب خود را بقدری با دقت انتخاب میکند و پر ورش مید هد که (طرف) اگرچه مورد انتقاد قـرار گرفته رنجشی به دل نمیگیرد.مردم به‌صفای نیت وپاکی قلب‌اش ایمان دارند.

او حتی فا میل رئیـس جمـهـور اسبق ایالات متحده، جانسن را نیز بی‌گزند نگذا شته است.

زمانیـکه دختر جانسن از دواج نمود، باب هوپ در پرو گرامی به مردم‌اطلاع داد که جانسن از اینکه دختـر خودرا «از سرش تیر کده» بسیار راضی است و زما نیکه ختر جانسن با شو هرش قصر سفید را ترك میگفتند ، یك جوره بوت کهـنه را از عقب ایشان پر تاب نمو د ه اما بد بخنا به هیو برت ها مـفـری معاون ریاست جمهوری هنوز دربوت ها قرار داشت.

باب هوپ از قـــد بلند و منطق برنده ومحکم جنرال دو گول، برای مطالب تمیدی خود استفاده مینمو د زمانی بعد ازیکی از نطق های‌آتشین جنرال دو گول، باب هوپ به مردم اطلاع داد که برای جنرال یك تخته چوبی بزرگی فر ستاده تا زبان‌خودرا ماساژ بدهد.

باب هوپ مدت ها کـو شید تا رادیو را تسخیر کند، او که کمید ی استیژبود، برای مدت هانمیتوانست فقط با اواز مردم را بخندا ند، و لی بالاخره موفق گردید. اودر هالیود نیز راه یافت و تلو یز یون را نیز مجبور نمود تا برایش موقع‌هنرنمایی بد هند.

از فلم های مشهور وی که باوجود وطنی بودن ومحلی بو دن آ ن قلب مردم دنیا را تسخیر کرده ا ست‌راه هانکانگ، برای خاطرات تشکـر و راهی بطرف یو تو پیا است که تنها فلم راه هانگ کانگ برا یش پنجاه ملیون دالر کمایی نمود .

اگر چه باب هوپ شصت و چهار سال دارد ولی هر گز به این فـــکر نیست که از کارش دست بکشد، بنابر عقیده دخترش نورا مردم را به آینده امید وار کردن وآن هارا آرامش بخشیدن مذهب باب هو پ را تشکیل میدهد. او به نیکی‌طبیعی انسان عقیده راسخ دارد.

باب هوپ راجع به یکی ازدوستان بسیار نزدیکش، که وی را بادختری که بعـــد ها باوی از دواج نمود، میگویـد: اگـر چه وی مرا به خانم آینده ام معرفی نمود وطوق از دواج را به گر دنم انداخت، ولی من هنوز این رفیق خود را دو ست دارم .

باب هوپ و خا نمش اگر چه طفلی ندارند، ولی دو دختر و دو پسر را از طفلی به فر زندی قبول نموده‌اند. ازدواج باب هوپ بـر خلاف اکثـر ازواج های هنر مندان ثابت با قـی مانده است.

باب هوپ در سال ۱۹۰۳ در یکی از کو چه های لندن تو لد شده‌است او در اوایل زندگی شخصی چندا ن امینی نبود و گاهی اشیا را ازدکان هامی ربود، زما نی هم در نیویارك اخبار می فروخت، گاهی هم بـــه مسابقه بکس پر داخته است. اوازآن زمان خاطره های پس ارزنده دارد.

یکی از دو ستان باب هوپ راجع به وی اظهار عقیده میکند:«تماشای باب‌هوپ درمیان جمعیت مردم، در پیاده رو های شهـر بسیار جا لب است. همینکه مردم اورامیشناسند چهره ها از هم باز میشود وبامحبت عمیق به وی نظر می اندازند. گاهی چنان می نما ید که مشعلی بسیار درخشان دریك دهلیز تاریك در حال حرکت است.»

انیس

ژوندون

مسؤول مدیر :
نجیب‌الله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹
:کور تیلفون ۳۲۷۹۸
مهتمم علی‌محمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشترالا بیه
په‌باندنیو هیوادو کښی ۲۴دالر
دیوی گڼی‌بیه ۱۳ افغا نی
په‌کابل کښی ۵۰۰ ۱ فغا نی
تیلفون :مدیریت توز یع وشکایا ت
۲۶۸۵۴

دولتی مطبعه